

کشف حقایق

بسم الله الرحمن الرحیم

کشف حقایق

نویسنده:

علی آل محسن

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

کشف حقایق

مشخصات کتاب

تألیف: علی آل محسن

ترجمه: اکبر ترابی شهرضایی

ناشر : مشعر

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

مقدمه

حمد و سپاس بی کران، خدای جهانیان را و درود و سلام او بر بهترین خلق و شریف‌ترین بندگانش، محمد (ص) و اهل بیت پاکش علیهم السلام، و لعنت همیشگی خدای متعال بر دشمنان آنها تا روز قیامت.

مدتی پیش کتابچه‌ای کوچک با نام

«هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی»(۱)منتشر شد.

این کتاب، به دو علت دارای اهمیت است:

اولاً ـ نویسنده این کتابچه، به گمان خویش، از بررسی کتاب «کافی» که از مهم‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی نزد شیعهٔ دوازده‌امامی است، به این مطالب دست یافته است.

ثانیاً نویسنده خود را در لباس انسانی اندرزگو و دلسوز که هدایت و سعادت دین و دنیا را برای شیعه می‌خواهد، نمایانده است. درحالی که با کمی دقت در نوشته‌های آقای جزایری، خلاف ادعاهای وی ثابت می‌شود و من با تأمل در این کتابچه، آن را مملو از اهانت‌های زشت، حرف‌های بیهوده، مبانی بی‌اساس، استدلال‌های ضعیف، مغالطه‌های آشکار، تهمت‌های ناروا و دروغ‌های تودرتو یافتم. نویسنده در این نوشتار، دروغ و تهمت

۱- این نصحیت من است برای هر شیعی.

ص:۱۰

را حقیقت، نیرنگ را نصیحت و گمراهی را هدایت شمرده و خود را در جامه خیرخواهان و دوست‌داران شیعه نشان داده است. اما در واقع از این جایگاه، فاصله زیادی دارد.

وی بدون ارائهٔ دلیلی درست، شیعه را تکفیر کرده، آنان را گمراه خوانده و با این کار، مرتکب اشتباه و ستمی بس بزرگ و ناروا شده است؛ چراکه این تکفیر، طایفهٔ بزرگی از مسلمانان را در برمی‌گیرد و ازاین‌رو، با سخن علما و نویسندگان زیادی از اهل سنت نیز مغایرت دارد که گفته‌اند: «به‌خاطر گناهی نمی‌شود کسی از اهل قبله (۱)را تکفیر کرد» .

البته این کتابچه، یکی از بی‌شمار کتاب‌ها، جزوه‌ها و نشریاتی است که در چند سال اخیر، به‌سبب اوضاع خاص سیاسی حاکم بر منطقهٔ خاورمیانه، ضد شیعه منتشر شده است. ازاین‌رو بنده پس از مطالعهٔ این کتاب، نقد آن را بر خود لازم دانستم تا بدین وسیله، شبهات ایجاد شده برطرف شود و حق از باطل و صدق از کذب جدا گردد.(۲)

از پروردگار والامرتبهٔ خویش خواستارم که به وسیله این کتاب، به برادران مؤمن و دینی‌ام نفع رساند و در روز تنگ‌دستی و نیاز، مرا دریابد؛ چرا که او شنوا، نزدیک و اجابت‌کننده است و اوست که به‌سوی حق و راستی، هدایتگر است و بازگشت همه به‌سوی اوست. درود خدا بر محمد (ص) و آل پاکش باد.

علی آل‌محسن

۱- مقصود از اهل قبله، همهٔ مسلمانان می‌باشند که به سوی یک قبله نماز می‌خوانند.

۲- نویسنده کتابچه «هذه نصیحتی إلی کل شیعی» فردی وهابی به نام «ابوبکر جابر جزایری» است. البته بعید نیست که این عنوان، نام مستعار و از روی تقیه باشد! دانشمند محترم، علی آل‌محسن، نقدی بر این کتاب با عنوان «کشف الحقایق» نوشته است که ما در ترجمهٔ آن از نویسندهٔ این کتاب با عنوان «ابوبکر جزایری» یاد می‌کنیم. مترجم

ص:۱۱

نقد و بررسی مقدمه کتاب

مخالفت نویسنده با راه و روش بحث علمی

نویسنده کتابچه، همه مطالب کتابش را فقط به احادیث کتاب شریف «کافی» مستند کرده است؛ کتابی که تنها یکی از مصادر و منابع استنباط احکام شرعی فرعی نزد شیعهٔ دوازده‌امامی بوده و تألیف مرحوم ثقةالاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹ه. . ق) است.

جزایری می گوید: کتاب کافی نزد شیعه، حکم پایه و اساس در اثبات مذهب آنها را دارد(۱)و از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که شیعه در اثبات مذهب خود بر آن تکیه دارد(۲)و عمده و اساس مذهب شیعه و بُنیان آنها، همین کتاب است.(۳)

همچنین نویسنده تأکید می کند که تمام نوشتارش حقایق علمی است که از کتاب کافی استخراج کرده است.(۴)او معتقد است این مباحث پایه و اساس مذهب هر شیعه

۱- هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی، ص

۲- همان، ص ۵.

۳- همان، ص ۶.

۴- همان، صص ۴ و ۵.

ص:۱۲

است و ساختار فکری و مذهبی او را تشکیل می‌دهد و به آنها پای‌بند است.

ابوبکر جزایری، در پایان به برخی از نتایج این بحث اشاره می کند؛ از جمله آنها اینکه:

– شیعیان، مسلمانان را تکفیر و لعن می کنند و آنها را دشمن می‌پندارد.(۱)

– شیعیان، پیوسته با تمسک به امامت – که بدعت است – علیه خلافت، توطئه‌و همیشه میان مسلمانان جنگ‌های خانمان‌سوز برپا می کنند.(۲)آنها درپی نابودی اسلام و ایجاد تفرقه میان مسلمانان هستند(۳)و می‌خواهند اسلام را که با دین یهود و زرتشت دشمن است، سرنگون کنند تا دوباره نظام زرتشتی و آتش‌پرستی را که دین اسلام سقف‌ها و ستون‌های آن را فرو ریخته، برپا کنند.(۴)

موارد دیگری نیز از این قبیل تهمت‌های ناروا، لابه‌لای کلام نویسنده وجود دارد که بعداً به آنها اشاره می کنیم.

پاسخ به گفته‌های جزایری:

۱. نویسنده اثبات نکرده که کتاب «کافی» از جمله کتاب‌های معتبر شیعه برای اثبات این مذهب است؛ چه رسد به اینکه ثابت کند. این کتاب، مهم‌ترین کتاب‌برای اثبات مذهب شیعه باشد.

۲. وی ثابت نکرده که تمام احادیث کافی یا بیشتر آن نزد شیعه صحیح است؛ حتی صحیح‌بودن روایاتی که در حقایق هفت‌گانه کتابش به آنها تمسک نموده را نیز نزد شیعه به اثبات نرسانده است.

نویسنده، این امور را که باید اثبات می‌شده، تبیین نکرده است. درحالی‌که زمانی

۱– همان، ص ۳۵.

۲– همان، ص ۳۴.

۳– همان، ص ۳۶.

۴– همان، ص ۳۳.

ص:۱۳

مطالب هفت‌گانه‌نوشتارش اثبات می‌شود که این دو موضوع ثابت شود و روشن است که اگر ثابت شود شیعه تمام احادیث کتاب کافی را صحیح نمی‌داند و در اثبات مذهبش، به‌ویژه در اصول عقاید، نه تنها بدان تکیه، که اعتماد هم نمی‌کند، بلکه بسیاری از روایات آن را تضعیف نموده و از حجّیت و اعتبار می‌اندازد، نتایجی که وی گرفته از درجه اعتبار ساقط خواهد شد.

بنابراین جزایری باید قبل از هر چیز، صحت احادیثی را که در اثبات حقایق هفت‌گانه‌اش بر آنها تکیه کرده است، ثابت کند و به کلمات علمای شیعه درباره کتاب کافی نیز استناد کند. مخصوصاً احادیث هفت‌گانه‌ای که به آن احتجاج کرده است و ما نیز به‌زودی در همین نوشتار، به بیان جایگاه و منزلت کتاب کافی نزد شیعهٔ امامیه می‌پردازیم و سخن بزرگان شیعه را دراین‌باره نقل می‌کنیم تا مشخص شود که نویسنده از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است. بلکه بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده(۱)و از اعتدال و حقیقت دور شده است.

۱- اقتباس از آیه ۱۰۹ سوره توبه: أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ، أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ مترجم .

ص:۱۴

ص:۱۵

جایگاه کتاب کافی نزد شیعه و ویژگی‌های آن

اشاره

کتاب «کافی» تألیف ثقةالاسلام، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی شیعی است که آسیاب استنباط احکام شرعی، نزد شیعه امامی، بر محور آن می‌چرخد. این کتاب، دربردارندهٔ روایاتی است که کتاب‌های دیگر ندارند و بدین‌جهت ارزش و جایگاه والایی دارد. مرحوم کلینی احادیث زیادی از خاندان پیامبر (ص) ، در اصول و فروع دین برای پیروان ائمه اطهار علیهم السلام به ودیعت گذاشت. این کتاب تقسیم‌بندی و ترتیب موضوعی بسیار نیکویی دارد و در مدت بیست سال –در زمان غیبت صغری و در عصر نیابت نواب اربعه – تألیف شده است.

کتاب کافی شامل ۳۶ کتاب و ۳۲۶ باب و ۱۶۱۹۹ حدیث است که به تنهایی، از مجموع احادیث صحاح شش گانهٔ اهل سنت بیشتر است. از خصائص کتاب این است که نویسنده در زمان نواب اربعه حضرت مهدی (عج) زنده بوده و کتاب دربردارنده خیلی از علوم الهی است که کتاب‌های دیگر دربردارنده این مطالب، در اصول و فروع، نیستند.

شیعه در اعصار مختلف به آن عنایت داشته و نسخه‌های بسیاری از این کتاب چاپ شده و شروح و حواشی فراوانی بر آن نوشته شده است. از مهم‌ترین و مشهورترین

ص:۱۶

شرح‌ها، کتاب «مرآة العقول فی شرح اخبارالرسول» است که در ۲۶ جلد و به قلم توانای ملا محمدباقر مجلسی صاحب مجموعهٔ «بحارالانوار» (متوفای ۱۱۱۰ه. ق) نگاشته شده است. شرح ملّا محمدصالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۰ه. ق) نیز از دیگر شروح معتبر دراین‌باره است.

ستایش علما از کتاب کافی

۱. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه. ق) می‌گوید: «کتاب کافی از مهم‌ترین کتب شیعه و پرفایده‌ترین آنهاست» (۱)

۲. شهید اول، محمد بن مکّی عاملی (متوفای ۷۸۶ه. ق) در اجازه‌اش به ابن‌خازن می‌گوید: «در زمینه حدیث، کتابی به مانند کتاب کافی برای امامیه نگاشته نشده و نویسنده آن شیخ ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی است»(۲)

۳. محقق شیخ علی کرکی (متوفای ۹۴۰ه. ق) در اجازه‌اش به قاضی صفی‌الدین عیسی می‌گوید:

از جمله کتاب‌هایی که اجازهٔ نقل روایت آن را به تو می‌دهم، تمام مصنفات و روایاتی است که شیخ امام سعید، حافظ، محدث، ثقه و گردآورندهٔ احادیث اهل بیت علیهم السلام ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتابی بزرگ در باب حدیث به نام کافی که مانند آن نگاشته نشده. . . و احادیث شرعی و اسرار دینی را در این کتاب گردآورده که در غیر آن یافت نمی‌شود، می‌باشد.(۳)

۴. شیخ ابراهیم قطیفی (متوفای ۹۵۰ه. ق) در اجازه‌اش به شیخ شمس‌الدین استرآبادی می‌گوید: «کتاب محمد بن یعقوب کلینی (کافی) به‌درستی که همچون نامش

۱- تصحیح الاعتقاد، ص ۵۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۹۰.

۳- همان، ج ۱۰۸، ص ۷۵.

ص:۱۷

کفایت‌کننده، شفاف، کامل و تمام می‌باشد»(۱)

۵. فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ه. ق) می‌گوید:

اما کتاب کافی. . . این کتاب، در بین کتب اربعه، شریف‌ترین، صحیح‌ترین و کامل‌ترین کتاب است؛ زیرا دربردارندهٔ احادیث اصول اعتقادی نیز بوده و از زیاده‌گویی و مطالب سست و بی‌پایه خالی است.(۲)

۶. ملا محمدباقر مجلسی می‌گوید:

کتاب کافی از شیخ بسیار راستگو، ثقهٔالاسلام و مقبول نزد همگان و ستایش‌شدهٔ خاص و عام، محمد بن یعقوب کلینی است. . . احادیث در باب اصول دین را گردآوری و ثبت و ضبط نموده و بهترین و بزرگ‌ترین تألیفات فرقه ناجیه (شیعه) است.(۳)

۷. سید بحرالعلوم (متوفای ۱۲۱۲ه. ق) می‌گوید:

کتاب کافی که این عالم پیشوا - تربتش پاکیزه باد - نوشته. . . کتابی است مهم، بسیار سودمند، بی‌همتا، برتر از تمام کتاب‌های حدیثی از جهت ترتیب مطالب، دقت در نقل و پیراستگی از خطا و دربرداشتن احادیث مربوط به اصول و فروع دین و به‌جهت جمع‌آوری بیشترین اخبار وارده از اهل‌بیت علیهم السلام.(۴)

دلایل شهرت و جایگاه بلند کتاب کافی

بسیاری از بزرگان علما، جایگاه والای کتاب کافی نزد شیعهٔ امامیه را بدان سبب می‌دانند که این کتاب در زمینهٔ اصول و فروع دین، اخلاق و اندرز و دیگر علوم دینی،

۱- بحارالانوار، ج۱۰۸، ص۱۱۴.

۲- وافی، ج۱، ص۶.

۳- مرآة العقول، ج۱، ص۳.

۴- رجال بحرالعلوم، ج۳، ص۳۳۰.

ص:۱۸

احادیثی را در خود جای داده که در غیر آن یافت نمی‌شود.

میرزاحسین نوری (ره) (متوفای ۱۳۳۰ه. ق) پس از آنکه سخنی از شیخ مفید نقل می‌کند، می‌گوید: «از آنجا که کتاب کافی دربردارندهٔ احادیث اصول و فروع، اخلاق، اندرزها، آداب و موضوعات دیگر است، از دیگر کتاب‌های حدیثی پرفایده‌تر است»(۱)

سیدهاشم معروف می‌گوید:

علت تألیف این کتاب، گواه است بر آنچه در ستایش کافی گفته شده است. شخصی از مؤلفش (کلینی) خواسته بود که برایش کتابی تألیف کند تا دربردارندهٔ تمام فنون و علوم دینی باشد؛ به‌گونه‌ای که برای دانش‌پژوهان کافی باشد و محل رجوع جویندگان هدایت گردد و کسانی که طالب علوم دینی و خواستار عمل‌نمودن بر طبق احادیث صحیح ائمهٔ معصومین علیهم السلام هستند - احادیثی که شأنیت عمل بر طبق آنها وجود دارد و به وسیله آنها، واجبات الهی و سنت‌های نبوی (ص) انجام می‌گیرد - با این کتاب بی‌نیاز شوند.(۲)

کلینی هم در اجابت خواستهٔ او، کتاب کافی را در مدت زمانی طولانی (بیست سال) تألیف می‌کند. مدت زمانی که هرکس به شرح حال وی پرداخته، به آن اشاره نموده است. ازاین‌رو کتابی جامع فراهم آمده که محدث، فقیه، واعظ و متعلم، خود را از آن بی‌نیاز نمی‌بیند.

مسلّم است که چنین کتابی با این همه گوناگونی در موضوعات، چشم‌ها را به‌سوی خود خیره می‌کند و مورد تقدیر و ستایش علما قرار می‌گیرد؛ زیرا مسیر دشوار بررسی و جست‌وجوی روایات را هموار کرده است و نیاز محدث و فقیه و متکلم و... را با این مجموعه برطرف می‌کند.

علاوه بر این، مؤلف این کتاب فردی مطمئن و مورد اعتماد نزد علما بوده و

۱- مستدرک الوسائل، ج۳.

۲- کافی، ج۱، ص ۸.

ص:۱۹

دارای شهرت فراوانی است و این جایگاه علمی و دینی باعث شده در میان مردم نیز، شأن و مقامی والا و شایسته کسب کند(۱)

از دیگر دلایل شهرت و بلندی جایگاه کتاب کافی، ترتیب و دسته‌بندی خوب و دقت زیاد در ثبت و ضبط احادیث است که مهم‌ترین دلیل آن عجله‌نکردن مرحوم کلینی در تألیف این کتاب است. ایشان بیست سال از عمر شریف و با برکت خود را در گردآوری این کتاب صرف کرد و با تحمل رنج‌های فراوان، به شهرهای زیادی سفر کرد تا مشایخ اجازه و حدیث‌شناسان خبره را ملاقات کرده، از آنهاستفاده نماید.

علت دیگر، هم‌عصر بودن ایشان با نوّاب اربعهٔ امام زمان (عج) است. در آن زمان «اصول اربعمائهٔ» که دربردارنده احادیث و اخبار ائمهٔ معصومین علیهم السلام است، متداول و در دسترس همگان بود و شاید همین دو امر باعث شد تا مرحوم کلینی بهتر بتواند روایات صحیح را در کافی گرد آورد.

احادیث صحیح و ضعیف در کتاب کافی

علمای شیعه هیچ‌گاه مقام و منزلتی را که علمای اهل سنّت به کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم بخشیده‌اند، به کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی نداده‌اند. آنها تمام احادیث بخاری و مسلم را صحیح دانسته و به صدور قطعی آنها از پیامبر (ص) حکم کرده‌اند. درحالی‌که علمای امامیه اعتقاد دارند، برخی احادیث کافی صحیح و معتبر و بعضی دیگر ضعیف هستند و قابلیت استدلال را ندارند. محقق خویی (ره) می‌گوید:

صحت همهٔ روایات کافی ثابت نیست. بلکه بدون تردید بعضی از روایات کافی ضعیف هستند. فراتر آنکه بعضی از روایات کافی قطعاً از معصوم علیه السلام صادر نشده است.(۲)

۱- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۱.

۲- معجم رجال‌الحدیث، ج ۱، ص ۹۲.

ص:۲۰

سیدمحمد مجاهد (متوفای ۱۲۴۲ه. ق) می گوید:

آنچه محققین اصحاب ما بر آن قائل‌انـد این است که هرچه کلینی فرموده، حجیت نـدارد. به همین سـبب، آنها بر هر روایتی که در کافی آمـده، اعتماد نمی کننـد و آن را نمی‌پذیرنـد. بلکه در میان متأخرین، مشـهور شده که بسـیاری از روایات کافی از جهت سـند ضعیف‌اند. . .

و جمـاعتی از قـدما، همچون مفیـد، ابن‌زهره، ابن‌إدریس، شـیخ طوسـی و صـدوق، گـاه در بعضـی از روایات کافی خـدشه نیز وارد کرده‌اند. . . و عبارات آنها در کتاب وسائل ذکر شده است.(۱)

با این توضـیح می‌توان گفت که علمای شـیعه دیـدگاه معتدلی درباره کتاب کافی دارند؛ نه افراط کرده‌اند که بگویند تمام احادیث کافی صـحیح است تا از این جهت هم‌ردیف قرآن - که هیـچ باطلی در آن راه ندارد - باشد؛ نه تفریط کرده‌اند که بگویند روایات کافی به‌طور کلی اعتبار و حجیت ندارد.

سیدهاشم معروف می گوید:

با اینکه کتاب کافی اعجاب همه را برانگیخته و همه آن را سـتوده‌اند، کسـی دربارهٔ آن مبالغه نکرده؛ آن‌چنان که محدثین اهل سنّت دربـارهٔ بخـاری غلو نموده‌انـد. و کسـی ادعا نکرده که تمام روایات کافی صـحیح و بی‌نیاز از بحث و بررسـی‌اند، مگر عـدهٔ کمی از علمای متقـدم که آنها نیز از گزند انتقادات فقها و محدثین متأخر در امان نمانده‌اند. همچنین کسـی نگفته که کلینی از هرکسـی که روایت نقل کند، وی ثقه و مورد اعتماد خواهد بود؛ چنان که بسـیاری از محدثین اهل سنّت دربارهٔ بخاری چنین حرفی زده‌اند. بلکه بعضی از علما روایات کافی را نقد کرده و بر بعضی از آنها به دلیل ضعف رجال سند یا

۱- مفاتیح الاصول، ص ۳۳۴.

ص:۲۱

مرسل یا مقطوع‌بودن و مانند اینها اشکال کرده، آنها را از حجیت ساقط نموده‌اند و با این کار، دیوار تعصب نسبت به روایات کافی را شکسته‌اند.(۱)

بنابراین کتاب کافی مشتمل بر احادیث ضعیف و صحیح است، بلکه تعداد احادیث ضعیف از احادیث صحیح بیشتر است؛ چنان‌که عدهٔ زیادی از بزرگان، مانند فخرالدین طریحی (متوفای ۱۰۸۵ه. ق)(۲)و شیخ یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶ه. ق) به نقل از بعضی اساتید خود(۳)و سید بحرالعلوم(۴)و میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (متوفای ۱۳۱۰ه. ق)(۵)و شیخ آقابزرگ تهرانی(۶)ه این حقیقت تصریح کرده‌اند.

طریحی می‌گوید:

تمام احادیث کافی ۱۶۱۲۱ حدیث است که تعداد صحیح آنها (البته براساس اصطلاح صحیح نزد متأخرین) ۵۰۷۲ حدیث، حسن ۱۴۴ حدیث، موثّق ۱۱۱۸ حدیث، قوی ۳۰۲ حدیث و ضعیف ۹۴۸۵ حدیث است.

اگرچه مرحوم کلینی، چنان‌که در مقدمهٔ کتاب کافی بیان کرد، سعی نموده احادیثی را که به نظرش صحیح است و انجام تکلیف الهی بر مدار آنها می‌چرخد، گردآوری کند. اما علمای امامیه با او هم‌عقیده نیستند و تمام احادیث کافی را صحیح نمی‌دانند. بلکه خیلی از آنها را ضعیف شمرده‌اند. با این حال، کتاب کافی از مهم‌ترین و پرفایده‌ترین کتب حدیثی نزد علمای امامیه است؛ زیرا بیش از ۶۷۰۰ حدیث معتبر در خود جای داده است.

۱- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۲.

۲- جامع المقال، ص ۱۹۳.

۳- لؤلؤة البحرین، ص ۳۹۴.

۴- رجال السید بحر العلوم، ج۳، ص ۳۳۱.

۵- قصص العلماء، ص ۴۲۰.

۶- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج۱۷، ص۲۴۵.

ص:۲۲

با این توضیحات، روشن شد که میان دیدگاه اهل سنّت درباره کتاب بخاری و دیدگاه شیعه درباره کتاب کافی، تفاوت زیادی وجود دارد؛ زیرا جایگاه والایی که صحیح بخاری میان اهل سنّت پیدا کرده، به علت اجماع علمای آنها بر صحیح‌دانستن تمام احادیث صحیح بخاری است.(۱)برخلاف کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی شیعه که نزد علمای شیعه چنین جایگاهی ندارد.

ازاین‌رو، اگرچه عده‌ای از حافظان حدیث اهل سنّت، کتاب‌های حدیثی نوشته و سعی کرده‌اند احادیثی را در آنها جمع‌آوری کنند که به نظرشان صحیح است(۲)، اما هیچ‌گاه این کتاب‌ها، منزلت و جایگاه کتاب بخاری را پیدا نکردند؛ زیرا عالمان اهل‌سنت آن‌گونه که بر صحت احادیث بخاری اجماع کرده‌اند، بر صحت احادیثی که در دیگر کتاب‌های حدیثی‌شان آمده است، اجماع نکرده‌اند. ازاین‌رو وضعیت کتاب کافی نزد شیعهٔ امامیه همانند وضعیت کتاب «المستدرک علی الصحیحین» یا «صحیح ابن‌حبان» و مانند اینهاست که با وجود تلاش نویسندگانِ آنها در جمع‌آوری احادیث صحیح، اجماعی بر قبول تمام احادیث آنها حاصل نشده است.

۱- حافظ ابونصر الوایلی سجزی می‌گوید: «اهل علم فقها و غیر آنها اجماع نموده‌اند بر اینکه اگر مردی سوگند بخورد به اینکه زنم طالق است، اگر همهٔ آنچه در بخاری آمده صحیح نباشد و پیامبر ص آن را نفرموده باشد، دروغ نگفته و همه روایات بخاری صحیح و گفته پیامبر ص است و آن زن، همچنان در عقد او خواهد بود» ؛ مقدمه ابن صلاح، ص۱۳. ابوالمعالی جوینی می‌گوید: «اگر مردی به طلاق همسرش قسم بخورد، مشروط به اینکه آنچه در دو کتاب بخاری و مسلم به صحت آن حکم شده، همگی سخن پیامبر ص است. من او را ملزم به طلاق نمی‌کنم و دروغگو نمی‌شمارم؛ زیرا علمای مسلمین بر صحت آن دو کتاب اجماع کرده‌اند» ؛ صحیح مسلم با شرح نووی، ج۱، ص۲۰؛ تدریب الراوی ج۱، ص۱۳۱. ابن‌تیمیه می‌گوید: «صحیح همان است که علمای حدیث آن را قبول نموده‌اند؛ مانند همهٔ احادیث بخاری و مسلم که همهٔ علمای اهل حدیث، بر صحت تمام روایات این دو کتاب جزم نموده‌اند و سایر مردم، در حدیث‌شناسی پیرو آنها هستند» ؛ علوم الحدیث، ص ۷۲.

۲- مانند کتاب «المستدرک علی الصحیحین» تألیف حاکم نیشابوری و «المسند الصحیح علی التقاسیم و الانواع» که به صحیح ابن‌حبان معروف است و همچنین «صحیح ابن‌خزیمه» .

ص:۲۳

برای رفع این مشکل ناگزیریم روایات این کتاب‌های حدیثی را با قواعد و قوانین علم درایه بسنجیم تا حدیث صحیح را از غیر آن تشخیص دهیم. در این صورت حدیثی را که دارای تمام شرایط صحت باشد، صحیح، و حدیثی که آن شرایط را نداشته باشد، ضعیف می‌دانیم. حتی اگر مؤلفی به صحت احادیث کتابش حکم کرده باشد، باز همین قاعده جاری است؛ زیرا اجتهاد یک مجتهد، برای دیگر مجتهدان دلیل و حجت نیست.

عدم اثبات مذهب، با استناد به احادیث کتاب کافی

این مسئله با بیان چند امر روشن می‌شود:

۱. در کتاب کافی احادیث صحیح و معتبر و نیز احادیث ضعیف وجود دارد. بنابراین تا شرایط صحت در حدیثی وجود نداشته باشد، نمی‌توان به وسیلهٔ آن احکام شرعی را اثبات کرد؛ تا چه رسد به اینکه با آن حدیث، یک مذهب کلامی یا اصول اعتقادی اثبات شود.

۲. اصول دین با خبر واحد ثابت نمی‌شوند. هرچند آن خبر واحد، صحیح باشد(۱)؛ چون در مسائل اعتقادی باید قطع و یقین حاصل شود و نهایت دلالت خبر واحد، ظن است و ظن در چنین مسائلی کاربرد ندارد.

سید مرتضی (ره) (متوفای ۴۳۶ه. ق) در ضمن جواب به این سؤال که آیا جایز است برای شناختن احکام شرعی به رسالهٔ مقنعه (تألیف شیخ مفید) ، یا رسالهٔ ابن‌بابویه، یا کتاب کافی و غیر اینها مراجعه نمود، بیان کرد: «در اصول دین، مراجعه‌کردن به چنین کتاب‌هایی، خطا و جهل شمرده می‌شود»(۲)

۱- خبر واحد: حدیث غیرمتواتر را گویند و اختلافی نیست در اینکه بیشتر احادیث کافی خبر واحد هستند.

۲- رسائل الشریف المرتضی، ج۲، ص۳۳۳.

ص:۲۴

همچنین ایشان در مذمّت کسانی که در هر زمینه‌ای به خبر واحد عمل می‌کنند، می‌گوید:

مگر اهل سنّت و بزرگانشان را نمی‌بینی که در اصول دین، مانند توحید و عدل و نبوت و امامت، به خبر واحد استدلال می‌کنند و نزد هر عاقلی روشن است که خبر واحد در چنین موضوعاتی حجت و دلیل نیست.(۱)

شیخ مرتضی انصاری (ره) (متوفای ۱۲۸۱ه. ق) نیز می‌گوید:

از ظاهر کلام شیخ طوسی در کتاب عدّهٔ الاصول برمی‌آید که عدم جواز عمل به خبر واحد در اصول دین، اتفاقی و اجماعی است، فقط بعضی از غافلین از اهل حدیث، غیر از این می‌گویند.

از ظاهر قول سید مرتضی که در کتاب سرائر نقل شده نیز برمی‌آید که در این مسئله هیچ اختلافی وجود ندارد.(۲)

شهید ثانی (ره) (متوفای ۹۶۶ه. ق) در کتاب «المقاصد العلیهٔ» بعد از بیان اینکه معرفت و شناخت جزئیات برزخ و معاد لازم و واجب نیست، می‌گوید:

و اما روایاتی که از پیامبر (ص) دراین‌باره (جزئیات برزخ و معاد) و به‌صورت خبر واحد به ما رسیده، تصدیق و عمل بر طبق آنها واجب نیست. هرچند سند آنها صحیح باشد؛ زیرا خبر واحد، ظن‌آور است و مفید یقین نیست و در جواز عمل به خبر واحد در احکام شرعیهٔ ظنیه اختلاف شده؛ تا چه رسد به احکام اعتقادیهٔ یقینیه. (۳)

بنابراین، آنچه اعتقاد به آن واجب است، از سه طریق حاصل می‌شود:

الف) ظاهر قرآن مجید؛

۱- رسائل الشریف المرتضی، ج۱، ص۲۱۱.

۲- فرائد الاصول، ج۱، ص۲۷۳.

۳- همان، ص۳۷۱.

ص:۲۵

ب) قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم (ص) و ائمهٔ معصومین علیهم السلام (سنت معصوم) که به تواتر به ما رسیده باشد؛

ج) ضروریات دین اسلام.

اما اعتقاداتی که از این سه راه به دست نیاید، از عهدهٔ مردم برداشته شده و اعتقاد به آنها واجب نیست، مگر زمانی که علم و یقین به آنها پیدا کنند.

شیخ انصاری (ره) می‌فرماید:

اخبار به صراحت و روشنی دلالت دارد - ظهور و صراحتی که ظاهر کلام عده‌ای از بزرگان علما، مانند شهید اوّل و ثانی در «ألفیه» و شرح آن و محقق ثانی در «جعفریه» و شارح آن، نیز می‌باشد - بر اینکه در شناخت و معرفت پروردگار، همین مقدار کفایت می‌کند که موجودیت خداوند، واجب‌الوجود بودنش و صفات ثبوتیهٔ خدا را که به دو صفت علم و قدرت برمی‌گردند، تصدیق کرده، بپذیریم و صفاتی را که به حدوث و نیازمندی بازگشت دارد، از او نفی کنیم و معتقد باشیم که هرگز قبیحی از او سر نمی‌زند.

در شناخت پیامبر (ص) نیز کافی است که شخص پیامبر (ص) را با نسب مخصوص به خودش بشناسیم و نبوت و راستگو بودنش را بپذیریم. در این جهت، لازم نیست به عصمت ایشان، از ابتدای تولد تا پایان عمر، اعتقاد پیدا کنیم. . .

در شناخت ائمه (ص) همین کافی است که آنها را به نسب معروفشان بشناسیم و ایشان را پیشوایانی هدایتگر به‌سوی حق بدانیم و در وجوب اعتقاد به بیش از این مقدار، از جمله عصمت ایشان، دو نظریه وجود دارد. . .

و در تصدیق به آنچه پیامبر (ص) آورده است، کفایت می‌کند؛ تصدیق آنچه به صورت متواتر از احوال مبدأ و معاد به ما رسیده و به آن علم پیدا شده؛ مانند تکلیف به عبادات، سؤال در قبر و عذاب آن، معاد جسمانی، حساب، صراط، میزان، بهشت و دوزخ؛ هرچند علم ما به این موارد، علمی اجمالی باشد. . . .

ص:۲۶

آنچه در داشتن ایمان لازم شمردم، بعدها دیدم که از قول محقق پرهیزکار، اردبیلی، در «شرح ارشاد الأذهان» نیز نقل شده است.(۱)

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکرشده می‌توان گفت که وقتی ابوبکر جزایری در نوشتار خود (هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی) ، کتاب کافی را مهم‌ترین کتابی می‌دانـد که شیعه در اثبات مذهبش بر آن تکیه دارد و آن را ریشهٔ تشیع معرفی می‌کند، از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است.

بنابراین نه تنها مباحث جزایری قابل اثبات نیست، بلکه خلاف آن ثابت است؛ چون اگرچه کتاب کافی از مهم‌ترین کتاب‌های مورد اعتماد شیعه در زمینه استنباط احکام شرعیه است، ولی در آن احادیث ضعیفی وجود دارد که حتی در فروع دین نیز نمی‌توان به آنها تمسک جست؛ چه رسد به اصول دین و اثبات مذهب. همچنان‌که نمی‌توان به کافی یا دیگر کتب حدیثی، برای اثبات مذهب و عقیده استناد کرد؛ هرچند احادیثش صحیح باشند. چرا که در اثبات مذهب و عقیده قطع و یقین لازم است. البته در اصول و عقاید دین، به آن مقدار از احادیث کافی یا غیر آن‌که به حد تواتر رسیده و صدور آنها را از جانب پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام قطعی می‌دانیم، می‌توان تمسک جست.

علاوه بر این، علمای شیعه صحت مذهب امامیه و درستی عقاید آن را با دلیل‌های یقینی عقلی و نقلی اثبات کرده‌اند و در مقابل مخالفان، به احادیثی از رسول خدا (ص) استدلال می‌نمایند که در کتاب‌های مورد اعتماد مخالفان نقل شده و آنها قائل به صحت آن احادیث هستند. علمای امامیه هیچ‌گاه با احادیثی که فقط در کتاب‌های شیعه آمده و مخالفان آنها را قبول ندارند، استدلال نکرده و مخالفان را به قبول آنها ملزم نساخته‌اند.

۱- فرائد الاصول، ج۱، صص۲۷۷ - ۳۸۰.

ص:۲۷

این راه و روش امامیه، نزد کسانی که با کتاب‌های کلامی ایشان آشنا هستند، روشن است و هرکس خواهان آگاهی‌یافتن بر حقیقت راه و روش شیعهٔ امامیه در اصول دین است، می‌تواند به این کتاب‌ها مراجعه کند؛ مانند: «الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد» از شیخ محمد بن حسن طوسی؛ «کشف المراد» ، «نهج المسترشدین» ، «الباب الحادی‌عشر» ، «نهج‌الحق و کشف الصدق» و «کشف الیقین» که همگی از آثار علامه حلی است. همچنین کتاب «الغدیر» تألیف شیخ عبدالحسین امینی و کتاب «المراجعات» سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی و. . . که تعداد این کتاب‌ها بسیار زیاد است.

با وجود فراوانی چنین حقایقی در کتاب‌ها و سخنان علما و پرچم‌داران جهان تشیع، ابوبکر جزایری برای اثبات ادعاهای خود هیچ سخنی از آنان نقل نکرده است. وی همچنین در پی اثبات این نبوده که آیا حقایقی که ادعا کرده است، همگی از احادیث صحیح شیعه برگرفته شده‌اند و همان احادیثی هستند که شیعیان به مضامین آنها اعتقاد داشته و آنها را پایه و اساس مذهب تشیع می‌دانند یا خیر!

دلیل روی‌نیاوردن ابوبکر جزایری به کلمات علمای شیعه نیز این است که آنها در کتاب‌های خود گفته‌اند، کتاب کافی دارای احادیث ضعیفی نیز هست که عمل طبق آنها جایز نیست و در فروع و اصول دین نمی‌شود به آنها استدلال کرد و نیز تصریح کرده‌اند که برای شیعه‌بودن، لازم نیست انسان به تمام جزئیات مباحث توحید، نبوت، امامت و مانند اینها اعتقاد پیدا کند. بلکه آنچه لازم است اعتقاد به کلیات و اساس مذهب تشیع است؛ چنان‌که شرح آن گذشت.

عجیب آنکه جزایری احادیث ضعیفی را که به خیالش شیعه معتقد به مضامین آنهاست، انتخاب کرده و پنداشته که با این احادیث به حقایق استوار و محکمی رسیده است که پایه و اساس مذهب تشیع را تشکیل می‌دهند؛ با اینکه آن احادیث، علاوه بر ضعف سند، از جهت معنا نیز بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کنند.

علاوه بر این، وی، چنان‌که در «کشف حقیقت هفتم» روشن خواهد شد، بعضی از

ص:۲۸

احادیث را به بـدترین صورت تحریف نموده و به کتاب کافی نسبت می‌دهد که بسیار مایهٔ تأسف است و روشن می کند که ایشان در نصیحت و پند خود به شیعه، خالص نبوده است و در ادعاهای خود، راستگو نیست و در نقل احادیث و مطالب نیز، مورد اعتماد و امین نیست. بنابراین به گفتار او نمی‌توان اعتماد کرد؛ (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ) ولاحول و لاقوة إلّا بالله العلیّ العظیم (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) .

کشف حقیقت اول

اشاره

ص:۲۹

اشاره

ص:۳۰

ص:۳۱

حقیقت اول:

اشاره

بی‌نیازی شیعه از قرآن

جزایری می گوید: اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان از قرآن کریم بی‌نیازند؛ زیرا کتاب‌های آسمانی تورات، زبور و انجیل نزد اهل بیت علیهم السلام است.

آنچه این حقیقت را اثبات و تأکید می‌کند و شیعه را ملزم به قبول آن می‌کند، بابی است که کلینی در کتاب کافی باز کرده است با این عنوان: «تمام کتاب‌هایی که از سوی خداوند عزّوجلّ نازل شده، نزد ائمه علیهم السلام است و آنها تمام آن کتاب‌ها را می‌شناسند؛ هرچند به زبان‌های مختلف است» . او با دو حدیث که سندش به امام صادق علیه السلام منتهی می‌شود، بر اثبات این مطلب استدلال می‌کند. مضمون دو حدیث این است که امام‌صادق علیه السلام انجیل و تورات و زبور را با زبان سریانی می‌خوانده است.

پاسخ به ابوبکر جزایری

حدیث اول

وقتی «هشام بن حکم» با «بُرَیه» ، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برخوردند. هشام داستان بریه را برای آن حضرت نقل کرد. چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: «ای بریه! علم تو به کتاب دینت تا چه حد است؟»

ص:۳۲

گفت: «من بدان عالم و آگاه هستم» . فرمود: «تا چه حد اطمینان داری که معنایش را می‌دانی؟» گفت: «آن را خوب می‌دانم و بسیار اطمینان دارم» . سپس امام علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریه گفت: «پنجاه سال است که من تو را یا مانند تو را می‌جستم» . پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد و زنی هم که با او بود، ایمان آورد. سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند؛ هشام گفت‌وگوی میان حضرت ابوالحسن علیه السلام و بریه را نقل کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَميعٌ عَليمٌ(۱)بریه گفت: «تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده است؟» امام علیه السلام فرمود:

این کتب از آنان به ما ارث رسیده و همان‌طور که آنان می‌خواندند، ما هم می‌خوانیم و مانند آنان بیان می‌کنیم. خدا حجتی در زمین خودش نمی‌گذارد که چیزی از او بپرسند و او بگوید نمی‌دانم.(۲)

بررسی سند حدیث

سند این حدیث به دلیل مجهول‌بودن یکی از راویان به نام حسن بن ابراهیم، ضعیف است. علامه محمدباقر مجلسی دربارهٔ سند این حدیث می‌گوید: «مجهول است»(۳)

مامقانی در ترجمه راوی مذکور می‌گوید:

حسن‌بن‌ابراهیم اهل کوفه بوده و شیخ در کتاب رجالش او را از اصحاب

۱- آنها فرزندان [و دودمانی] بودند که [از نظر پاکی و تقوا و فضیلت] بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند [و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود آگاه است] و خداوند شنوا و داناست. آل‌عمران: ۳۴ .

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۷. این حدیث به‌طور کامل در مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۵ و کتاب التوحید، ص ۲۷۰ آمده است.

۳- مرآةالعقول، ج ۳، ص ۲۴.

ص:۳۳

امام‌رضا علیه السلام شمرده است. . . و ظاهر این گفته این است که ایشان امامی است. ولی حال او بر ما مجهول است.(۱)

حدیث دوم

کلینی از مفضّل بن عمر نقل کرده که می گوید:

ما به خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می‌خواستیم اجازهٔ تشرف به محضرش بگیریم. از پشت در شنیدم حضرت سخنی می گوید که عربی نیست و خیال کردیم به لغت سریانی است. سپس آن حضرت گریست و ما هم از گریهٔ او گریستیم. آن گاه غلامش بیرون آمد و به ما اجازهٔ ورود داد. ما به حضورش رسیدیم. من عرض کردم: «خدا به تو خیر دهد! ما آمدیم که از شما اجازهٔ ورود بگیریم، شنیدیم به لغتی که عربی نیست و به خیال ما سریانی بود، سخن می گفتید، سپس شما گریه کردی و ما هم از گریهٔ شما گریستیم» .

امام فرمود: «آری؛ به یاد الیاس پیغمبر افتادم که از پیغمبران عابد بنی‌اسرائیل بود و دعای او را می‌خواندم که در سجده می‌خواند» . سپس آن دعا را پشت سر هم می‌خواند که به خدا من هیچ کشیش و جاثلیق شیوا لهجه‌تر از او ندیده بودم و بعد آن را برای ما به زبان عربی ترجمه کرد و فرمود: او در سجودش همواره می گفت: «خدایا! آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که روزهای گرم را برای تو تشنگی کشیدم؟ آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که برای تو رخسارم را بر خاک ساییدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که برای تو از گناهان دوری گزیدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می کنی درحالی که برای تو شب‌زنده‌داری‌ها کردم؟» پس خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار که من تو را عذاب نمی کنم» . الیاس گفت: «اگر فرمودی عذاب نمی کنی و سپس

۱- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۶۵.

ص:۳۴

عذابم کردی، چه می‌شود؟ مگر نه این است که من بندهٔ تو و تو پروردگار منی؟» باز خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار، من تو را عذاب نمی‌کنم و اگر وعده‌ای دادم، به آن وفا می‌کنم»(۱)

بررسی سند حدیث

این حدیث نیز ضعیف است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «حدیث دوم ضعیف است»(۲)

در ضعف این روایت، همین بس که «سهل بن زیاد» و «بکر بن صالح» و «محمد ابن سنان» در سلسله سند آن می‌باشند. مشهور علما، سهل بن زیاد را ضعیف می‌دانند. مامقانی می‌گوید:

علما دربارهٔ سهل بن زیاد دو دسته‌اند. یک‌دسته می‌گویند ایشان ضعیف است که این دیدگاه نجاشی، ابن‌غضائری، شیخ (در فهرست) ، علامه حلّی (در خلاصه و بعضی از کتب فقهی‌اش مانند منتهی و مختلف و غیره) ، ابن‌داوود (در رجال) ، محقق (در شرائع و مواردی هم در نهایه و معتبر) ، محقق آبی (در آنچه از کشف الرموز حکایت شده) ، سیوری (در تنقیح) ، شهید ثانی، شیخ بهایی، صاحب مدارک، ملاصالح مازندرانی، محقق اردبیلی، سبزواری و عده‌ای دیگر است؛ بلکه مشهور فقها و علمای حدیث و رجال همین دیدگاه را دارند.(۳)

محقق خویی می‌گوید: «به هر حال، سهل بن زیاد به‌طور قطع، یا ضعیف است یا اینکه وثاقتش ثابت نیست» .(۴)

۱- اصول کافی، ج۱، ص۲۲۷.

۲- مرآة العقول، ج۳، ص۲۸.

۳- تنقیح المقال، ج۳، ص۷۵.

۴- معجم رجال حدیث، ج۸، ص۳۴.

ص:۳۵

«بکر بن صالح» نیز فردی است که نجاشی وی را تضعیف نموده است.(۱)ابن‌غضائری می گوید: «بکر بن صالح رازی، جداً ضعیف است و روایات غریب زیادی را به تنهایی نقل می کند» .(۲)علامه در خلاصه نیز، مانند ابن‌غضائری، او را تضعیف کرده است.(۳)ابن‌داوود، او را در قسم دوم که به افراد ضعیف اختصاص داده، آورده و وی را تضعیف نموده و سخن ابن‌غضائری را نیز در تضعیف او نقل کرده است؛ چنان‌که شیخ بهایی در «وجیزه» او را تضعیف کرده است.(۴)

محقق مامقانی می گوید:

ضعف بکر بن صالح ضبی رازی که از جمله راویان امام کاظم علیه السلام است، مورد شک و انکار نیست و روایت کسانی که با او همنام باشند، به‌طوری که تمییز او از بکر بن صالح رازی ممکن نباشد نیز از درجه اعتبار ساقط است.(۵)

مشهور علما، «محمد بن سنان» را نیز ضعیف می‌دانند. مامقانی می گوید: «درباره او دو دیدگاه وجود دارد: او ضعیف است و همین دیدگاه در میان فقها و علمای رجال، مشهور است» .

مامقانی سپس قول به تضعیف او را از شیخ طوسی (در رجال و فهرست) و نجاشی و ابن‌عقده و ابی‌العباس احمد بن محمد بن سعید و ابن‌غضائری نقل می کند. همچنین سخن شیخ مفید را می‌آورد که دربارهٔ او گفته است:

محمد بن سنان مورد طعن علما قرار گرفته و اصحاب ما در تضعیف و اتهام او

۱- رجال‌النجاشی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳- رجال علامه حلّی، ص ۲۰۷.

۴- تنقیح‌المقال، ج ۱، ص ۱۷۸.

۵- همان، ص ۱۷۹.

ص:۳۶

[به دروغگویی] اختلافی ندارند و هرکس حال او چنین باشد، در مسائل دینی نمی‌توان به او اعتماد کرد.(۱)

مامقانی می‌گوید:

از جمله کسانی که او را تضعیف کرده‌اند، محقق در جاهایی از کتاب معتبر، علامه در یک‌جای کتاب مختلف و کاشف‌الرموز، شهید ثانی در باب مهریه زن از کتاب مسالک، صاحب مدارک، محقق اردبیلی در مجمع‌الفائدهٔ و صاحب ذخیره می‌باشند و همین قول به تضعیف از کتاب معتصم، مُنتقی، مشرق‌الشمسین، حبل‌المتین، حاشیهٔ ملاصالح، تنقیح، فخری در «مرتّب مشیخهٔ صدوق» و کتاب‌های ذکری و روضه و مانند اینها حکایت شده است.(۲)

محقق خویی می‌گوید: «تضعیف‌کردن چنین بزرگانی، ما را از اعتماد بر این شخص و عمل به روایات او بازمی‌دارد» .(۳)

با اثبات ضعیف‌بودن هر دو حدیث، به سُست‌بودن پایه و اساس حقیقت اولی که ابوبکر جزایری کشف کرده است، پی می‌بریم.

استدلال جزایری بر بی‌نیاز بودن شیعه از قرآن به وسیلهٔ این دو حدیث

ابوبکر جزایری می‌نویسد: هدف و مقصود مؤلف (کلینی) از آوردن این دو حدیث روشن است؛ وی درصدد بیان این نکته است که اهل بیت علیهم السلام و به پیروی از آنها شیعیانشان، می‌توانند با علمی که به کتاب‌های آسمانی گذشتگان دارند از قرآن کریم بی‌نیاز باشند و این گامی بسیار بزرگ برای جداکردن شیعه از اسلام است؛ زیرا بدون شک هرکس به هر صورتی که معتقد شود از قرآن کریم بی‌نیاز است، از دایرهٔ

۱- تنقیح‌المقال، ج۳، ص۱۲۴.

۲- همان، ج۳، ص۱۲۵.

۳- معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص ۱۶۰.

ص:۳۷

اسلام و جماعت مسلمین خارج خواهد بود.

وی سپس می‌گوید: کسی که اعتقاد داشته باشد از همهٔ قرآن یا بعضی از آن، به هر نحوی از انحاء بی‌نیاز است، در واقع مرتد شده و از اسلام خارج گشته و رشتهٔ پیوند او با اسلام و مسلمین پاره شده است.

پاسخ به جزایری: اگر از باب جدل، صحت این دو حدیث را قبول کنیم، باز هم بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کنند.

پاسخ حدیث اول

این حدیث نمی‌تواند بیانگر بی‌نیازی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها، به وسیله کتاب‌های گذشتگان، از قرآن کریم باشد. بلکه به روشنی دلالت دارد که این کتاب‌ها که از طریق پیامبر (ص) به اهل بیت ارث رسیده، دست‌نخورده و بدون تحریف نزد آنان باقی مانده است و اهل بیت علیهم السلام با وجود اختلاف زبان، به این کتاب‌ها شناخت و آگاهی دارند؛ مرحوم کلینی (ره) نیز همین مطلب را سرفصل و عنوان این باب قرار داده است.

از ظاهر حدیث برمی‌آید که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قسمتی از انجیل را، شاید آن جایی که بر پیامبری حضرت محمد (ص) دلالت می‌کند، برای بُرَیه خواند تا او را ملزم به قبول اسلام کند؛ چنان‌که بریه در همان جلسه اسلام آورد.

آری! نشانه‌های پیامبر ما در تورات و انجیل آمده است و خداوند در قرآن به این مطلب اشاره کرده است، آنجا که می‌فرماید:
الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِم (اعراف: ۱۵۷)

ص:۳۸

همانا که از فرستاده [خدا] پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر بازمی‌دارد. اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود [از دوش و گردنشان] برمی‌دارد.

ابن کثیر در ذیل این آیه می گوید:

این صفت یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ، صفت و نشانه محمد [(ص)] در کتاب‌های انبیاست که امت‌های خود را به او بشارت می‌دادند و به آنها دستور می‌دادند که از او پیروی نمایند و این صفات و نشانه‌ها همواره در کتاب‌هایشان بوده و علما و احبارشان، آنها را می دانند.(۱)

وی همچنین می گوید:

همواره پیامبران علیهم السلام صفات و نشانه‌های پیامبر اسلام [(ص)] را برای امت‌های خود بیان می کردند و به آنها دستور می‌دادند که هر وقت مبعوث شد، او را پیروی و یاری نمایند.(۲)

بیهقی نیز گفته است:

خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام فرمان داد [تا نشانه‌های او را بیان کند] و او هم مژدهٔ او را به امتش داد. ازاین‌رو بنی‌اسرائیل پیامبر ما را می شناختند، قبل از اینکه به دنیا بیاید.(۳)

بنده می گویم: «بر گفتهٔ بیهقی، این آیه نیز دلالت می کند که خداوند می‌فرماید: وَ إِذْ قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنی إِسْرائیلَ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ

۱- تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۶.

۳- دلائل النبوهٔ، ج ۱، ص ۸۱.

ص:۳۹

مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(۱)

استدلال به وسیلهٔ تورات و انجیل بر اهل آن ملت‌ها جایز است و هیچ اشکالی ندارد. دراین‌باره بخاری در کتاب صحیح خود، روایتی را از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که می‌گوید:

یهودیان، زن و مردی را که با هم زنا کرده بودند، نزد پیامبر [(ص)] آوردند. پیامبر [(ص)] به آنها فرمود: «شماها با کسی که زنا می‌کند، چه می‌کنید؟» گفتند: «آنها را با آب داغ می‌سوزانیم و کتک می‌زنیم» . ایشان فرمود: «مگر حکم رجم را در تورات نمی‌یابید؟» گفتند: «نه، چیزی در این‌باره در تورات نمی‌یابیم» . عبدالله بن سلام به آنها گفت: «دروغ می‌گویید. اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید» . [وقتی تورات را حاضر کردند]آن معلّم یهودی که تورات را درس می‌داد، دست خود را بر آیهٔ رجم گذاشت و گفت: «پس این چیست؟» وقتی آن را دیدند، گفتند: «این آیهٔ رجم است» . آن‌گاه پیامبر [(ص)] دستور داد آن زن و مرد را در نزدیکی محل جنازه‌ها که نزدیک مسجد بود، رجم کنند و من دیدم آن مرد زناکار، بر آن زن خم می‌شد تا او را از سنگ‌ها حمایت کند.(۲)

ازاین‌رو عده‌ای از علما، به جواز نگهداری تورات و انجیل، بلکه هرگونه کتاب ضالّه فتوا داده‌اند تا در جهت واردکردن نقض یا استدلال ضد کسانی که به آن کتاب‌ها اعتقاد دارند، استفاده شود. بنابراین، ممکن است اهل بیت علیهم السلام نیز به همین سبب آن کتاب‌ها را نزد خود نگه می‌داشتند تا هنگام نیاز، از آنهااستفاده کنند؛ چنان‌که امام علیه السلام با

۱- و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. درحالی‌که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده تورات می‌باشم و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است. صف: ۶

۲- صحیح بخاری، ج۶، ص۴۶ و ر. ک: صحیح مسلم، ج۳، ص۱۳۲.

ص:۴۰

بُریه این‌گونه عمل کرد. در تأیید این مطلب، روایتی در کتاب‌های اهل سنت بدین مضون آمده است که شیخ محمد بن علی صبان می‌گوید:

مهدی وقتی قیام کند، تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و تورات را از کوهی در شام بیرون می‌کشد و با آن بر یهود استدلال می‌کند. آن‌گاه عدهٔ زیادی از آنان اسلام می‌آورند.(۱)

لازم به ذکر است که تحریفات زیادی در کتاب‌های آسمانی موجود در دست مردم وارد شده است. اما کتاب‌های پیغمبران گذشته که نزد اهل بیت علیهم السلام است، هرچند منسوخ شده و زمان عمل به آنها پایان یافته است، خالی از ضلال و گمراهی هستند؛ زیرا خداوند جز حق، چیزی نمی‌گوید و بر مردم، امر باطلی نازل نمی‌کند.

صاحب جواهر (ره) می‌گوید:

کتاب‌های پیغمبران گذشته تا زمانی که تحریف نشده باشند، از کتب ضلال به شمار نمی‌آیند و منسوخ‌شدن آنها باعث ضلالت آنها نمی‌گردد و از این جهت، بعضی از آن کتاب‌ها نزد ائمهٔ ما علیهم السلام بوده و چه بسا به بعضی از یاران خود هم نشان می‌دادند. بلکه بعضی از آن کتاب‌ها، مانند زبور، از بهترین کتاب‌های پند و موعظه است؛ زیرا براساس آنچه ما دیده‌ایم، زبور فقط شامل پند و اندرز و مانند اینهاست؛ والله اعلم.(۲)

ازاین‌رو، امام علیه السلام در موضوع مورد بحث می‌فرماید:

همان‌طور که پیامبران گذشته می‌خواندند، ما هم می‌خوانیم و همان‌گونه که

۱- اسعاف الراغبین، ص۱۵۰ و سیوطی در کتابش «العرف الوردی فی اخبار المهدی» که در حاشیهٔ کتاب «الحاوی للفتاوی، ج۲، ص۸۱» چاپ شده، به نقل از ابوعمرو دانی در سنن خودش از ابن شوذب می‌گوید: «به‌درستی مهدی نامیده شده برای اینکه ایشان به سوی کوهی از کوه‌های شام هدایت می‌کند که از آن تورات را بیرون می‌آورد و به آن بر یهود استدلال می‌کند، پس به دست ایشان جماعتی از یهود اسلام می‌آورند» .

۲- جواهرالکلام، ج۲۲، ص۶۰.

ص:۴۱

آنها بیان می‌کردند، ما هم بیان می‌کنیم؛ یعنی آنچه ما از آن کتاب‌ها می‌خوانیم عین همان چیزی است که انبیا علیهم السلام از آن کتاب‌ها می‌خواندند؛ بدون هیچ‌گونه تحریف و تغییری، و همان‌گونه که آنان برای مردم تفسیر و تأویل می‌کردند، ما نیز برای مردم تفسیر و تأویل می‌کنیم.

از سخنان گذشته می‌توان نتیجه گرفت که هرچند ائمه اهل بیت علیهم السلام کتاب‌های پیامبران گذشته را در دست داشتند، ولی آن دسته از علوم و معارفی را به شیعیان خود می‌آموختند که خداوند متعال بر پیغمبرش (ص) نازل فرموده بود. پیامبر (ص) هم آن علوم را به دروازهٔ شهر علم و گوش شنوای خویش، حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام تعلیم نمود و آن حضرت نیز آن علوم را به ائمهٔ بعد از خود علیهم السلام منتقل کرد. شاعر چه نیکو سروده:

إذا شئت أن تبغی لنفسک مذهباً

و تعلم أن الناس فی نقل أخبار

فدع عنک قول الشافعی و مالک

و أحمد و المروی عن کعب أحبار

و وال أناساً قولهم و حدیثهم

روی جدُّنا عن جبرئیلَ عن الباری(۱)

***

پاسخ حدیث دوم

این حدیث نیز بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کند. نهایت دلالت حدیث آن است که امام صادق علیه السلام با دعای الیاس علیه السلام دعا می‌کرد. اما معلوم نیست که این دعا در کتاب‌های آسمانی بیان شده یا امام صادق علیه السلام از پدرانش از پیامبر (ص) نقل فرموده است.

بر مبنای این احتمال‌ها، حدیث بر بی‌نیازی از کتاب خدا دلالت نمی‌کند؛ زیرا صِرف دعاکردن امام علیه السلام به مانند یکی از انبیای گذشته، دلیل بر آن نیست که بگوییم ایشان از

۱- اگر خواستی برای خود مذهبی اختیار کنی و علم به مردم در نقل اخبار پیدا کنی، پس قول شافعی و مالک و احمد و آنچه را از کعب الأحبار نقل شده، رها کن و از کسانی پیروی کن که گفتار و حدیث آنها این باشد که «روایت کرد جدّ ما از جبرئیل از خداوند باری تعالی» .

ص:۴۲

آنچه پیامبر اسلام (ص) آورده، دست برداشته است. اگر هم بپذیریم دعایی را که امام‌صادق علیه السلام می‌خواند، از یکی از کتاب‌های آسمانی گرفته و برای دیگران نقل کرده است، خللی بر ادعای ما وارد نمی‌شود؛ زیرا اشکالی ندارد که امام، مطالبی در زمینهٔ دعا و مانند آن را از کتاب‌های پیامبران گذشته که دست تحریف به آنها نرسیده، برای ما بازگو کند. این کار بسیار شایسته‌تر از نقل سخن یهود و نصاراست که علمای اهل‌سنت آن را جایز شمرده‌اند.

روایتی را بخاری و ترمذی و احمد بن حنبل - که لفظ روایت از اینهاست - و ابوداوود و عده‌ای دیگر، از عبدالله بن عمر نقل می‌کنند که پیامبر (ص) فرمود:

از من تبلیغ کنید هرچند به یک آیه باشد و از بنی‌اسرائیل هرچه نقل کنید باکی نیست و هرکسی از روی قصد و عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه او پر از آتش شود.(۱)

ابن حجر عسقلانی در توضیح این حدیث می‌گوید:

در نقل حدیث از آنها هیچ مشکلی نیست؛ زیرا پیامبر [(ص)] در ابتدا، بررسی و مطالعهٔ کتاب‌های بنی‌اسرائیل و نقل حدیث از آنها را نهی کرده بود و این نهی، قبل از استقرار احکام اسلامی و قواعد دینی واقع شده بود تا مبادا فتنه‌ای رخ دهد. با از بین‌رفتن احتمال خطر، گشایش حاصل شد و پیامبر [(ص)] نقل اخبار از آنها و مطالعهٔ کتاب‌های ایشان را اجازه دادند؛ چون در شنیدن اخباری که در زمان آنها رخ داده، عبرت‌هایی وجود دارد. شافعی می‌گوید: «روشن است که پیامبر [(ص)] دروغ‌گویی در نقل حدیث را اجازه نداده است؛ لذا معنای

۱- صحیح بخاری، ج۴، ص ۲۰۷؛ سنن ابی‌داوود، ج۳، ص۲۲۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج۲، صص۱۵۹، ۲۰۲، ۴۷۴، ۵۰۲ و ج۳، ص۴۶؛ سنن دارمی، ج۱، ص۱۳۶؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۴۰؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج۲، ص۶۹۷؛ صحیح الجامع‌الصغیر، ج۲، ص۶۰۰؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج۸، صص ۵۰ و ۵۱؛ الجامع‌الصغیر، ج۱، ص ۵۷۰.

ص:۴۳

حدیث مذکور چنین می‌شود که از بنی‌اسرائیل احادیثی را نقل کنید که علم به دروغ‌بودن آنها ندارید، و اما مطالبی را که احتمال صحت و وقوع آن را می‌دهید اشکالی ندارد که احادیثی از آنان دربارهٔ آن نقل کنید» . (۱)

مناوی می‌گوید:

مراد از «حدّثوا عن بنی‌اسرائیل» در حدیث مذکور، این است که قصه‌ها، پند و اندرزها و مانند آن را که معنایشان روشن است، از بنی‌اسرائیل نقل کنید؛ زیرا در نقل این امور، برای خردمندان عبرت‌هاست. بر شما باکی نیست در نقل حدیث از آنها؛ هرچند بدون سند باشد؛ چون آوردن سند به‌سبب فاصلهٔ زمانی زیاد، ممکن نیست. پس غلبهٔ ظنّ به اینکه آن مطالب از آنهاست، کافی است. بله، اگر معنای آن حدیث و مطلب روشن نباشد، نقل آن اشکال دارد.(۲)

جزایری می‌گوید: چگونه قرائت آن کتاب‌های منسوخ و تحریف شده جایز است، حال آنکه وقتی رسول خدا [(ص)]، عمر بن خطاب را درحالی‌که برگه‌ای از تورات در دستش بود، می‌بیند، به تندی او را با این گفتار سرزنش می‌کند: «مگر من برای شما شریعتی نورانی و پاکیزه نیاورده‌ام؟»

پاسخ به جزایری: چنان‌که گذشت، کتاب‌های پیامبران گذشته - که نزد اهل‌بیت علیهم السلام باقی هستند - از تحریف مصون مانده است. ازاین‌رو، نقل مطالبی از آنها در موضوعاتی مانند دعا و موعظه جایز است؛ هرچند این کتاب‌ها منسوخ شده‌اند. اما در این سرزنش و نهی پیامبر (ص) (خطاب به عمر) چند احتمال وجود دارد:

الف) شاید این ماجرا در آغاز بعثت بوده، و بعد از استقرار احکام اسلامی در جامعه، این نهی برداشته شده است؛ چنان‌که از ابن حجر نیز این مطلب را نقل کردیم.

۱- فتح الباری، ج۶، ص۳۸۸.

۲- فیض القدیر، ج۳، ص۳۷۷.

ص:۴۴

ب) شاید پیامبر (ص) چون می‌دانست عمر می‌خواهد به مضمون آن برگه که شامل عقائد فاسد و احکام باطل یا منسوخ است، عمل کند، وی را نهی کرد. این بدان معنا نیست که ایشان نقل مطالبی مانند دعا، موعظه و مانند آن را نهی کرده باشد.

ج) شاید پیامبر (ص) بیم آن را داشت که مسلمانان، به تورات و انجیلی که در دست اهل کتاب است، توجه کنند و به چیزی از آنها اعتقاد پیدا کنند که صحیح نیست یا به چیزی عمل کنند که جایز نیست. ازاین‌رو عمر را نهی کرد تا درِ این فتنه به‌سوی دین باز نشود.(۱)

ابوبکر جزایری می‌گوید: هر مسلمانی به هر شکلی از اشکال معتقد شود که از قرآن یا بعض آن بی‌نیاز است، مرتد شده و از دایرهٔ اسلام خارج است.

پاسخ به جزایری: ما در اینکه جایز نیست یک مسلمان، قرآن مجید را کنار گذاشته و مهجور نماید یا معتقد باشد با وجود کتاب‌های دیگر، به قرآن نیازی نیست هیچ نزاعی نداریم؛ زیرا بحث در این است که آیا شیعهٔ امامیه، چنان‌که جزایری گمان کرده، واقعاً معتقد است که با وجود تورات و انجیل می‌توان از قرآن بی‌نیاز شد؟ !

البته عقیدهٔ شیعهٔ امامیه دربارهٔ قرآن، روشن‌تر از آن است که محتاج به توضیح و بیان باشد. ولی برای روشن شدن ذهن‌ها و پاسخ به یاوه‌گویان، مطالبی را از علمای بزرگ این مذهب دربارهٔ عقیده‌شان به قرآن، بیان می‌کنیم:

۱. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (ره) (متوفای ۳۸۱ه. ق) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن، سخن خدا، وحی، فرستاده و کتاب اوست؛ باطل از پس و پیش در آن راه ندارد؛ از سوی حکیمِ علیم نازل شده، در بردارندهٔ داستان‌های

۱- مؤلف محترم می‌توانست با استناد به حدیثی که از اهل تسنن در جواز نقل مطالب از کتاب‌های انبیای گذشته رسیده، بر جزایری نقض کند. علاوه بر این، با حدیثی که فقط در منابع اهل تسنن آمده است، نمی‌توان بر کسانی که در صدور و صحت چنین احادیثی تردید دارند، استدلال کرد. مترجم

ص:۴۵

واقعی است و همانا، گفتاری قاطع و روشنگر است. این کتاب، شوخی نیست؛ خدای تبارک و تعالی ایجادکننده، فروفرستنده، رب و متکلم به آن است.(۱)

۲. شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء (ره) می‌گوید:

شیعهٔ امامیه معتقد است. . . قرآنی که در دست مسلمانان است، همان کتابی است که خداوند برای پیامبر (ص) نازل فرمود تا معجزهٔ او باشد و به وسیلهٔ آن تحدّی نماید و همچنین برای آموزش احکام و بیان حلال و حرام باشد؛ به‌درستی که در آن، هیچ‌کاستی و زیادتی و تحریفی نیست. این عقیده مورد اجماع شیعه است. ۲(۲)۳. شیخ محمدرضا مظفر (ره) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن همان وحی الهی است که از سوی خداوند نازل شده و بر زبان پیامبر اکرم (ص) جاری گشته است؛ در آن، بیان برای هر چیزی هست و در زمینه بلاغت و فصاحت و حقایقی که در خود دارد و معارف عالیه، معجزهٔ جاویدان پیامبر (ص) است که بشر از آوردن همانند آن عاجز است و دست تحریف و تغییر در آن راه ندارد. این کتابی که در میان ماست و آن را تلاوت می‌کنیم، همان قرآنی است که بر پیامبر (ص) نازل گشته و هرکس غیر از این را ادعا کند و بگوید، سنت‌شکن، مغالطه‌گر یا شبهه‌افکن است و بر طریق هدایت نیست. بنابراین، قرآن کلام خداست لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۳). (فصلت: ۴۲)

شگفتا که جزایری با انتخاب این دو حدیث از کتاب کافی و دلیل دانستن آنها بر

۱- عقائدالصدوق، ص ۳۰.

۲- اصل الشیعهٔ و اصولها، ص ۱۳۲.

۳- که هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است، عقائدالامامیهٔ، ص ۹۵.

ص:۴۶

اینکه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، با وجود تورات و انجیل تحریف‌شده، خود را از قرآن بی‌نیاز می‌دانند، می‌خواهد به نتیجه‌ای که دلخواهش است، برسد؛ یعنی هرکس اعتقاد داشته باشد که با وجود کتاب‌های آسمانی، به قرآن نیازی ندارد، کافر و مرتد و از دایرهٔ اسلام بیرون است و شیعیان به دلالت این دو حدیث، چنین عقیده‌ای دارند. ازاین‌رو ایشان با همین دو حدیث ضعیف و نیز با معنایی که هیچ دلالتی بر آن ندارد، شیعه را تکفیر کرده و نسبت به احادیث صحیح زیادی که کلینی (ره) در کافی در باب فضل قرآن و فضیلت قرائت و عمل به آن آورده، بی‌اعتنا بوده است. درحالی‌که مرحوم کلینی (ره) بخشی جداگانه از کتاب کافی را به قرآن اختصاص داده و عنوان آن را «کتاب فضل‌القرآن» نامیده است و در آن ۱۲۴ حدیث در موضوعات گوناگون و باب‌های متنوع به یادگار گذاشته است که به برخی از عناوین این باب‌ها اشاره می‌شود:

باب فضل حامل القرآن؛ بابی در فضیلت کسی که حامل قرآن باشد.

باب من یتعلّم القرآن بمشقّة؛ بابی در ثواب کسی که قرآن را به سختی یاد گیرد.

باب من حفظ القرآن ثم نسیه؛ بابی در حکم کسی که قرآن را حفظ نماید، سپس آن را فراموش کند.

باب البیوت التی یقرأ فیها القرآن؛ بابی در فضیلت خانه‌هایی که در آنها قرآن خوانده می‌شود.

باب ثواب قرائة القرآن؛ بابی در پاداش قرائت قرآن.

باب قرائة القرآن فی المصحف؛ بابی در فضیلت خواندن قرآن از روی نوشتهٔ قرآن.

باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن؛ بابی در پاداش ترتیل قرآن با صدای زیبا.

باب من یظهر الغشیة عند قرائة القرآن؛ بابی در حکم کسی که هنگام قرآن‌خواندن، خود را به غش می‌زند.

باب فی کم یقرأ القرآن و یختم؛ بابی در مدت زمانی که قرآن خوانده و ختم شود.

باب فی أن القرآن یرفع کما أنزل؛ بابی در اینکه قرآن بالا می‌رود، همان‌گونه که نازل

ص:۴۷

شده است.

باب فضل القرآن؛ بابی در فضیلت قرآن. (۱)

دربارهٔ فضیلت کسی که به قرآن عمل می‌کند و آن را حفظ می‌نماید، روایتی صحیح از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «حافظ قرآن که بدان عمل کند، همراه فرشتگان پیغامبرِ گرامی و نیکوکردار است»(۲)

از جمله روایاتی که دربارهٔ سفارش به قرائت قرآن آمده، روایت صحیحهٔ حریز از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «قرآن، عهد و فرمان خدا با خلقش است. پس چه شایسته است که انسان مسلمان در عهد و فرمان او بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند»(۳)

امام صادق علیه السلام در باب ثواب قرائت قرآن، در روایت صحیحه(۴)فضیل بن یسار، می‌فرماید:

چه چیز بازمی‌دارد تاجری را که در بازار مشغول تجارت است از اینکه چون شب‌هنگام به خانه بازمی‌گردد، نخوابد تا یک سوره از قرآن بخواند و به جای هر آیه که می‌خواند، برایش ده حسنه نوشته شود و ده گناه از او پاک گردد.(۵)

مرحوم کلینی (ره) در باب «الردّ إلی الکتاب و السُّنّة» روایاتی را آورده که دلالت می‌کنند، هیچ حلال و حرام و هیچ چیزی نیست که مردم به آن احتیاج داشته باشند، مگر اینکه در کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) آمده است.

۱- ر. ك: جزء دوم اصول کافی، از صص ۵۹۶ - ۶۳۴.

۲- اصول کافی، ج۲، ص ۶۰۳.

۳- همان، ص ۶۰۹.

۴- صحیحه به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان عادل امامی به معصوم متصل شود. مترجم

۵- اصول کافی، ج۲، ص ۶۰۹.

ص:۴۸

۴۸از دیگر روایات این دسته، صحیحهٔ حمّاد است که می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ چیزی نیست، مگر اینکه دربارهٔ آن آیهٔ قرآنی یا سُنتی وارد شده است»(۱)

در موثّقه(۲)سماعه، راوی از امام کاظم علیه السلام می‌پرسد: «آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) موجود است یا شما هم در آن، گفتاری دارید؟» حضرت فرمود: «همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش هست»(۳)

در باب «الاخذ بالسنهٔ و شواهد الکتاب» نیز روایاتی ذکر می کند که انسان را ملزم به عمل کردن به احادیثی می کنند که موافق با قرآن می‌باشند، و دربارهٔ احادیثی که مخالف با قرآن هستند، نیز حکم به دورانداختن می کنند.

از جملهٔ آن روایات، صحیحهٔ ایوب بن حُر است که می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد، دروغی است خوش‌نما» . (۴)

در این باب، هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می کند که فرمود:

پیغمبر (ص) در منا سخنرانی کرده، فرمود: «ای مردم! آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود، آن را من گفته‌ام و آنچه به شما رسید و مخالف قرآن بود، من آن را نگفته‌ام»(۵)

بنابراین کسی که معتقد به این روایات‌باشد، نمی‌تواند ادعا کند که با وجود کتاب‌های انبیای گذشته - هرچند تحریف نشده باشند - از قرآن بی‌نیاز است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تمسک جُستن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان به قرآن مجید، اعتمادشان بر آن و استدلال کردن به وسیلهٔ آن، بر کسی پوشیده نیست و انکار این حقیقت، زورگویی آشکار و سفسطه‌ای روشن است.

۱- همان، ج۱، ص ۶۱۱.

۲- موثقه به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان ثقه به معصوم متصل شود، هرچند برخی از آنان غیر امامی باشند.

۳- اصول کافی، ج۱، ص ۵۹.

۴- همان، ص ۶۹.

۵- همان.

ص:۴۹

کشف حقیقت دوم

اشاره

ص:۵۰

ص:۵۱

حقیقت دوم:

اشاره

اعتقاد به جمع‌آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه

[اعتقاد به جمع‌آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه]

اشاره

ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعیان اعتقاد دارند که کسی از صحابه پیامبر [(ص)] قرآن را گردآوری و حفظ نکرده، مگر علی و ائمه اهل بیت [علیهم السلام].

حدیث اول

صاحب کتاب کافی این اعتقاد را ثابت کرده و با روایتی بر آن استدلال نموده است. کلینی از جابر نقل می‌کند که می‌گوید:
از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «جز دروغگو هیچ‌کس از مردم ادعا نکند که تمام قرآن را [چنان‌که نازل شده] جمع کرده است و کسی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام و امامان علیهم السلام پس از وی، آن را چنان‌که خدای تعالی فرستاده، جمع و نگهداری نکرده‌اند» .
پاسخ به جزایری: کلینی (ره) دسته‌ای از روایات را در باب «أنه لم یجمع القرآن کلّه إلا الأئمة علیهم السلام و أنّهم یعلمون علمه کلّه»(۱)آورده که یکی از آنها همان حدیثی است

۱- اصول کافی، ج۱، ص۲۲۸، کتاب‌الحجة، باب «تمامی قرآن را جز ائمه علیهم السلام کسی دیگر جمع نکرده و تنها ایشان همهٔ آن را می‌دانند» .

ص:۵۲

که جزایری در بیان حقیقت دوم بدان استناد کرده که در سند این حدیث، «عمرو بن ابی‌مقدام» است که در وثاقت او اختلاف‌نظر است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «در سند حدیث اول اختلاف شده است»(۱)از کلمات بزرگان ظاهر می‌گردد که بیشتر علما به تضعیف او نظر دارند.(۲)

به هر ترتیب، وثاقت این راوی با دلیل محکم و مورد اعتمادی ثابت نشده است و کلام علما دربارهٔ او مختلف است. ابن غضائری در جایی او را توثیق کرده و در سخنی دیگر، وی را تضعیف نموده است.

علامه حلی در کتاب خلاصه، یک‌بار او را در قسم اول (مخصوص راویان موثق) و یک‌بار در قسم دوم (مخصوص راویان ضعیف) ذکر کرده است.(۳)ابن داوود نیز در رجالش چنین عمل کرده است.(۴)بنابراین به علت مجهول‌بودن حال این راوی، نمی‌توان به حدیث وی اعتماد کرد.

حدیث دوم

کلینی از محمد بن حسین از محمد بن حسن از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخَّل از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی نمی‌تواند ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست» .

این حدیث نیز با وجود محمد بن سنان و منخَّل، ضعیف است. شرح حال محمدبن سنان قبلاً گذشت. اما منخّل که نام کامل او «منخَّل بن جمیل اسدی» است، بسیار ضعیف است.

۱- مرآة العقول، ج۳، ص۲۰.

۲- ر. ك: تنقیح‌المقال، ج۲، ص۳۳۴ و رجال علامه، ص ۲۴۱.

۳- رجال علامه، صص ۱۲۰ و ۲۴۱.

۴- ر. ك: تنقیح‌المقال، ج۲، ص ۳۲۴.

ص:۵۳

نجاشی دربارهٔ او می گوید: «وی ضعیف و روایتش فاسد است»(۱)ابن‌غضائری می گوید: «او ضعیف است و در مذهبش غلو وجود دارد»(۲)علامه می گوید: «او کوفی و ضعیف است و در مذهبش غلو و مبالغه گویی وجود دارد» .

محمدبن مسعود می گوید: «از علی بن حسن(۳)دربارهٔ منخل بن جمیل سؤال کردم، گفت: او چیزی نیست و متهم [به دروغگویی] است»(۴)مامقانی می گوید: «همه علما بر ضعف او اتفاق‌نظر دارند»(۵)

اما دیگر روایات این باب همگی دلالت می کنند که علم به تمام قرآن نزد ائمه اطهار علیهم السلام است؛ به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

- سلمهٔ بن محرز می گوید:

شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «از جمله علومی که به ما داده شده، علم تفسیر قرآن و احکام آن و علم تغییر زمان و حوادث آن است. . .» . سپس فرمود: «اگر رازنگه‌دارانی یا افراد مورد اطمینانی را می‌دیدیم، می گفتیم(۶)و خداوند یاری‌رسان است» .

- عبدالاعلی مولی آل‌سام گوید:

شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «به خدا سوگند! من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می‌دانم؛ چنان‌که گویی در کف دست من است؛ در قرآن خبر آسمان

۱- رجال نجاشی، ج۲، ص ۳۷۲.

۲- ر. ک: تنقیح المقال، ج۳، ص ۲۴۷.

۳- در متن عربی علی بن الحسین آمده است. ولی در مصدر آن علی بن الحسن می‌باشد که مقصود از آن علی بن‌حسن بن علی بن فضال، استاد محمد بن مسعود عیاشی است. مترجم

۴- رجال علامه، ص ۲۶۱.

۵- تنقیح المقال، ج۳، ص ۲۴۷.

۶- مجلسی در مرآهٔ العقول، ج۳، صص ۳۲ و۳۳ می گوید: «أوعیهٔ» جمع وعاء است. . . ؛ یعنی قلب‌هایی که رازها را پنهان و محافظت می کنند.

ص:۵۴

و زمین و خبر گذشته و آینده است؛ خدای عزوجل می‌فرماید: بیان هر چیز در آن است»(۱)

- نیز عبدالرحمان بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند! علم همهٔ کتاب نزد ماست»(۲)

- در حسنه(۳)یا صحیحهٔ بُرید بن معاویه آمده است:

برای امام باقر علیه السلام آیهٔ شریفهٔ قُلْ کَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ(۴)را خواندم. حضرت فرمود: «خدا ما را قصد کرده و علی علیه السلام بعد از پیغمبر (ص) ، اول ما و افضل ما و بهترین ما خاندان است»(۵)

با توجه به اینکه در اینجا درصدد بیان معرفت ائمه علیهم السلام به علم کتاب خدا نیستیم، تنها به بررسی دو حدیث اوّل این باب می‌پردازیم؛ احادیثی که جزایری، حقیقت دوم خودش را بر اساس آنها بیان کرده است.

اشکال جزایری در دلالت این دو حدیث

اشاره

جزایری می گوید: این اعتقاد که جز ائمه اهل بیت شخص دیگری از مسلمانان قرآن را جمع آوری و حفظ نکرده، فاسد و باطل است و هدف از این سخن، تکفیر همه مسلمانان، جز ائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست و همین در فساد و بطلان و شرّبودن

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- همان، ص ۲۳۰.

۳- حسنه به روایتی گفته می‌شود که با راویان امامی به معصوم متصل شود، برخی از آنان عادل و برخی دیگر ممدوح باشند. تردید مصنف در اینکه روایت صحیحه است یا حسنه، به علت وجود ابراهیم بن هاشم در سند حدیث است که گروهی او را توثیق کرده و گروهی او را ممدوح می‌دانند. مترجم

۴- بگو کافی است که خداوند کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست، میان من و شما گواه باشند. رعد:۴۳

۵- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

ص:۵۵

این عقیده کافی است.

پاسخ به جزایری: منظور از جمع‌آوری و حفظ قرآن در دو حدیث ذکر شده، جمع‌کردن سوره‌ها و آیات قرآن در یک کتاب نیست. بلکه مقصود، یکی از دو معنای زیر است:

معنای اول

منظور از جمع‌آوری و حفظ، علم به تفسیر قرآن و شناخت احکام و معارف آن است. شاهد این معنا فرمودهٔ امام علیه السلام در حدیث دوم است که فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست» .

از این روایت ظاهر می‌شود که اگر مراد از جمع‌آوری قرآن در این حدیث، جمع‌آوری الفاظ قرآن در یک کتاب باشد، بی‌شک بیشتر مسلمانان می‌توانستند ادعا کنند که تمام قرآن نزد آنهاست. اما ادعای علم به قرآن و شناخت آیات و معانی ظاهری و باطنی آن، همان‌گونه که خداوند متعال نازل فرموده است، فقط توسط اهل بیت پیامبر علیهم السلام صورت گرفته و هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده است. فرمودهٔ امام علیه السلام به «ظاهر و باطن قرآن» نیز به همین مطلب اشاره دارد؛ زیرا این اصطلاح ظاهر و باطن قرآن(۱)دربارهٔ معانی قرآن به کار می‌رود، نه الفاظ آن و جمع‌کردن ظاهر و باطن قرآن، به‌معنای احاطه و اشراف بر معانی تمام آیات کتاب خداست. بنابراین اگر منظور از ظاهر، لفظ قرآن و مقصود از باطن، معنای آن است، در این صورت معنا چنین می شود: «به‌جز اوصیای پیغمبر (ص) هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که علم به همهٔ الفاظ و معانی قرآن نزد اوست» .

اگر مراد از جمع‌آوری قرآن، همان جمع‌کردن کامل الفاظ آن در یک کتاب باشد، به هیچ وجه درست نیست که بگوییم، جز امام علی علیه السلام، ائمهٔ دیگر علیهم السلام نیز قرآن را جمع

۱- ظاهر: آنچه معنایش روشن باشد؛ باطن: آنچه تأویلش پنهان باشد.

ص:۵۶

کرده‌اند؛ زیرا اگر حضرت علی علیه السلام قرآن را جمع کرده باشد، چگونه برای ائمه دیگر ممکن می‌شود جمع کردن آنچه قبلاً جمع شده است؟ !

از ظاهر احادیث برمی‌آید که همهٔ روایات این باب برای تأکید این حقیقت بیان شده‌اند که ائمه اهل بیت علیهم السلام، تفسیر قرآن و تمام معانی آن را می‌دانستند و احکام قرآن را آن‌چنان‌که خدا اراده کرده، می‌شناختند و هیچ‌کس از این امت نمی‌تواند چنین ادعایی بکند. اما معنایی که جزایری برای جمع قرآن بیان کرده، از این دو حدیث و دیگر احادیث این باب فهمیده نمی‌شود.

معنای دوم

مقصود از جمع‌آوری قرآن، آن‌چنان‌که نازل شده، یعنی گردآوری آن در یک کتاب؛ به این ترتیب که آیات منسوخ قبل از ناسخ و آیات مکی قبل از مدنی و به ترتیب نزول آیات باشد و جمع‌آوری قرآن به این صورت برای هیچ‌یک از امت پیامبر (ص) حاصل نشد، مگر برای حضرت علی علیه السلام.

روایتی را ابن سعد و ابن ابی‌داوود و غیر این دو، از محمد بن سیرین نقل کرده‌اند که می‌گوید:

هنگامی که پیامبر (ص) از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام در بیعت با ابوبکر تأخیر کرد. ابوبکر او را ملاقات کرد و گفت: «آیا از امیرشدن ما ناخرسندی؟» فرمود: «نه. ولی با خود سوگند خوردم که جز برای نماز، عبا بر دوش نگذارم تا اینکه قرآن را جمع‌آوری کنم» . و گمان همه این بود که ایشان قرآن را به ترتیب نزول آیات جمع کرده است. محمدبن‌سیرین می‌گوید: «اگر کسی دستش به آن کتاب برسد، به علم حقیقی دست یافته است»(۱)

۱- الطبقات الکبری، ج۲، ص۳۳۸؛ المصاحف، ص ۱۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۳؛ الإتقان فی علوم‌القرآن، ج ۱، ص۱۲۷؛ کنزالعمال، ج۲، ص ۵۵۸؛ حلیهٔ الاولیاء، ج۱، ص۶۷؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۴۱.

ص:۵۷

سیوطی می گوید:

ابن اشته در مصاحف، این حدیث را به صورت دیگر از ابن سیرین نقل کرده است که در آن آمده، او (علی علیه السلام) در مصحف خودش، ناسخ و منسوخ را نوشته است. ابن سیرین می گوید: «به جست‌وجوی آن کتاب پرداختم و نامه‌ای دراین‌باره به مدینه نوشتم، ولی آن را نیافتم»(۱)

***

لوازم مترتب بر این دو حدیث از منظر جزایری

لازم اول: تکفیر مسلمانان غیر شیعه

گفتهٔ ابوبکر جزایری که، هدف از این اعتقاد، تکفیر همهٔ مسلمانان به جز ائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست، گفتاری مردود و باطل است؛ زیرا اعتقاد به اینکه اهل بیت علیهم السلام ظاهر و باطن تمام قرآن را جمع آوری کرده‌اند، یعنی علم به تفسیر قرآن داشته و معانی و احکام قرآن را آن گونه که خدا اراده کرده است، فهمیده‌اند و کسی جز آنها چنین علم و شناختی ندارد، مستلزم تکفیر هیچ یک از اهل قبله نیست؛ بلکه این مسئله از باب تمام کردن نعمت از سوی خداوند بر این امت است که میان آنان امامانی هدایتگر به‌سوی حق و عدالت قرار داده است.

اگر هم فرض کنیم که مراد از جمع قرآن در اینجا، همان جمع آوری الفاظ قرآن باشد، چنان که جزایری گمان کرده، باز هم مستلزم تکفیر هیچ یک از مسلمانان نیست؛ زیرا قرآن کامل فقط نزد ائمه علیهم السلام و شیعیان آنهاست و درباره مسلمانانی که قرآن را به صورت ناقص گرفته‌اند، که بعضی از آیات یا کلمات آن افتاده است، می‌توان احتمال داد که آن مقدار نقص و افتادگی، از مسائلی باشد که اعتقاد به آنها واجب و لازم نیست و جهل به آن، ضرری به اعتقاد یک مسلمان وارد نمی کند. اگر شناختن و اعتقادداشتن

۱- الإتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۲۷.

ص:۵۸

بـه تمـام آنچه در قرآن است، لازم بـود، بر هر مسلمانی واجب می‌شـد که به تمـام علـوم قرآن و احکـام آن، علم، و به معـانی آن، شناخت پیدا کرده و به مضامین آن معانی نیز معتقد گردد. درحالی‌که هیچ‌کس چنین حرفی را نمی‌زند.
ابـوبکر جزایری در ادامـهٔ سـخن خـود، لـوازم ایـن اعتقـاد را، کـه از میـان امـت، فقـط اهـل‌بیت علیهم السـلام الفـاظ کامـل قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند، بیان می‌کند و چون ثابت کردیم فهم جزایری از «جمع قرآن» درست نیست، دیگر نیازی نیست که به آن لوازم باطل پاسخ داده شود، اما برای اینکه باطل بودن آنها آشکار گردد، آنها را بیان می‌کنیم.

لازم دوم: دروغگوشمردن حافظان قرآن

جزایری می‌نویسـد: لازمه این اعتقـاد، دروغگوشـمردن کسـانی است که جمع و حفـظ قرآن را در سـینه‌یا در مصـحف خویش ادعا کرده‌اند؛ همانند عثمان و ابی بن کعب و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود و صدها نفر دیگر از صحابهٔ رسول الله [(ص)].
پاسخ به جزایری: حدیث مذکور به صـراحت دلالت دارد بر اینکه اگر کسـی جز ائمهٔ اهل بیت علیهم السـلام ادعا کند که به احکام قرآن علم داشـته و معانی ظاهری و باطنی آن را، چنان‌که خداوند اراده فرموده است، می‌فهمد، دروغگوست. اما بر دروغگوشـمردن کسی که قرآن را در سینه حفظ کرده یا آن را در مصحف جمع کرده باشد، هیچ‌دلالتی ندارد. بلکه در حفظکردن قرآن به این معنا، جای شک و تردید نیست؛ زیرا بسیاری از مردم، حتی نوجوانانی که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، می‌توانند آن را حفظ کنند.
آری اگر مراد از «جمـع قرآن» جمع‌آوری آن به ترتیب نزول آن باشـد، یعنی قرارگرفتن منسوخ قبـل از ناسـخ و آیـات مکی قبـل از مـدنی، در این صـورت صـحیح است که بگوییم هرکس ادعـای حفـظ و جمع قرآن بر این معنـا را داشـته باشـد، دروغگوست؛ زیرا هیـچ‌یک از صـحابهٔ پیامبر (ص) جز حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام چنین کاری را نکرده و چنین علمی را دارا نیست. شاهـد این مدعا روایاتی است که اهل تسنن نقل کرده‌اند.

ص:۵۹

ابونعیم اصفهانی و ابن عساکر و عده‌ای دیگر، روایتی را از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که می گوید: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر حرفی، ظاهر و باطنی است و همانا علم ظاهر و باطن نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها از این حقیقت خبر داده است. به‌طوری که در روایت ابن‌سعد و ابونعیم و عده‌ای دیگر، می‌خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرمود:

به خدا قسم! هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم دربارهٔ چه چیزی و در کجا و بر نفع یا ضرر چه کسی نازل شده است. همانا پروردگارم به من دلی روشن و پرفهم و زبانی راستگو و گویا بخشیده است.(۲)

در نقل دیگر، ابن سعد و عده‌ای دیگر، از امام علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «از من دربارهٔ کتاب خدا بپرسید؛ زیرا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه»(۳)

لازم سوم: گمراه‌دانستن همه مسلمانان، غیر از شیعه

جزایری می گوید: [و لازم می‌آید]گمراهی همهٔ مسلمانان، مگر شیعیان اهل بیت؛ زیرا کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست؛ چون احتمال دارد آن قسمتی از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده باشد، شامل مطالبی از نوع عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد.

پاسخ به جزایری: ما قبلاً مقصود و مفهوم حدیث را توضیح دادیم و با توجه به معنایی که برای آن شد، این روایت هیچ‌گاه مستلزم کفر و گمراهی مسلمانان نمی‌شود. برخلاف آنچه جزایری بیان می کند، حتی اگر معانی حدیث همان باشد که او گمان

۱- حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵؛ زندگی‌نامه امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج۳، ص۳۲.

۲- حلیهٔ الاولیاء، ج۱، ص ۶۸؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص ۳۳۸.

۳- الطبقات الکبری، ج۲، ص ۳۳۸.

ص:۶۰

کرده، باز هم لازم نمی‌آید کسی از اهل قبله را تکفیر کنیم. همچنین سخن وی که می‌گوید «کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست» نادرست است؛ زیرا کسی که قرآن را به صورت ناقص دریافت کند و به آن عمل نماید، تا جایی که ضرورتی از دین را، که ضروری بودن آن معلوم باشد، انکار نکند، تکفیر او جایز نیست.

دلیلی هم که جزایری برای ادعای خود می‌آورد و می‌گوید: (زیرا خدا را به تمام آنچه تشریع کرده، عبادت نکرده است) ، درست نیست؛ زیرا بر فرض کم‌شدن چیزی از قرآن، احتمال دارد آن افتادگی از واجبات عبادی نباشد و اگر هم از واجبات باشد، در سنت شریف نبوی بیان شده است. علاوه بر این، کسی که بعضی از تکالیف شرعی خود را به دلیل عذری همچون جهل به حکم و مانند آن انجام ندهد، به کفر و گمراهی متّصف نمی‌شود.

در پاسخ به این قسمت از سخن جزایری که می‌گوید: «زیرا احتمال دارد آن قسمت از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده، شامل عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد» ، باید گفت: احتمال وجود چنین مطالبی نمی‌تواند رافع احتمال عدم وجود آنها باشد و ممکن است آن چیزی که بر فرض از قرآن کم شده، از نوع آداب و مستحبات باشد، نه از اصولی که اعتقاد به آنها واجب باشد. حتی اگر بپذیریم آن نقص در قرآن، از اصولی بوده که اعتقاد به آنها واجب است، بازهم لازم نمی‌آید کسی را تکفیر کنیم؛ زیرا احتمال دارد آن عقائد، در سنت متواتر پیامبر (ص) آمده باشد و مسلمانان به آنها عمل کرده باشند.

لازم چهارم: تکذیب خداوند متعال

ابوبکر جزایری می‌نویسد: لازمهٔ این اعتقاد، تکذیب خداوند متعال در آیهٔ شریفهٔ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ(۱)است و تکذیب خداوند، بالاترین نوع کفر است.

۱- بی‌تردید، ما قرآن را نازل کردیم و ما به‌طور قطع نگهدار آنیم. حجر: ۹ .

ص:۶۱

پاسخ به جزایری: این اعتقاد که خداوند متعال، فهم معانی ظاهری و باطنی قرآن و شناخت تمام احکام آن را به اهل بیت علیهم السلام اختصاص داده است، موجب تکذیب خدای متعال و پیامبرش (ص) نمی‌شود. حتی اگر بگوییم جز اهل بیت علیهم السلام هیچ‌کس قرآن را آن‌چنان‌که نازل شده، جمع‌آوری نکرده است، باز هم این گفته با آیهٔ مبارکه منافات ندارد؛ زیرا نتیجه این می‌شود که همانا خداوند، قرآن را به وسیلهٔ امامان بر حق، حفظ و نگهداری کرده است.

اگر این روایت ضعیف کافی، که دلالت می‌کند بر اینکه اهل بیت علیهم السلام قرآن را به معنایی که گفتیم جمع‌آوری کرده‌اند، مستلزم تکذیب خدای متعال در آیهٔ شریفهٔ مذکور(۱)باشد، پس روایات زیادی که اهل سنّت نقل کرده‌و بر سقوط برخی کلمات، آیات و حتی سوره‌هایی از قرآن کریم دلالت دارد و اهل سنت آن‌را صحیح می‌دانند چه نتیجه‌ای در پی خواهد داشت. آیا این‌گونه روایات، مستلزم تکذیب خداوند متعال در حفظ و نگهداری کتاب عزیز نیست؟ ! به‌خصوص که اهل سنّت به وجود قرآنی غیر از این قرآن که در دست مسلمانان است، اعتقاد ندارند!(۲)در اینجا به تعدادی از این روایات در قالب چند دسته اشاره می‌کنیم:

دستهٔ اول: روایاتی است که بیانگر از بین‌رفتن و کم‌شدن تعدادی از سوره‌های قرآن است؛ مانند روایتی که مسلم و دیگران، از ابی‌الاسود نقل کرده‌اند که می‌گوید:

ابوموسی اشعری، قاریان بصره را طلبید؛ سیصد نفر از آنان نزد وی آمدند. ابوموسی به آنها گفت: «شما بهترین مردم و قاریان اهل بصره هستید. پس

۱- حجر: ۹.

۲- اگر کسی به وجود قرآنی غیر از این قرآن رایج اعتقاد داشته باشد، وجود روایاتی که دلالت بر کم‌شدن سوره یا آیاتی از قران دارد، تکذیب خداوند نخواهد بود؛ زیرا خداوند قرآن اصلی را به دست کسانی حفظ کرده است. ولی با وجود اعتقاد به اینکه قرآنی غیر از این قرآن وجود ندارد، لازمه احادیثی که اهل سنت در کم‌شدن بعضی از آیات یا سوره‌ها نقل کرده‌اند این است که خداوند دروغ گفته و قرآنش را حفظ نکرده است. مترجم

ص:۶۲

قرآن را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا زمانی طولانی نخواهد گذشت که دل‌های شما سخت می‌گردد، چنان‌که دل کسانی که قبل از شما بودند سخت شد. ما سوره‌ای را می‌خواندیم که در طولانی و تندبودن، مثل سورهٔ برائت بود که همه آیاتش را فراموش کرده‌ام، مگر این مقدار از آن: لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلّا التراب(۱)و سوره‌ای را می‌خواندیم که شبیه به یکی از مسبّحات(۲)بود. ولی آن را فراموش کردم و فقط چند آیه از آن را حفظم: یا أیها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادهٔ فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامهٔ»(۳)

دستهٔ دوم: روایاتی که بر کاستی سوره‌های برائت و احزاب دلالت می‌کند.

حاکم [نیشابوری] و هیثمی و عده‌ای دیگر، از حذیفه نقل کرده‌اند که گفته است: «شما یک‌چهارم سوره‌ای را می‌خوانید و آن را سورهٔ «توبه» می‌نامید، درحالی‌که نام آن، سورهٔ عذاب است»(۴)

روایتی را حاکم نیشابوری آورده و آن را صحیح شمرده و احمد بن حنبل نیز نقل کرده - که ما از او نقل می‌کنیم - و سیوطی و بیهقی و طیالسی و دیگران نیز این حدیث را از زر بن حبیش نقل کرده‌اند که می‌گوید:

۱-اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر]از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت، و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نمی‌کند.

۲- . به سوره‌هایی می‌گویند که با کلمهٔ «سبَّح و یسبِّح» آغاز شده باشند. [و شامل پنج سوره: حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن است].

۳- مستدرک، ج۲، ص ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، ج۷، ص ۲۸ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در أوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل‌سنت ثقه‌اند.

۴- مستدرک، ج۲، ص ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، ج۷، ص ۲۸ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در أوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل‌سنت ثقه‌اند.

ص:۶۳

می‌شماری؟» گفتم: «۷۳ آیه» . گفت: «فقط همین؟ ! من این سوره را به مقدار سورهٔ بقره دیدم و در آن، این آیه را می‌خواندیم: «الشیخ و الشیخهٔ إذا زنیا فارجموهما البتهٔ نکالاً من الله و الله علیم حکیم» . (۱)

این روایت با عبارت دیگری نیز آمده است که اُبی بن کعب گفت: «سورهٔ احزاب را به چند آیه می‌خوانید؟» راوی می گوید: «هفتاد و چند آیه» . اُبی گفت: «به‌درستی که این سوره را با رسول خدا [(ص)] به اندازهٔ بقره یا بیشتر می‌خواندیم و در آن آیهٔ رجم بود» (۲).

دستهٔ سوم: روایاتی است که دلالت می‌کند بر از بین‌رفتن آیاتی از قرآن که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آیهٔ رجم: بخاری، مسلم، - لفظ روایت از مسلم است - ترمذی، ابوداوود، ابن جامعه، مالك، احمد، حاکم، بیهقی، هیثمی و دیگران، از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند که:

عمر بن خطاب درحالی‌که بر منبر رسول خدا [(ص)] نشسته بود، گفت: «همانا خداوند، محمد [(ص)] را به حق برانگیخت و قرآن را بر او نازل کرد و از آنچه بر او نازل شد، آیهٔ رجم بود. آن آیه را می‌خواندیم و به حافظه سپردیم و فهمیدیم. رسول خدا [(ص)] رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم.

پس می‌ترسم اگر بر مردم، زمان طولانی بگذرد، کسی بگوید ما آیهٔ رجم را

۱- پیرمرد و پیرزن هرگاه زنا کنند، پس آنها را سنگسار کنید، البته این مجازاتی از جانب خداست و خداوند دانا و حکیم است. مستدرك، ج۴، ص ۳۵۹؛ مسند احمد، ج۵، ص ۱۳۲؛ السنن الکبری، ج۸، ص۲۱۱؛ کنز العمال، ج۲، ص ۴۸۰؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۷۳؛ درّالمنثور، ج۶، ص۵۵۸ از عبدالرزاق در «المصنف» و طیالسی و سعید ابن منصور و عبدالله بن احمد در «زوائد المسند» و ابن منیع و نسائی و ابن منذر و ابن انباری در «المصاحف» و دارقطنی در «الأفراد» و حاکم و ابن مردویه و ضیاء در «المختارهٔ» نقل کرده است. این حدیثی است که سندش صحیح است، ولی صحیح بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲.

ص:۶۴

در کتاب خدا نمی‌یابیم؛ آن‌گاه به‌سبب ترک واجبی که خدا نازل فرموده، گمراه گردند. . .»(۱)

طبق روایت ابی‌داوود، عمر می‌گوید: «به خدا قسم اگر نبود که مردم گویند: عمر چیزی را به کتاب خدای عزّوجلّ اضافه کرده، حتماً آیهٔ رجم را در کتاب خدا می‌نوشتم»(۲)

طبق روایت موطّأ نیز عمر گفته است:

برحذر باشید از اینکه به‌سبب آیهٔ رجم به هلاکت برسید، به اینکه گوینده‌ای بگوید: «دو حد از حدود را در کتاب خدا نمی‌یابیم» . به تحقیق که رسول‌خدا [(ص)] و ما، به حکم رجم عمل کردیم و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، اگر مردم نگویند که عمر در کتاب خدا دست بُرد، حتماً آن را می‌نوشتم:

«الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة»(۳)؛ زیرا ما آن را تلاوت می‌کردیم.(۴)

حاکم از ابی‌امامه نقل می‌کند که خاله‌اش به او خبر داد: رسول خدا [(ص)] آیهٔ رجم را بر ما خواند: «الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة بما قضیا من اللذة»(۵).(۶)

۱- صحیح مسلم، ج۳، ص۱۳۱۷؛ صحیح بخاری، ج۸، صص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ سنن ترمذی، ج۴، صص ۳۸ و ۳۹؛ سنن ابی‌داوود، ج۴، صص۱۴۴ و ۱۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج۲، ص۳۵۹؛ موطأ [ابن مالک]، ص ۴۵۸؛ مستدرک، ج۴، ص۳۵۹: این روایت را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم‌نظر است. السنن الکبری، ج۸، صص۲۱۲ و ۲۱۳؛ مجمع‌الزوائد، ج۶، ص ۵ و ۶.

۲- سنن ابی‌داوود، ج۴، صص ۱۴۴ و ۱۴۵ و البانی در صحیح سنن ابی‌داوود، ج۳، ص ۸۳۵ آن را صحیح شمرده است؛ إرواء الغلیل، ج۸، ص ۳؛ زرکشی در البرهان فی علوم القرآن، ج۲، ص۳۶ گفته: ظاهر سخن عمر اگر نبود که مردم می‌گویند. . . تا آخر این است که نوشتن آیهٔ سنگسار جایز است و فقط ترس از گفته مردم او را از نوشتن بازداشته است؛ چه بسا چیزی که خودش جایز است، ولی مانعی خارجی از انجام آن جلوگیری می‌کند و اگر یک مطلب جایز باشد، لازم است ثبت‌شدن آن؛ زیرا ثبت‌شدن، شأن نوشته است.

۳- پیرمرد و پیرزن [زناکار]را سنگسار کنید.

۴- موطأ، ص ۴۵۸.

۵- هرگاه پیرمرد و پیرزن زنا کنند، پس البته آنها را سنگسار کنید به‌خاطر لذتی که برده‌اند.

۶- مستدرک [بر صحیح بخاری و مسلم]ج ۴، ص ۳۵۹؛ و حاکم گوید: «این حدیثی است که سندش صحیح است و آن دو بخاری و مسلم به این شکل نیاورده‌اند» . ذهبی هم با او موافق است.

ص:۶۵

۲. آیهٔ دوم: این آیه در حدیثی طولانی که بخاری از ابن‌عباس نقل کرده، به نقل از عمر آمده است:

یکی از آیاتی که از کتاب خدا می‌خواندیم، این بود: «أن لا ترغبوا عن آبائکم، فإنه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم» در نقلی دیگر آمده است: «إن کفراً بکم أن ترغبوا عن آبائکم»(۱)

۳. آیهٔ سوم: بیان این آیه، در دستهٔ اول گذشت و آن، آیهٔ «لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب»(۲)

احمد بن حنبل و عده‌ای دیگر، روایتی را از ابن‌عباس نقل می‌کنند که می‌گوید:

مردی نزد عمر آمد و از او کمک خواست؛ عمر پی‌درپی به سر و وضع او نگاه می‌کرد تا نشانه‌های دست‌تنگی را در او بیابد. عمر به او گفت: «چقدر مال داری؟» گفت: «چهل شتر دارم» . ابن عباس گفت: «خدا و رسولش [(ص)] راست گفتند: اگر برای فرزند آدم دو بیابان از طلا بود، به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند و خداوند توبهٔ کسی که توبه کند، می‌پذیرد» . عمر گفت: «این چه بود که خواندی؟» گفتم: «این آیات را اُبی بن کعب برای من خوانده است» . عمر گفت: «پس با هم به نزد وی برویم» . وقتی پیش ابی رسیدند، عمر گفت: «ابن عباس چه می‌گوید؟» ابی گفت: «رسول‌خدا [(ص)] این چنین برای من خوانده است» . عمر گفت: «آیا آن را در مصحف نوشته‌ای؟» گفت: «آری»(۳)

۱- از پدران خود بیزار نگردید؛ زیرا این برای شما کفر است که از پدران خود بیزار باشید؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۰.

۲- اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر]از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نمی‌کند.

۳- از مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۱؛ هیثمی می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و رجال آن صحیح هستند» .

ص:۶۶

روایتی را ترمذی - لفظ روایت از اوست- و احمد بن حنبل و طیالسی و حاکم نیشابوری و سیوطی و هیثمی و دیگران، از ابی بن کعب نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) به او فرمود:

همانا خداوند به من امر فرموده تا بر تو [آیاتی را] قرائت کنم. پس برای او قرائت فرمود: لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتاب(۱)و در این سوره چنین قرائت فرمود:

«إن ذات الدین عند الله الحنیفة المسلمة لا الیهودیة و لا النصرانیة من یعمل خیراً فلن یکفره»(۲)و همچنین برایش قرائت فرمود: «لو أن لابن آدم وادیاً من مال لابتغی إلیه وادیاً ثانیاً و لو کان ثانیاً لابتغی إلیه وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلّا التراب و یتوب الله علی من تاب»(۳)

دستهٔ چهارم: روایاتی که دلالت دارند که در بعضی از آیات، کلماتی کم یا اضافه شده است؛ از جملهٔ آنها، روایت بخاری است که می گوید:

ابودرداء از علقمه سؤال می کند: عبدالله بن مسعود چگونه آیات وَ اللَّیْلِ إذا یَغْشی وَ النَّهارِ إذا تَجَلّی(۴)را قرائت می کرد؟ گفتم: الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی ، ابودرداء گفت: «همواره آنها به‌خاطر چیزی که از پیامبر [(ص)] شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می کردند» (۵)

۱- بینه: ۱.

۲- اصل دین نزد خدا، دین حنیف اسلام است، نه یهودیت و نه نصرانیت؛ هرکس عمل خیر انجام دهد، هرگز پاداشش کفران نشود.

۳- اگر برای فرزند آدم بیابانی از مال می‌بود، هر آینه به دنبال بیابان دوم می گشت و اگر بیابان دوم را می‌داشت، به دنبال بیابان سوم می گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی کند و خدا توبه کسی که توبه کند، می‌پذیرد. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۵، ترمذی می گوید: «این حدیث، حسن و صحیح است» ؛ مسند احمد، ج۵، ص ۱۳۲؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۷۳؛ مستدرک [بر صحیحین]، ج ۲، صص ۲۲۴ و ۵۳۱؛ حاکم در دو جا می گوید: «سند این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند» . ذهبی نیز با او هم‌عقیده است. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۰؛ الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۶۸۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص۵۳۶.

۴- اللیل: ۱ و ۲.

۵- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۱.

ص:۶۷

در روایت دیگری چنین آمده است:

پس قرائت کرد: «وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی والذَّکَرِ وَ الْأُنْثی» پس گفت: «پیامبر [(ص)] آن را برای من دهان به دهان (بدون واسطه) قرائت فرمود و همواره آنها [سخن] مرا رد می‌کردند»(۱)

از دیگر روایات، روایتی است که حاکم و عده‌ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که ایشان قرائت فرموده است: «والْعَصْرِ و نَوائِبِ الدَّهرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْر»(۲)

مسلم و عده‌ای دیگر، در روایتی از ابی‌یونس (آزادشدهٔ عایشه) نقل کرده‌اند که گفت:

عایشه به من دستور داد تا قرآنی برای او بنویسم و به من گفت: «هر وقت به آیهٔ حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی(۳)رسیدی، به من خبر بده. وقتی به آن آیه رسیدم، به او خبر دادم، و او بر من چنین املاء کرد: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ صَلاةِ العَصْرِ وَ قُومُوا لِلهِ قانِتین» . عایشه گفت: «این آیه را از رسول خدا [(ص)] شنیدم»(۴)

دستهٔ پنجم: روایاتی که دلالت دارند معوذتین (سورهٔ فلق و ناس) جزء قرآن نیستند.

در این زمینه می‌توان اشاره کرد به روایتی که عبدالله بن احمد بن حنبل در اضافات مسندش از عبدالرحمان بن یزید آورده است که می‌گوید: «عبدالله بن مسعود، معوذتین

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۵.

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۴؛ حاکم می‌گوید: «سند حدیث صحیح است و آنها بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند» . ذهبی نیز با او هم‌عقیده است؛ الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۶۲۱؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۱۸۷.

۳- بقره: ۲۳۸.

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۷؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۲۱۷؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ۱، ص۱۱۲.

ص:۶۸

را از قرآن‌های خودش پاک می‌کرد و می‌گفت: این دو از کتاب خدا نیستند»(۱)

سیوطی می‌گوید:

احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه، از طریق صحیح از ابن عباس و ابن مسعود نقل کردند که او معوذتین را از قرآن پاک می‌کرد و می‌گفت: «قرآن را با غیر قرآن در هم نیامیزید؛ همانا آنها از کتاب خدا نیستند. پیامبر فقط دستور فرموده بود که به وسیله آن دو، استعاذه و پناه جویند و هیچ‌گاه ابن‌مسعود آن دو سوره را قرائت نمی‌کرد»(۲)

این در حالی است که آنها از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند به اینکه حضرت فرموده است: «هرکس دوست داشته باشد قرآن را نو و تازه بخواند، آن‌چنان‌که نازل شده، پس آن را بر طبق قرائت ابن ام عبد (ابن مسعود) قرائت نماید»(۳)

از ابن عباس روایت شده است:

پیامبر [(ص)] در هر سال، یک بار قرآن را بر جبرئیل علیه السلام عرضه می‌کرد. هنگامی که سال وفات ایشان فرا رسید، دو بار قرآن را بر او عرضه کرد و آخرین قرائت قرآن، قرائت عبدالله بود.(۴)

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، صص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۹ آن را آورده و گفته است: عبدالله بن احمد و طبرانی نیز آن را روایت کرده‌اند که رجال روایت عبدالله، صحیح و رجال روایت طبرانی، ثقه هستند.

۲- الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۶۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۹، هیثمی گوید: «بزار و طبرانی هم آن را روایت کرده‌اند و رجال سند روایت آنها همگی ثقه هستند» .

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷، ۲۶، ۳۸، ۴۴۵ و ۴۵۴؛ مستدرک، ج ۳، صص ۲۲۷ و ۳۱۸؛ حاکم گفته است: «این روایت طبق شرایط شیخین مسلم و بخاری صحیح است» . ذهبی با او هم‌نظر است. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۷ روایت را از طریقی آورده که رجال بعضی از آن طریق‌ها ثقه هستند؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۹ روایت را صحیح دانسته است؛ سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ، ج ۵، ص ۳۷۹.

۴- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۸، هیثمی می‌گوید: «احمد و بزار آن را روایت کرده‌اند. اما رجال سند روایت احمد صحیح است» .

ص:۶۹

از مسروق روایت کرده‌اند که می گوید:

در محضر عبدالله بن عمرو صحبت از ابن مسعود شد؛ او گفت: «وی مردی است که پیوسته او را دوست می‌دارم؛ از رسول خدا [(ص)] شنیدم که می‌فرمود: قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: از عبدالله بن مسعود - از نام او شروع کرد - و سالم، (آزادشدهٔ ابی‌حذیفه) و معاذبن‌جبل و اُبی‌بن کعب»(۱)

فخر رازی می گوید:

اگر بگوییم این دو سوره، از قرآن و به صورت متواتر در زمان ابن مسعود بوده‌اند، لازم می‌آید کافرشمردن کسی که قرآن بودن این دو سوره را انکار نماید و اگر بگوییم آنها جزء قرآن هستند، ولی در زمان ابن مسعود به حد تواتر نرسیده‌اند، لازم می‌آید که بعضی از قرآن به حد تواتر نرسیده باشد. آن‌گاه می گوید: «و این گرهٔ مشکل و سختی است»(۲)

با توجه به این روایات که مشتی از خروار است، از آقای جزایری سؤالی می کنیم: آیا این همه روایات صحیح دلالت بر دروغ‌شمردن کلام خدای تعالی در آیهٔ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ نمی کنند؟» .

شاید ایشان بگوید این احادیث و مانند اینها دلالت بر نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن کریم دارد؛ یعنی آیاتی مانند آیهٔ رجم، در ابتدا جزء قرآن بود و بر پیامبر (ص) نیز نازل شده بود. ولی بعدها منسوخ گشت و به دستور پیامبر (ص) از قرآن‌ها حذف شد و ایشان خواندن آن آیات را به قصد تعبد (اینکه جزء قرآن باشند) ، نهی فرمود. در این صورت به آقای جزایری چنین می گوییم:

اولاً ظاهر بسیاری از احادیثِ آورده‌شده، این حرف شما را رد می کند؛ مانند سخن عمر، «اگر نبود که مردم می گویند عمر در کتاب

۱- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۳۴ و ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۲۲۵ و ۵۲۷.

۲- فتح الباری، ج ۸، ص ۶۰۴.

ص:۷۰

خدا دست بُرد و چیزی اضافه کرد، هر آینه آن را می‌نوشتم» که دلالت بر داخل‌بودن این آیه در کتاب خدا می‌کند. ولی عمر از ترس گفتهٔ مردم، از نوشتن آن در قرآن خودداری کرده است؛ همچنین مانند وقتی که عمر از اُبی بن کعب سؤال کرد: «آیا آیهٔ شکمِ فرزند آدم را چیزی جز خاك پُر نمی‌کند در قرآن آمده است؟» او در پاسخ گفت: «آری» .

این احادیث به‌روشنی دلالت می‌کند که این آیه جزء قرآن است و تلاوت آن منسوخ نشده است. وگرنه آوردن آن در قرآن جایز نبود.

همچنین از کلام ابودرداء که می‌گوید: «همواره آنها به‌خاطر چیزی که از پیامبر (ص) شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می‌کردند» ، روشن می‌شود که عبارت «و مَا خَلَقَ الذّکَرَ وَ الأُنثَی» جزء قرآنی نیست که بر پیامبر (ص) نازل شده است و آنها خودشان آن را ساخته‌اند.

علاوه بر این روایات، احادیثی از اهل سنّت نیز اشاره دارند به اینکه تحریف قرآن پس از پیامبر (ص) واقع شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مسلم، مالك، ترمذی، ابوداوود، نسائی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

از جملهٔ آیات قرآن که نازل شده بود، آیهٔ «عشر رضعات معلومات یحرمن»(۱)بود که با آیهٔ «خمس معلومات» منسوخ گشت و رسول خدا [(ص)] در حالی رحلت فرمود که این آیات در قرآن تلاوت می‌شد.(۲)

۲. ابن ماجه، احمد، دارقطنی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

۱- ده بار شیرخوردن آشکار، حُرمت‌آور است.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۷۵؛ موطّأ، ص ۳۲۴؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۵۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ۲، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۰؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۳۸؛ صحیح سنن نسائی، ج ۲، ص ۶۹۶؛ ارواء الغلیل، ج ۷، ص ۲۱۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۵۷؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۵۴؛ کتاب الأم، ج ۵، ص۲۶.

ص:۷۱

به تحقیق «آیهٔ رجم» و «رضاعهٔ بزرگ، ده بار شیر دادن است» نازل شدند و در کاغذی نوشته شده بودند که آن کاغذ زیر تخت من بود. زمانی که پیامبر [(ص)] رحلت کرد و ما مشغول دفن ایشان‌بودیم، گوسفندی وارد اتاق شد و آن را خورد.(۱)

۳. سیوطی از عایشه نقل کرده است که می‌گوید: «سورهٔ احزاب در زمان پیامبر [(ص)] دویست آیه تلاوت می‌شد؛ وقتی عثمان قرآن را نوشت، فقط به همین مقداری که الآن هست (۷۴ آیه) ، دست‌یافت»(۲)

۴. سیوطی از حمیده بنت ابی‌یونس نقل کرده که می‌گوید:

ابی بن کعب وقتی جوانی هجده ساله بود، از مصحف عایشه آیهٔ «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما و عَلَی الّذِینَ یصَلُّونَ فِی الصُفوفِ الأَوَّلِ»(۳)را برای من تلاوت کرد؛ البته قبل از آنکه عثمان قرآن‌ها را تغییر دهد.(۴)

۵. سیوطی از ابن عمر نقل کرده که می‌گوید:

هیچ‌گاه کسی از شما نگوید: «همانا تمام قرآن را گرفته‌ام» ، درحالی‌که نمی‌داند تمام قرآن چیست. به تحقیق که آیات زیادی از قرآن کم شده است. اما می‌تواند این چنین بگوید: «آن مقدار از قرآن را که آشکار شده، گرفته‌ام»(۵)

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، صص ۶۲۵ و ۶۲۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۶۹؛ سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۷۹؛ الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۴۷۱ در تفسیر آیهٔ ۲۳ از سورهٔ نساء؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۵۶۰؛ الإتقان فی علوم القرآن، ج ۲، صص ۵۲ و ۵۳.

۳- خدا و فرشته‌های او بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلامت گویید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید و بر کسانی که در صف اول نماز می‌ایستند.

۴- الإتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۵۳.

۵- همان، ص ۵۲.

ص:۷۲

همچنین سبک آیات بیان‌شده، از قبیل آیهٔ رجم و مانند آن، هیچ‌گاه مانند سبک آیات قرآن نیست. بلکه آنها جملاتی هستند که الفاظ آنها از جهت بلاغت، زشت و معنایشان سست و ضعیف است و نسبت‌دادن چنین جملاتی به خدای تبارک و تعالی درست نیست.

با این توضیح، دلالت این احادیث بر تحریف قرآن ثابت و روشن است و با دلایل ضعیفی همچون نسخ تلاوت و امثال آن، توجیه نمی‌شود.

***

جزایری می‌گوید: آیا جایز است قرآن از میان تمام مسلمین، فقط در دست اهل‌بیت باشد و آن را فقط به شیعیان خود بدهند؟

پاسخ به جزایری: کتاب خدا در دست مسلمانان باقی است و خداوند پس از نزولش، آن را بالا نبرده است. اما فهم معانی ظاهری و باطنی و شناخت احکام آن را به ائمهٔ اهل‌بیت علیهم السلام اختصاص داده است. آن بزرگواران نیز در هدایت و راهنمایی مردم کوتاهی نکرده‌اند؛ اگرچه بسیاری از مردم، از اهل‌بیت علیهم السلام و آنچه دارند، اعراض نموده و دیگران را بر آنها مقدم کرده‌اند.

این گفته جزایری که «آیا این یک نوع غصب و احتکار رحمت خدا نیست، حال آنکه اهل‌بیت از آن پاک و مُبرّا هستند» ، سخنی زشت و بی‌معنا است؛ زیرا اصلاً غصب و احتکار رحمت خدا ممکن نیست تا اینکه بگوییم اهل‌بیت علیهم السلام از آن پاک و مُبرّا هستند!

همانا رحمت خدا وسیع و بی‌انتهاست؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ .(۱)اما او برخی بندگانش را مورد رحمت خاصهٔ خود قرار می‌دهد و در این‌باره می‌فرماید: وَ اللهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیم(۲)و نیز می‌فرماید:

۱- و رحمتم همه چیز را فراگرفته است. . . . اعراف: ۱۵۶

۲- درحالی‌که خداوند، رحمت خود را به هرکس بخواهد اختصاص می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است. بقره:۱۰۵

ص:۷۳

صیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ .(۱)فهم معانی قرآن و احکام آن، نعمتی است که خداوند به اهل‌بیت علیهم السلام اختصاص داده است و در این عمل، هیچ اشکالی نیست.

جزایری می‌گوید: بار خدایا! ما می‌دانیم که اهل‌بیت رسول تو از این دروغ پاک و منزه هستند. پس لعنت کن کسانی را که بر آنها دروغ و تهمت بسته‌اند.

پاسخ به جزایری: ما ادعا نمی‌کنیم که هر یک از امامان، الفاظ قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری کرده‌اند، بلکه از کلام علمای شیعه چنین یافته‌ایم که قرآن در زمان خود رسول الله (ص) جمع‌آوری شده است. شیخ طبرسی (متوفای ۵۴۸ه. ق) از قول سید مرتضی در «جواب مسائل طرابلسیات» می‌گوید:

قرآن در زمان رسول الله (ص) به همین صورتی که اکنون هست، جمع‌آوری شده بود. دلیل او این است که قرآن در آن زمان، تدریس و حفظ می‌شد و عده‌ای برای حفظ قرآن مشخص می‌شدند و قرآن بر پیامبر (ص) عرضه و تلاوت می‌شد، تا آنجا که جماعتی از صحابه، همچون عبدالله بن مسعود و اُبی‌بن کعب و مانند آنها، چند بار قرآن را در حضور پیامبر (ص) ختم کردند. با کمترین دقت‌نظر در این مطالب، فهمیده می‌شود که قرآن در آن زمان مرتب و جمع‌آوری شده و پراکنده نبوده است. سید مرتضی بیان کرده که مخالفت عده‌ای از امامیه و حشویه با این حقیقت، اهمیتی ندارد. مخالفت در این مطلب، منسوب به اصحاب حدیث است که روایات ضعیفی را نقل کرده، گمان به صحت آنها کرده‌اند. درحالی‌که نمی‌توان با روایات ضعیف، از یک مطلب روشن و یقینی دست برداشت.(۲)

۱- ما رحمت خود را به هرکس بخواهیم [و شایسته بدانیم] می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. یوسف:۵۶

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

ص:۷۴

۷۴سیدعبدالحسین شرف‌الدین می گوید:

قرآنی که نزد ماست، در زمان وحی و نبوت جمع آوری شده و به همین ترتیبِ امروزی بوده و صحابه آن را بر پیامبر (ص) عرضه کرده، آن را از اوّل تا آخر تلاوت می کردند و جبرئیل علیه السلام هر سال یک بار قرآن را بر ایشان (ص) عرضه می‌نمود و در سال وفات ایشان (ص) دو بار بر او عرضه نمود. این مسائل نزد محققین از علمای شیعه جزء ضروریات است و به برخی متحجران از علمای شیعه اعتنایی نمی‌شود؛ چنان که به کلام حشویه از اهل سنّت که قائل به تحریف قرآن هستند اعتنایی نمی‌شود؛ زیرا آنها از روی دقت و فهم عمیق سخن نمی گویند.(۱)

احادیث صحیحی از اهل سنّت نیز بر جمع قرآن در زمان حیات رسول خدا (ص) دلالت می کنند. از آن جمله روایتی است که بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، طیالسی و عده‌ای دیگر، از انس نقل کرده‌اند که می گوید: «چهار نفر از انصار، قرآن را در زمان رسول خدا (ص) جمع آوری کردند: اُبَی، معاذبن‌جبل، ابوزید، زیدبن‌ثابت» . (۲)

***

ابوبکر جزایری می گوید: لازمهٔ این اعتقاد آن است که فقط شیعه طایفهٔ بر حق باشد؛ زیرا فقط آنها کتاب خدا را کامل و بدون کاستی در اختیار دارند. پس آنها خدا را به تمام آنچه تشریع کرده، عبادت می کنند. اما سایر مسلمین (غیر شیعه) گمراهند؛ زیرا دستشان از بسیاری از آیات قرآن و هدایت‌های خدا در آن آیات کوتاه شده است.

پاسخ به جزایری: هر طایفه‌ای از این امت معتقد است که فرقهٔ ناجیه است و شیعه و اهل سنّت نیز در این ادعا یکسان هستند. شیعیان امامیه معتقدند که فقط خودشان بر حق‌اند؛ زیرا دیگر مذاهب را بررسی نموده و در این سخن پیامبر (ص) که

۱- اجوبهٔ مسائل جارالله، ص ۳۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۶؛ مسند احمد، ج ۳، صص ۲۷۷ و ۲۳۳؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۲۷۰.

ص:۷۵

می‌فرماید: «به زودی امت من، ۷۲ فرقه می‌شوند که همگی در آتش دوزخ‌اند به جز یک فرقه»(۱)، دقت کرده‌اند. شیعیان معتقدند که آن فرقهٔ بر حق، در روایت‌های صحیحی از پیامبر (ص) معین شده است؛ از جمله در این روایت که پیامبر (ص) فرموده است: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را؛ تا زمانی که به این دو تمسک می‌جویید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید» .(۲)ایشان در روایتی دیگر، مقصود

۱- سنن ترمذی، ج ۵، صص ۲۵ و ۲۶؛ سنن ابی داوود، ج ۴، صص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲ و ج ۳، صص ۱۲۰و ۱۴۵؛ مستدرک حاکم، ج۱، صص ۶ و ۱۲۸؛ صحیح ابن حبان الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان ، ج ۸، ص ۲۵۸؛ کتاب السنّهٔ از ابن ابی‌عاصم، ج ۱، صص ۷، ۲۵، ۳۲ و ۳۳؛ الجامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص۲۸۹؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۰۸؛ شرح السنّهٔ، بغوی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ مشکاهٔ المصابیح، خطیب تبریزی، ج ۱، ص۶۲؛ المطالب العالیهٔ، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، صص ۸۶ و ۸۷؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۷، صص۲۵۸ و ۲۶۰؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، بغوی و سیوطی در کتاب‌های بیان شده، این روایت را صحیح شمرده‌اند. بوصیری در مصباح الزجاجهٔ، ج ۳، ص ۲۳۹؛ سخاوی در المقاصد الحسنهٔ، ص ۱۵۸؛ شاطبی در الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۹؛ سفارینی در لوامع الأنوار البهیهٔ، ج ۱، ص ۹۳؛ زین عراقی در مغنی از قول «حمل الأسفار فی الأسفار» ، ج ۳، ص ۲۳۰؛ ابن تیمیه در کتاب المسائل، چنان‌که در کتاب سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ آمده است، ج ۱، ص ۳۵۹؛ البانی در السلسلهٔ الصحیحهٔ، ج ۱، صص ۳۵۶ و ۳۵۸؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، صص ۲۴۵ و ۵۱۶؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۸۶۹؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۶۴؛ بلکه سیوطی متواتربودن این روایت را ادعا کرده است؛ چنان‌که در کتاب فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۱ و همچنین کتانی در کتاب نظم المتناثر، ص ۵۷ آورده‌اند.

۲- ترمذی در سنن، ج ۵، صص ۶۶۲ و ۶۶۳؛ احمد در مسند، ج ۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ج ۵، صص ۱۸۱، ۱۸۹؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ ابن سعد در طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ابن ابی‌عاصم در کتاب السنّهٔ، صص ۶۲۹ و ۶۳۰؛ سیوطی در جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الدرّ المنثور، ج ۷، ص ۳۴۹ در تفسیر آیهٔ ۲۳ سورهٔ شورا؛ احیاء المیت، صص ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۵۵ و ۵۶؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیهٔ، ج ۴، ص۶۵؛ خطیب تبریزی در مشکاهٔ المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ ابونعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء، ج۱، ص ۳۳۵؛ بغوی در شرح السنهٔ، ج ۱۴، ص ۱۱۹؛ نسائی در خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص۹۶؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۱، ص۱۷۰ و ج ۹، ص ۱۶۲ و صفحات بعد از این؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۳؛ البدایهٔ و النهایه، ج ۵، ص ۱۸۴؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، هیثمی و ابن کثیر، این روایت را در کتاب‌های خودشان که در بالا گذشت، صحیح دانسته‌اند. همچنین ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقه، صص۴۵ و ۲۲۸ و البانی در سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ، ج ۴، ص ۵۵؛ صحیح جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۸۲ این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص:۷۶

۷۶از اهل‌بیتش را بیان کرده و می‌فرماید: «بار خدایا! اینان اهل من هستند» یا «. . . اهل‌بیت من هستند» (۱)که منظور حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. همچنین دربارهٔ تعداد ائمهٔ بر حق علیهم السلام می‌فرمایند: «اسلام پیوسته با دوازده خلیفه، عزیز خواهد بود. . . همهٔ آنها از قریش هستند» .(۲)شیعیان معتقدند که امت بر نجات و رستگاری ائمهٔ دوازده‌گانه و پیروان آنها اتفاق‌نظر دارند.

شیعیان به دلیل مشاهدهٔ این روایات، از اهل‌بیت علیهم السلام پیروی کرده‌اند و فرقهٔ ناجیه گشته‌اند(۳)، و خود را اهل‌حق می‌دانند؛ نه به‌خاطر آنچه جزایری گفته است.

جزایری می‌گوید: اگر به یک شخص شیعی گفته شود: «از آن قرآنی که اهل‌بیت

۱- پیامبر ص این مطلب را در احادیث زیادی از جمله حدیث مباهله و حدیث کساء بیان فرموده است. مراجعه شود به: صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۱، ۱۸۸۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۲؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶ و صفحات بعد از این؛ مسند احمد، ج ۱، صص۱۸۵، ۳۳۰، ۳۳۱ و ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، صص ۲۹۲، ۳۲۳؛ الإحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص۶۱؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۴۹؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۲۷۴؛ کتاب السنهٔ، صص ۵۸۸ و ۵۸۹؛ مشکاهٔ المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳ و صفحات بعد از این در تفسیر آیهٔ تطهیر؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۷۸؛ خصائص امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام، صص ۷ - ۳۰، - ۴۹، ۷۳.

۲- حدیث خلفای دوازده‌گانه را البته با اختلاف در الفاظ، روایت کرده‌اند: بخاری در صحیح، ج ۹، ص ۱۰۱؛ مسلم در صحیح، ج ۳، صص ۱۴۵۲ - ۱۴۵۴، با نُه طریق؛ ترمذی در سنن، ج ۴، ص ۵۰۱ به دو طریق که هر دو را صحیح می‌داند؛ ابوداوود در سنن، ج ۴، ص ۱۰۶ به سه طریق که البانی در صحیح سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۸۰۷ آنها را صحیح می‌داند؛ احمد در مسند، ج ۱، ص ۳۹۸ و ج ۴، صص ۸۶ - ۹۰، ۹۲ - ۱۰۱، ۱۰۶ - ۱۰۸؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ابوداوود طیالسی در مسند، ص ۱۸۰؛ ابونعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء، ج۴، ص ۳۳۳؛ ابوعوانه در مسند، ج ۴، صص ۳۹۶ - ۳۹۹؛ ابن ابی عاصم در کتاب السنهٔ، ج ۲، صص ۵۱۸، ۵۳۴، ۵۴۴، ۵۴۹؛ بیهقی در دلائل النبوهٔ، ج ۶، صص ۵۱۹ - ۵۲۳؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۵، صص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیهٔ، ج۲، ص ۱۹۷؛ ابن حبان در صحیح چنان‌که در کتاب «احسان به ترتیب صحیح ابن حبان نیز آمده» ، ج ۸، صص۲۲۶، ۲۲۹ و ۲۳۰؛ بغوی در شرح السنهٔ، ج ۱۵، صص ۳۰ و ۳۱؛ البانی در صحیح جامع صغیر، ج ۲، ص۱۲۷۴ و سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ، ج ۱، ص ۶۵۱ و ج ۲، ص ۶۹۰.

۳- ر. ک: «دلیل المتحیرین» ؛ در آنجا دلایل زیادی آورده‌ایم و اثبات کرده‌ایم که فرقهٔ ناجیه، فقط شیعهٔ امامیه است.

ص:۷۷

مخصوص شیعیان خود کرده‌اند، سوره‌ای یا چند سوره را به ما نشان بده» ، جواب و عکس‌العمل او چه خواهد بود؟

پاسخ به جزایری: اهل‌بیت علیهم السلام شیعیان خود را به قرآنی غیر از قرآن موجود، مخصوص نکرده‌اند و اگر قرآن دیگری می‌داشتند، حتماً آن را آشکار می‌کردند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هم نمی‌هراسیدند. هرکس هم غیر از این را به آنان نسبت دهد، دروغ گفته و تهمت زده است؛ زیرا بزرگان مذهب شیعه این مطالب را در کتاب‌ها به روشنی بیان کرده و اثبات نموده‌اند که قرآنی که بر پیامبر (ص) نازل شده، همان قرآنی است که امروز در دست مردم است و هیچ کاستی و زیادتی در آن نیست.

شیخ صدوق (ره) در این‌باره می‌فرماید:

به اعتقاد ما، قرآنی که خداوند متعال بر پیامبرش محمد (ص) نازل فرموده، همین کتابی است که میان دو جلد قرار دارد و در دست مردم است؛ بیشتر از این مقدار نیست و تعداد سوره‌های آن نزد مردم ۱۱۴ سوره است. . . و هرکسی به ما نسبت دهد به اینکه ما می‌گوییم «قرآن بیش از این است» ، دروغگو می‌باشد. (۱)

امین‌الاسلام طبرسی (متوفای ۵۴۸ه. ق) می‌گوید:

سخن دربارهٔ زیادتی و کاستی قرآن. . . شایسته علم تفسیر نیست. اما بر بُطلان زیادتی در قرآن، اجماع داریم و دربارهٔ کاستی در قرآن، جماعتی از شیعه و حشویه از اهل سنّت، روایاتی در این زمینه آورده‌اند که می‌گویند در قرآن تغییر و کاستی حاصل شده است. اما نظریهٔ صحیح شیعه خلاف آن است. سیدمرتضی در این‌باره حق مطلب را ادا کرده است.(۲)

۱- اعتقادات، صص ۷۴ و ۷۵.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

ص:۷۸

شیخ الطایفه، شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه. ق) می‌فرماید:

در زیاده و کاستی قرآن. . . اجماع داریم بر بطلان قول به زیادتی در قرآن. اما دربارهٔ کاستی در قرآن، ظاهر از مذهب مسلمین خلاف این نظریه است و نظر صحیح در مذهب ما، همین است و سید مرتضی (ره) همین دیدگاه را یاری و تقویت نموده است و ظاهر از روایات نیز همین است که نقصانی در قرآن نیست.(۱)

شیخ مفید (ره) می‌فرماید:

اما کاستی در قرآن عقلاً محال و ممنوع نیست. . . . جماعتی از امامیه گفته‌اند: از کلمات، آیات و سوره‌های قرآن چیزی کم نشده، ولی آنچه از تأویل و تفسیر معانی قرآن به‌گونه‌ای که نازل شده بود و در مصحف حضرت علی علیه السلام ثبت شده بود، حذف شده است. . . و چه بسا به تفسیر قرآن، قرآن گفته شود. . . و این سخن نزد من، شبیه به گفته کسی است که ادعا می‌کند از خود قرآن - نه تأویل آن - کلماتی کم شده است؛ من هم به همین نظریه متمایل هستم. اما ما به بُطلان و فساد قول به زیادتی در قرآن، یقین داریم.(۲)

سید رضی‌الدین بن طاووس (متوفای ۶۶۴ه. ق) می‌گوید: «طبق عقل و شرع، قرآن از هر زیادتی و کاستی مصون و محفوظ است»(۳)

میرزا محمدحسن آشتیانی (ره) می‌گوید: «مشهور میان مجتهدان و اصولیان و بیشتر محدثان، عدم وقوع هر نوع تغییری در قرآن است. بلکه عدهٔ زیادی بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند»(۴)

۱- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

۲- اوائل مقالات، صص ۹۱ و ۹۲.

۳- سعد السعود، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴- بحرالفوائد، ص ۹۹.

ص:۷۹

در نتیجه بایـد گفت: عموم علمای شـیعه، از قـدیم و جدیـد، بر این نظریه‌اند که قرآن از تحریف به زیادتی و کاستی، سالم و مصون است و هرکس خلاف آن بگوید، سخن او شاذ و غیر قابل اعتنا و بی‌ارزش است.

ص:۸۰

ص:۸۱

کشف حقیقت سوم

اشاره

ص:۸۲

ص:۸۳

حقیقت سوم:

اشاره

اختصاص‌داشتن معجزات انبیا به اهل‌بیت علیهم السلام

جزایری می‌گوید: از میان مسلمانان، تنها اهل‌بیت و شیعیانشان، نشانه‌های انبیا مانند سنگ و عصا را دارند. دلیل و گواه بر این حقیقت، دو روایت است:

حدیث اول

روایتی است که صاحب کافی به سند خود از ابی‌بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «در شبی بسیار تاریک، امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت، درحالی‌که می‌گفت: در همهمه و شب تاریکی امام بر شما بیرون آمد، درحالی‌که پیراهن آدم را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد» .

حدیث دوم

همچنین روایت دیگری از ابوحمزه از امام صادق علیه السلام است که ایشان فرمود: «الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانیم» .

ص:۸۴

پاسخ به جزایری: تمام احادیث روایت‌شده در این باب از اصول کافی ضعیف‌اند.(۱)

پاسخ حدیث اوّل

این حدیث را کلینی (ره) از محمدبن‌یحیی، از محمدبن‌حسین، از موسی بن سعدان، از ابی حسن اسدی، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

در ضعف این حدیث، وجود موسی بن سعدان حناط کوفی کفایت می‌کند. او ضعیف است و بر حدیثش اعتماد نمی‌شود. نجاشی دربارهٔ او می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط در [نقل]حدیث ضعیف است»(۲)ابن غضائری می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط کوفی که از ابی الحسن علیه السلام روایت نقل کرده است، ضعیف و اهل غلو در دین خود است»(۳)علامه نیز در خلاصه چنین گفته است.(۴)

پاسخ حدیث دوم

کلینی (ره) آن را از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی،

۱- حدیث اول از این باب، روایت محمدبن‌فیض از امام باقر علیه السلام است که در سند آن سلمهٔ بن خطاب وجود دارد و او ضعیف است؛ به دلیل تضعیف نجاشی در رجالش، ص ۱۳۳، و ابن غضائری چنانچه در معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۰۴ آمده است و علامه در خلاصه، ص ۲۲۷ و عده‌ای دیگر. همچنین در سند آن، منیع بن حجاج بصری و محمدبن‌فیض است که هر دو مجهول می‌باشند. اما حدیث دوم، حدیث ابوحمزه ثمالی از امام‌صادق علیه السلام است. این، همان حدیث دومی است که جزایری در این حقیقت بیان کرده است و سخن دربارهٔ این حدیث به زودی خواهد آمد. اما حدیث سوم و چهارم حدیث اولی که جزایری بیان کرده است در سند این دو روایت، موسی بن سعدان است که ضعیف است؛ چنان‌که به زودی حال او معلوم می‌گردد. اما حدیث پنجم که آخرین حدیث است، از جمله راویان آن، بشر بن جعفر است که مجهول‌الحال است و راوی دیگر آن، مفضل بن عمر که دربارهٔ وثاقت او اختلاف شده و مشهور علما او را تضعیف می‌کنند؛ زیرا نجاشی در رجالش، ص ۲۹۵ و ابن غضائری و علامه در خلاصه، ص ۲۸۵ و ابن داوود و عده‌ای دیگر، او را تضعیف کرده‌اند؛ ر. ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- رجال نجاشی، ص ۲۸۹.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۶۵؛ خلاصه، ص ۲۵۷.

۴- خلاصه، ص ۲۵۷.

ص:۸۵

از علی بن اسباط، از محمدبن‌فضیل، از ابوحمزهٔ ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

عمران بـن موسـی در ایـن روایـت مشـترک اسـت بین عمران بن موسـی خشـاب و عمران بن موسـی اشـعری - که هر دو مجهـول و ناشـناخته هسـتند- و بین عمران بن موسـی زیتونی که ثقه است. اما موسـی بن جعفر بغـدادی نیز مجهول و ناشـناخته است. مامقـانی می گوید: «گویا وی از امامیه است، ولی مجهول و ناشناخته است»(۱)

محمد بن فضـیل نیز بین ضـعیف و غیرضعیف مشترک است. مامقانی درباره او می گوید: «صاحب این نام، خواه یک نفر باشد خواه بیشتر، یا ضعیف است یا مجهول»(۲)

بنابراین، استناد به احادیث این باب از اصول کافی برای اثبات حقیقتی که ابوبکر جزایری آن را کشف کرده، مغالطه‌ای بیش نیست.

***

ابوبکر جزایری می‌نویسـد: آن گـاه ای شـیعی‌مذهب! اعتقاد تو درخصوص این حقیقت، تو را ملزم به پـذیرش اموری می کنـد که در نهایتِ زشتی و بُطلان هستند و چاره‌ای نداری -درحالی که عاقل هستی- جز اینکه از آن امور بیزاری جویی و به آنها معتقد نشوی و آن امور عبارت‌اند از:

لازمهٔ اوّل: دروغگوشمردن علی [علیه السلام] در این سخنش که وقتی از او سؤال شد: «آیا رسول خدا [(ص)] شما آل‌البیت را به چیزی مخصوص گردانیده است؟» فرمود: «نه، مگر آن چیزی که در غلاف شمشـیرم است» . آن گاه صـحیفه‌ای را از آن بیرون آورد که در آن چهار مطلب آمده بود، که اهل حدیث، مانند بخاری و مسلم، آنها را بیان کرده‌اند.

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲- همان، ص ۱۷۲.

ص:۸۶

پاسخ به جزایری: به دو دلیل، لوازمی که جزایری بیان کرده، شیعه را ملزم به پذیرش این امر نمی‌کند:

اوّل: چنان‌که قبلاً گفتیم، تمام احادیث این باب از اصول کافی ضعیف‌اند و حدیث ضعیف، نه کسی را ملزم می‌کند و نه می‌توان به آن ملتزم شد.

دوم: این لوازم، به‌ویژه لازمۀ سوم و چهارم، در واقع اصلاً لازمه نیستند؛ چنان‌که به زودی خواهد آمد.

پاسخ لازمۀ اوّل

این مطلب که جزایری گفته «لازم می‌آید علی [علیه السلام] را در حدیثی که بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند، تکذیب نماییم» ، درست نیست؛ زیرا:

اولاً، حدیثی که بخاری و مسلم از علی علیه السلام نقل کرده‌اند، متواتر نیست.(۱)

ثانیاً، این حدیث را تنها اهل سنّت روایت کرده‌اند. پس نمی‌توانند با آن ضد شیعیان استدلال کنند. همچنین اگر بپذیریم که این روایت صحیحه است، باز هم یقین پیدا نمی‌کنیم که از حضرت علی علیه السلام صادر شده باشد؛ زیرا از صحت روایت، قطع به صدور حاصل نمی‌شود؛ نهایت چیزی که حاصل می‌شود، ظن به صدور است.

با فرض اینکه هر دو روایت (روایت کلینی و بخاری) را صحیح بدانیم و تعارض میان آنها را بپذیریم، اگر کسی به یکی از این دو روایت که از حضرت علی علیه السلام نقل شده، معتقد شود، تکذیب حضرت لازم نمی‌آید؛ زیرا در غیر این صورت، عمل به اخبار متعارض، جایز نمی‌شد.

به علاوه، بیشتر شیعه، به‌ویژه عوام آنان، از این حدیثی که اهل سنّت روایت

۱- در تأیید مصنف می‌توان بر ابوبکر جزایری اشکال کرد که روایاتی که در این باب اهل سنت نقل کرده‌اند، دارای مضامین مختلف است که این نقل‌های متضارب، بیانگر ساختگی‌بودن آنهاست و جاعلان این حدیث درصدد این بوده‌اند که برتری امیرمؤمنان علیه السلام را بر دیگر صحابه به این وسیله انکار کنند. مترجم

ص:۸۷

کرده‌اند، بی‌خبرند. پس چگونه می‌توانند کلامی را تکذیب کنند که از آن بی‌خبرند؟ !

بایـد گفت که میان احادیث کلینی در این باب و روایتی که اهل سنّت از حضـرت علی علیه السـلام نقل کرده‌اند، تعارضـی نیست. برای روشن‌شدن مطلب، در این روایات دقت کنید:

در صـحیح بخاری روایت شده است که از حضـرت علی علیه السـلام سؤال شد: «آیا کتابی نزد شـما هست؟» فرمود: «نه، مگر کتاب خدا و فهمی که به مرد مسلمان داده شده و آنچه در این صحیفه است. . .»(۱)

همچنین بخاری روایت کرده که علی [علیه السلام] فرمود:

مـا از پیـامبر [(ص)] چیزی ننوشتیم، مگر قرآن و آنچه در این صـحیفه است؛ پیـامبر [(ص)] فرمود: «در مـدینه، از حـائر تا فلان‌جا حرم است. پس هرکس در آن آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد. . .»(۲)

در حدیث دیگری نیز بخاری چنین نقل کرده است: «روزی علی [علیه السـلام] خطبه خواند و فرمود: هیچ کتابی که آن را بخوانیم نزد ما نیست، مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است. . .»(۳)

در روایتی از مسـلم آمده است که علی [علیه السـلام] فرمود: «هرکس بگوید غیر از کتاب خدا و این صـحیفه (فرمود: و صحیفه‌ای که در غلاف شمشیر است) چیز دیگری نزد ماست که آن را قرائت می‌کنیم، دروغ گفته است. . .»(۴)

ظاهر این روایات، در صورتی که صحت آنها را بپذیریم، نشان‌دهندهٔ این است که

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۸.

۲- همان، ج ۴، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳- همان، ص ۱۲۲.

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۴۷.

ص:۸۸

حضرت علی علیه السلام خبر داده که رسول خدا (ص) اهل‌بیت علیهم السلام را به «نوشته‌ای» غیر از قرآن و آن صحیفه، مخصوص نگردانیده است. به همین جهت، ابن‌حجر در توضیح بخشی از این روایت (آیا کتابی نزد شما هست؟) می گوید: «مقصود سائل این است که آیا نوشته‌ای که به رسول خدا (ص) وحی شده باشد و از ایشان گرفته باشید، نزد شما هست؟»

دلیل بر این مطلب، روایتی از بخاری در کتاب جهاد است که می گوید: «آیا چیزی از وحی، غیر از آنچه در کتاب خداست، نزد شما هست؟»(۱)در کتاب دیات نیز آورده است: «آیا چیزی که در قرآن نباشد نزد شما هست؟»(۲)و در مسند اسحاق بن راهویه از جریر از مطرق چنین آمده است: «آیا به چیزی علم پیدا کردی که از وحی باشد؟»(۳)

سندی در حاشیه‌اش بر سنن نسائی، در توضیح این بخش از روایت «آیا نزد رسول‌خدا (ص) چیزی غیر از قرآن دارید؟» ، می گوید: «یعنی چیز نوشته شده‌ای؛ وگرنه تردیدی نیست که نزد وی بیش از آنچه بیان شد، وجود داشت» .(۴)

دلیل دیگر بر آنچه گفته شد، این است که مطالب بیان‌شده در صحیفه، از اموری نیست که فقط به حضرت علی علیه السلام اختصاص یافته باشد(۵)؛ همان گونه که ابوطیب

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۴.

۲- همان، ج ۹، صص ۱۳ و ۱۴.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۸ ص ۲۳.

۵- آنچه در صحیفه بیان شده، این است: «خدا لعنت کند کسی را که ذبح او برای غیر خدا باشد و خدا لعنت کند کسی را که روشنایی زمین را سرقت کند و خدا لعنت کند کسی را که پدرش را لعنت نماید و خدا لعنت کند کسی را که آشوبگری را پناه دهد» ؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۶۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸. و در این صحیفه دندان‌های شتر و چیزهایی از زخم‌ها آمده و همچنین در آن آمده است: «مدینه از عیر تا ثور حرم است. پس هرکس در آن آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد و خدا هیچ عذری را از او در روز قیامت قبول نکند و حق و حُرمت مسلمین یکی [و برابر]است که پایین‌ترین مردم، به‌وسیله آن سعی و کوشش نماید و کسی که خود را به غیر پدرش یا به غیر مولای خودش نسبت دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باشد و خداوند در روز قیامت عذری را از او قبول نکند» ؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۲، ص۱۱۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۱ و ۱۵۲؛ سنن نسائی، ج ۸، صص ۱۹ و ۲۳؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ۱۸۰ و ۱۸۱ و آنچه قبلاً از صحیح بخاری گذشت

ص:۸۹

عظیم‌آبادی گفته است: «مخفی نباشد که آنچه در کتاب او (صحیفه علی علیه السلام) است، از امور اختصاصی و ویژه نیست» .(۱)سندی نیز در حاشیه‌اش بر سنن نسائی همین حرف را زده است.(۲)

این سخنان بیانگر این است که سؤال‌کننده در پی این بوده که بداند، آیا پیامبر (ص) از میان همه مردم، تنها حضرت علی علیه السلام را به «نوشته‌ای» مخصوص گردانیده که در آن علومی وجود دارد یا نه انگیزهٔ سؤال‌کننده، این کلام حضرت علی علیه السلام است که هنگام هر اتفاقی می‌فرمود: «خدا و رسولش راست گفته‌اند» . این مطلب اشاره به این دارد که پیامبر (ص) ، حضرت علی علیه السلام را از امور غیبی که واقع می‌شوند، مطلع می‌کرده است و به دیگران این اخبار را نمی‌دادند.

ابن حجر می‌گوید:

علت سؤال آنها از حضرت علی [علیه السلام] دربارهٔ آن نوشته، همان روایتی است که احمد و بیهقی در «الدلائل» از طریق ابی‌حسّان آورده‌اند، که حضرت علی [علیه السلام] وقتی دستوری می‌داد و گفته می‌شد: «آن را انجام دادیم» ، می‌فرمود: «خدا و رسولش راست گفته‌اند» . مالک اشتر به حضرت عرض کرد: «این چیزی که شما می‌فرمایید، آیا عهدی است که رسول خدا [(ص)] از میان مردم فقط مخصوص شما کرده است؟ . . .»(۳)

از جواب حضرت علی علیه السلام فهمیده می‌شود که پیامبر (ص) او را از میان مردم، به

۱- عون المعبود، ج ۱۲، ص ۱۶۰.

۲- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۸، ص ۱۹.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۶.

ص:۹۰

نوشته‌ای مخصوص نگردانیده است، مگر همان صحیفه‌ای که مطالب آن نیز به حضرت علی علیه السلام اختصاص ندارد. اما پیامبر (ص) چیز دیگری به ایشان اختصاص داده که در این روایات بیان نشده و در جواب حضرت علی علیه السلام نیز اشاره‌ای به آنها نشده است؛ هرچند سؤال‌کننده آنها را قصد کرده باشد.

بنابراین روایات واردشده در کتاب کافی در باب «آیات و نشانه‌هایی که از پیغمبران نزد ائمه علیهم السلام است» ، با آنچه بخاری و مسلم دربارهٔ صحیفه روایت کرده‌اند، تنافی ندارد؛ زیرا روایات کافی می‌گویند: «پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران، مانند پیراهن آدم و عصای موسی و خاتم سلیمان را به اهل‌بیت خود اختصاص داده است» و احادیث صحیفه می‌گویند: «پیامبر (ص) ، حضرت علی علیه السلام و اهل‌بیتش را به غیر از قرآن و آن صحیفه، به نوشتهٔ دیگری مخصوص نفرموده است» و این منافاتی ندارد که چیزهای دیگری هم غیر از نوشته، مخصوص آنها نموده باشد. حتی اگر نگوییم که پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران را که نزد ایشان بوده، میراث اهل‌بیت علیهم السلام خود گردانیده است، باز هم اشکالی ندارد که بگوییم آن نشانه‌ها نزد اهل‌بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا ممکن است هنگامی که پیامبر (ص) رحلت کرد، آن نشانه‌ها در دست اهل‌بیت علیهم السلام بوده و همچنان در دست آنها باقی مانده باشد؛ چنان‌که خود اهل سنّت نیز به این مطلب اقرار کرده و می‌گویند: «خاتم پیامبر (ص) در اختیار ابوبکر بوده و عایشه مقداری از لباس‌های پیامبر (ص) را نزد خود داشت و دیگران نیز غیر اینها را نزد خود داشته‌اند» .

بخاری و مسلم از ابن‌عمر روایت کرده‌اند که می‌گوید:

پیامبر [(ص)] انگشتری از نقره تهیه کرد که در دست ایشان بود. بعد از پیامبر (ص) در دست ابوبکر و بعد از او در دست عمر و بعد از او در دست عثمان بود و بعد از او در چاه اریس افتاد و نقش آن «محمد رسول الله» بود.(۱)

۱- صحیح بخاری، ج ۷، صص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ج ۴، ص ۱۰۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۵۶.

ص:۹۱

همچنین بخاری از ابی‌بُرده نقل می‌کنـد: «عایشه به ما عبایی نمدی نشان داد و گفت: جان پیامبر [(ص)] در همین لباس گرفته شد»
.

سلیمان از حمیـد از ابی‌بُرده بر این روایت چنین افزوده که بُرده می‌گوید: «عایشه برای ما لنگی ضـخیم که در یمن درست می‌شود و عبای پشمین نمدی بیرون آورد»(۱)

این اشـیاء و ماننـد آنها، بعد از وفات پیامبر (ص) در دست همان کسانی که آنها را داشـتند، باقی ماند؛ چنان‌که ابن حجر دربارهٔ این مطلب آشکارا می‌گوید:

پیامبر [(ص)] میراثی به جا نگذاشت و اموال به جا مانده از او فروخته نشد. بلکه برای تبرک جستن، در دست کسانی باقی ماند که قبلاً نزد آنان بود. اگر آنچه داشت میراث می‌بود، هر آینه تقسیم می‌شد و فروخته می‌شد.(۲)

بنابراین تردیدی نیست که بعضـی از اموال رسول خدا (ص) ، مانند لباس و سلاح و غیره، نزد اهل‌بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا آنان نسبت به دیگران سزاوارتر بودند. برخی از روایات نیز بر این مطلب دلالت دارند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

بخاری و مسلم از ابن شهاب چنین نقل کرده‌اند که علی بن الحسین به او فرمود:

هنگامی که ما از نزد یزید بن معاویه پس از کشته‌شدن حسـین بن علی علیهم السلام به مدینه برگشتیم، مسور بن مخرمه به دیدار ما آمـد و عرضه داشت: «آیـا چیزی هست که به من دسـتور دهی تـا برای شـما انجام دهم؟» به او گفتم: «آیا تو همان کسـی نیستی که شمشـیر رسول خدا [(ص)] به او داده شده؟ من می‌ترسم که این جماعت، آن را به زور از تو بگیرند و به خدا سوگند اگر آن را به من بدهی، تا جان در بدن دارم، دست کسی به آن نمی‌رسد. . .»(۳)

با توجه به این روایات، این راز آشکار می‌شود که چرا پیامبر (ص) ، آیات و نشانه‌های

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲- فتح الباری، ج ۶، ص ۱۶۰.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳.

ص:۹۲

به ارث‌مانـده از پیغمبران را از چشم مردم دور نگه می‌داشـتند؛ تا بدان‌جا که در روایاتی که اهل سـنّت از ایشان (ص) نقل کرده‌اند، هیـچ نشانه و اثری از آنها نیست. این بدان‌جهت بود که بعد از ایشان بر اهل‌بیت علیهم السـلام فشار نیاورند و آن آیات و نشانه‌ها را به زور از آنها نگیرند؛ چنان‌که از غیر اهل‌بیت علیهم السلام به زور می‌گرفتند.

***

جزایری می‌گوید: لازمهٔ دوم: با نسبت‌دادن این سخن به علی [علیه السلام]، (روایت اوّل و دوم) به ایشان نسبت دروغ داده‌اید.

پاسخ به جزایری: قبلًا گفتیم که تمام روایات این باب از کتاب کافی، ضعیف‌اند. بنابراین ما علم به صدور این سخن از امیرالمؤمنین علیه السـلام نداریم و نگفته‌ایم که به‌یقین، حضـرت چنین سخنی فرموده‌اند تا اینکه نسبت دروغ به ایشان یا ما داده شود. درحالی‌که حتی اگر روایت صحیح باشد، برای ما قطع به صدور حاصل نمی‌شود.

علاوه بر این، مرحوم کلینی (ره) این روایت را از دیگران نقل کرده و خودش نمی‌گوید «حضـرت علی علیه السلام فرموده» تا اینکه او را به دروغ‌بسـتن بر حضـرت علی علیه السـلام متهم کنیم؛ ایشان فقط می‌گویـد: «فلانی به من خبر داده از فلانی که حضـرت علی علیه السـلام چنین و چنـان فرموده است» . کلینی در اینکه فلانـی به او خبر داده است، راست می‌گویـد. امـا اینکه حضـرت علی علیه السلام آن سخن را فرموده یا نه، اطلاعی نداریم و [در قیامت هم] از این جهت، سؤال و محاسبه نمی‌شویم.

معلوم نیست چرا جزایری یقین کرده که حضـرت علی علیه السلام چنین سخنی را نفرموده است؛ با اینکه این سخن، تناقضی با قرآن کریم ندارد و با سنت متواتر و اجماع قطعی و حکم عقل هم مخالف نیست.

به علاوه، ضـعیف بودن یک روایت، دلیل بر عـدم صدور آن نمی‌شود؛ هرچند بعضـی از راویان آن، به دروغگویی معروف باشـند؛ زیرا چه بسا فردی بسیار دروغگو، گاهی سخن راست هم بگوید. به همین جهت، خداوند متعال به بندگان مؤمن خود دستور

ص:۹۳

فرموده که دربارۀ خبررسانی فاسقان، تحقیق و بررسی کنند، آنجا که می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ.(۱)

اگرچه خداوند به بررسی اخبار فاسقان امر نموده، ولی به ردّ اخبار آنها دستور نداده است. این فرمان الهی مبیّن آن است که گاهی خبر فاسق نیز راست است. در نتیجه می‌توان گفت، یقین جزایری به اینکه، این خبر (که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده) دروغی بیش نیست، درست نبوده و مطابق قواعد علمی نیست؛ مگر اینکه وی ادعا کند قدرتی الهی دارد که با آن می‌تواند روایت و خبر دروغ را تشخیص بدهد. . . و چنین ادعایی محتاج به اثبات و دلیل است. (۲)

شاید علت یقین‌کردن جزایری به دروغ‌بودن احادیث این باب از کافی، این است که بر وی گران آمده که پیراهن آدم و خاتم سلیمان و عصای موسی علیهم السلام نزد حضرت علی علیه السلام باشد. هرچند خود آنها روایت کرده‌اند «دابّۀالأرض»(۳)که در آخرالزمان آشکار می‌شود، در حالی بیرون می‌آید که خاتم سلیمان و عصای موسی در دست اوست.

دراین‌باره ترمذی روایتی نقل کرده و آن را حسن دانسته است. همچنین ابن ماجه، احمدبن‌حنبل، طیالسی، حاکم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول‌خدا (ص) فرمود: «دابّه با خاتم سلیمان و عصای موسی بیرون می‌آید و مؤمن را

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. حجرات: ۶ .

۲- ابن حجر عسقلانی در نزهۀ النظر، ص ۴۴ می‌گوید: «حکم‌کردن بر اینکه فلان حدیث ساختگی است، فقط در حدّ ظن غالب است و نسبت به آن، قطع حاصل نمی‌شود؛ زیرا امکان دارد صادق باشد. البته بعضی از اهل حدیث ملکه‌ای قوی در تشخیص حدیث کاذب از صادق دارند و آنها کسانی هستند که اطلاع وسیع، فکر روشن و فهم قوی داشته، قرائن را به‌خوبی می‌شناسند»

۳- «دابۀ» به معنای جنبده و جاندار است. اشاره به آیه ۸۲ نمل است وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ .

ص:۹۴

روسفید می‌کند و بر بینی کافر مُهر می‌زند. . .» .(۱)

از حضرت علی علیه السلام دربارهٔ «دابّهٔالأرض» سؤال شد و ایشان فرمود: «اما به خدا قسم که دم ندارد و دارای ریش است» .(۲)

ماوردی می‌گوید: «این سخن از علی [علیه السلام] اشاره دارد به اینکه «دابّهٔالأرض» از نوع إنسان است؛ هرچند به آن تصریح نکرده است» .(۳)

قرطبی هم می‌گوید:

به همین سبب، بعضی از مفسرین متأخر می‌گویند: «حقیقت نزدیک به‌واقع این است که «دابّه» انسانی است سخنگو که با اهل بدعت و کفر، مناظره و مجادله می‌کند تا حجت بر آنها تمام شود؛ هرکس هلاک شود، از روی دلیل و بینه هلاک گردد و هرکس نجات یابد، از روی دلیل باشد» . (۴)

دلیل دیگر بر اینکه دابه از نوع انسان است، سخن گفتن او با مردم است؛ چنان‌که در آیه (۵)، تُکَلِّمُهُمْ آمده است: «و مؤمن را از کافر جدا می‌کند و همانا دابه، مؤمن را با عصا علامت‌گذاری کرده، کافر را با خاتم مُهر می‌کوبد. . . و تمام این صفات و کارها متعلق به انسان است، نه غیر او» .

به هر حال، اگر قبول کنیم که «دابّهٔالأرض» همان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، از انصاف به دور است که منکر وجود عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد او شویم و اگر بگوییم غیر اوست، باز هم از انصاف به دور است که وجود عصا و انگشتر نزد آن حضرت

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۹۱؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۳۳۴؛ جامع صغیر، ج ۱، ص ۵۰۲؛ مستدرک، ج ۴، ص ۴۸۵؛ الدرّالمنثور، ج ۶، ص ۳۸۱؛ تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، صص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۱.

۲- الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

۳- همان.

۴- همان.

۵- ر. ک: نمل: ۸۶.

ص:۹۵

را مطلبی بزرگ و دشوار بدانیم. درحالی‌که وجود آن دو را نزد دابّه بزرگ نمی‌شماریم.

جزایری می‌نویسد: لازمه سوم: صاحب این اعتقاد، خود را خوار نموده و کج‌فهمی و کم‌عقلی خود را نشان داده و برای خود احترام قائل نشده است؛ زیرا اگر به او گفته شود انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ یا مثلاً الواح [حضرت موسی]کجا هستند؟ پاسخی نمی‌یابد و نمی‌تواند یکی از آنها را بیاورد. بنابراین، معلوم می‌شود که اصل قصه، از اوّل تا آخر، دروغی بیش نیست.

پاسخ به جزایری: نمی‌دانم چگونه از این عقیده، لازم می‌آید که شیعه خود را حقیر و خوار کرده باشد؟ آیا لازمهٔ اعتقاد شیعه به اینکه میراث انبیا علیهم السلام نزد اهل‌بیت علیهم السلام است، خوارکردن خود است؟ چرا جزایری کسی را حقیر و خوار می‌داند که معتقد است خداوند آیات و نشانه‌های پیغمبران علیهم السلام، مانند انگشتر سلیمان و عصای موسی و پیراهن آدم را نزد بهترین خلق خدا (پیغمبران) حفظ و نگهداری کرده تا اینکه به دست اهل‌بیت پاک پیامبر (ص) برسند؟ اما خوار نمی‌شمارد کسی را که معتقد است خاتم سلیمان و عصای موسی در آخرالزمان نزد «دابّهٔالارض» خواهد بود؟ و آن دابّه را نیز این چنین معرفی می‌کنند که دارای چهار دست و پا و مویی تازه‌روییده و صدایی همچون صدای شتر است؟(۱)

۱- قرطبی در بیان نظرات علمای اهل سنت دربارهٔ «دابّهٔالارض» می‌گوید: «نظر اول، همان بچهٔ شتر صالح است و این صحیح‌ترین نظر است» تا آنجا که می‌گوید: «زیرا وقتی ناقه صالح کشته شد، بچه‌اش فرار کرد و سنگ بزرگی باز شد و داخل آن رفت و بر او بسته شد. او همان‌جا هست تا اینکه به اذن خدا از آن سنگ بیرون آید» . نظر دوم، روایت شده آن دابّه، جنبنده‌ای پر از موهای کوچک و چهار دست و پا، طولش شصت ذراع است، و می‌گویند همان جسّاسه حیوانی که در جزیره‌ها زندگی می‌کند و اخبار را جمع‌آوری کرده، در اختیار دجّال می‌گذارد است و این نظر عبدالله بن عمر است. نظر سوم، روایت شده که دابّه از خلقت هر حیوانی نشانه‌ای دارد. ماوردی و ثعلبی گفته‌اند: «سر آن، سر گاو و چشم آن، چشم خوک و گوش آن، گوش فیل و شاخ آن، شاخ بز کوهی و گردنش، گردن شترمرغ و سینه‌اش، سینه شیر و رنگش، رنگ پلنگ و پهلوهایش پهلوی گربه و دمش، دم گوسفند نر و پاهایش، پاهای شتر است که میان هر دو مفصل آن دوازده ذراع فاصله است» . زمخشری گوید: «به ذراع حضرت آدم - و همراه آن عصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون می‌آید. . .» ؛ ر. ک: الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۵.

ص:۹۶

علاوه بر این، قبلاً گفتیم که این امور از مسائلی است که شناخت آنها واجب و لازم نیست و جهل به آنها ضرری به شیعه بودن نمی‌زند و شاید بیشتر عوام شیعه چیزی در این‌باره ندانند.

سخن عجیب‌تر جزایری این است که وی دلیل کج‌فهمی و کم‌عقلی کسی را که معتقد شده آیات و نشانه‌های پیغمبران، نزد اهل‌بیت علیهم السلام است، این می‌داند که اگر به آن شیعه بگویند: «انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ الواح کجایند؟» پاسخی پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند چیزی از آنها را بیاورد!

پاسخ روشن است؛ زیرا ما نگفته‌ایم این نشانه‌ها نزد ماست تا از ما خواسته شود آنها را نشان دهیم؛ بلکه گفته‌ایم آنها نزد اهل‌بیت علیهم السلام است که از طریق ارث آن را به یکدیگر منتقل می‌کنند.

جزایری می‌گوید: و روشن‌تر از آن مطلب، اینکه گفته شود: اگر آنچه گفته شده، حقیقت دارد، پس چرا اهل‌بیت از این آیات و نشانه‌ها (مانند عصا و انگشتر) در نابودی دشمنان خودشان و پیروزی بر آنهاستفاده نکردند. درحالی‌که از سوی دشمنان آزار و اذیت‌ها دیدند؟

پاسخ به جزایری: ۱. همانا اهل‌بیت علیهم السلام از بندگان خوب و صالح خدا هستند که کسی در سخن، از آنها پیشی نمی‌گیرد و به آنچه امر می‌کنند، عمل می‌کنند. اگرچه خداوند متعال، بدون عصا هم قادر بر یاری آنان است، اما حکمت او اقتضا می‌کند که به پیشوایان ستمگر که دشمنان دین‌اند، مهلت داده شود تا بر گناه خود بیفزایند. سپس با عزت و قدرتش گریبان آنان را می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ.(۱)

۱- آنها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سودشان است. ما به آنها مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای [آماده شده] است. آل‌عمران: ۷۸

ص:۹۷

۲. دشـمنان اهل‌بیت علیهم السلام همواره خود را مسلمان نشان می‌دادند و تظاهر به اسلام می کردند. آنها همچون فرعون نبودند که با خدا اعلام جنگ نمایند و در مقابل او سرکشـی کنند. خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَهً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیِی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ.(۱)

فرعون در ظلم و سـتم خود تا جایی پیش‌رفت که ادعای خدایی کرد و حضـرت موسـی علیه السـلام را با تمام نشانه‌های روشنی که برای او آورد، تکذیب نمود. خداوند خطاب به موسـی علیه السلام می‌فرماید: اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی فَقُلْ هَلْ لَکَ إِلی أَنْ تَزَکَّی وَ أَهْدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخْشی فَأَراهُ الْآیَهَ الْکُبْری فَکَذَّبَ وَ عَصی ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعی فَحَشَرَ فَنادی فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی.(۲)

هنگامی هم که عـده‌ای به حضـرت موسـی علیه السـلام ایمان آوردنـد، فرعون آنها را به شـکنجه و کشـتن تهدیـد کرد. خداوند در این‌بـاره می‌فرمایـد: قـالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ أَجْمَعِینَ.(۳)

و در سوره غافر نیز می‌فرماید: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذَّابٌ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِینَ آمَنُوا

۱- فرعـون در زمین برتری‌جـویی کرد و اهـل آن را به گروه‌هـای مختلفی تقسـیم نمود. گروهی را به ضـعف و نـاتوانی می کشانـد، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می‌داشت. او به‌یقین از مفسدان بود. قصص: ۴

۲- به سـوی فرعون برو که طغیـان کرده است و به او بگو: «آیـا می‌خواهی پـاکیزه شوی؟» و من تو را به سوی پروردگـارت هـدایت کنم تا از او بترسـی [و گناه نکنی]. سپس موسی بزرگ‌ترین معجزه را به او نشان داد. اما او تکذیب و عصیان کرد. سپس پشت کرد و پیوسـته [برای محو آیین حق] تلاش نمود و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود و گفت: «من پروردگار برتر شـما هستم» . نازعات: ۱۷-۲۴

۳- [فرعون] گفت: آیـا پیش از اینکه به شـما اجـازه دهم به او ایمان آوردیـد؟ مسـلماً او بزرگ و اسـتاد شـماست که به شـما سـحر آموخته [و این یک توطئه است]. اما به‌زودی خواهید دانست. دست‌ها و پاهای شـما را به عکس یکدیگر قطع می کنم و همه شما را به دار می‌آویزم. شعراء: ۴۹

ص:۹۸

مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِساءَهُمْ وَ ما كَيْدُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِی ضَلالٍ.(۱)

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ. (۲)

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شب‌هنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این‌باره می‌فرماید: وَ أَوْحَيْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادِی إِنَّكُمْ مُتَّبَعُون(۳)؛ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِه(۴)؛ فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ قالَ كَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِينَ وَ أَنْجَيْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ.(۵)

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: فَأَخَذَهُ اللهُ نَكالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولی.(۶)

۱- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی انها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ۲۳ - ۲۵

۲- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ۲۶

۳- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵۲

۴- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ۷۸

۵- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به‌زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶۱ - ۶۶

۶- ازاین‌رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ۲۵

ص:۹۹

مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ وَ ما کَیْدُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ.(۱)

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ. (۲)

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شب‌هنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این‌باره می‌فرماید: وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادِی إِنَّکُمْ مُتَّبَعُون(۳)؛ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِه(۴)؛ فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ قالَ کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرِینَ وَ أَنْجَیْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِینَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ.(۵)

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: فَأَخَذَهُ اللهُ نَکالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولی.(۶)

۱- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی انها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ۲۳ – ۲۵

۲- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ۲۶

۳- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵۲

۴- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ۷۸

۵- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به‌زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶۱ – ۶۶

۶- ازاین‌رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ۲۵

ص:۱۰۰

مناوی می گوید:

حضرت، آنها را به ستارگان آسمان تشبیه کرده؛ زیرا به وسیلهٔ ستارگان راهنمایی و شناختِ راه صورت می گیرد؛ چون طلوع و غروب بین ستارگان رخ می‌دهد و برخی از آنها ثابت و برخی دیگر در حرکت‌اند؛ همین‌طور به وسیلهٔ اهل‌بیت علیهم السلام هدایت و راهنمایی و امان از نابودی حاصل می‌شود.(۱)

***

جزایری می گوید: لازمهٔ چهارم: هدف از این دروغِ فرومایه، اثبات هدایت‌یافتگی و در مسیرحق‌بودنِ شیعه و گمراه‌بودنِ دیگر مسلمانان است.

پاسخ به جزایری: هدایت‌یافتگی و بر حق‌بودن شیعه، با چنین احادیث ضعیفی ثابت نمی‌شود. حتی اگر این احادیث صحیح می‌بود و دشمن نیز آنها را قبول می کرد، باز هم دلالت نداشتند که گروهی بر حق و گروهی گمراهند.

جزایری می گوید: هدف این احادیث، باقی‌نگاه‌داشتن مذهب تشیع به‌عنوان مذهبی است که طرفدارانش، جامعه و شخصیتی مستقل و جدا از پیکرهٔ امّت اسلامی هستند، تا بدین وسیله بزرگان این فرقه و اطرافیانشان- که نیت‌های پلید و شوم و حرص و طمع دارند - به زندگی دلخواهشان دست یابند؛ هرچند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد.

پاسخ به جزایری: این سخن، یکی از تهمت‌های بی‌اساسی است که جزایری کتابچهٔ خود را با آنها سیاه کرده، ولی برای این گفته، حتی یک دلیل هم نیاورده است.

معلوم نیست چگونه با اثبات این مطلب که اهل‌بیت علیهم السلام بعضی از آیات و نشانه‌های

۱- فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۹۷.

ص:۱۰۱

پیغمبران گذشته علیهم السلام را از طریق رسول خدا (ص) به ارث برده‌اند، مذهب شیعه به‌عنوان جامعه و شخصیتی مستقل از پیکرهٔ امّت اسلامی باقی خواهد ماند و علمای شیعه، زندگی دلخواه خود را به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین به دست خواهند آورد! به‌راستی این گفته، با مضمون آن روایات چه ارتباطی دارد؟ !

مقصود جزایری از امّت اسلامی چیست؟ اگر قصد ایشان از امّت، سایر مسلمانان (غیرشیعه) باشد، این گفته، دامن اهل سنت را نیز مانند شیعه فراخواهد گرفت؛ زیرا هر فرقه‌ای از مسلمانان، دارای جامعه و شخصیت اعتقادی مستقل از دیگر فرقه‌هاست. اما اگر منظورش از امّت، خصوص اهل سنت است، مخالفت با آنها اشکالی ندارد؛ زیرا در کتاب خدا و سنّت پیامبر (ص) دلیلی نیافتیم که ما را از مخالفت با کسانی که به این عنوان (اهل سنت) شناخته می‌شوند، برحذر بدارد. بلکه دلایل محکمی یافتیم که ما را به پیروی از ائمهٔ اهل‌بیت علیهم السلام، و نه دیگران، امر می کند.(۱)

در پاسخ به این مطلب جزایری که می گوید: «تا برای بزرگان این فرقه و اطرافیانشان که نیت‌های پلید و شوم و حرص و طمع دارند، زندگی دلخواهشان مهیا شود، هرچند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد» ، باید گفت: ائمهٔ اهل‌بیت علیهم السلام با اینکه سزاوارترین مردم به امر خلافت بودند [که از آنها غصب شد]، ولی در راه

۱- از جمله آیاتی که پیروی از اهل البیت را واجب شمرده است، آیهٔ ۳۳ سورهٔ احزاب است که می‌فرماید: إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً ؛ «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر]بزدایید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» ؛ ر. ک: الکلمهٔ القرّاء فی تفضیل الزهراء، سید عبدالحسین شرف‌الدین، صص ۱۱ - ۲۵. از جملهٔ احادیث در این موضوع، کلام پیامبر ص است که می‌فرماید: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما به ودیعت می گذارم، تا وقتی که به آنها تمسک جویید، بعد از من گمراه نخواهید شد: یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است، کتاب خدا که ریسمان کشیده‌شده از آسمان تا به زمین است و عترت و اهل‌بیت من. آگاه باشید که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا روزی که در حوض بر من وارد شوند» . برای تحقیق پیرامون این حدیث؛ ر. ک: دلیل المتحیرین، صص ۱۸۹ - ۲۰۰.

ص:۱۰۲

ارشاد مردم و در راستای تحقق عزت و وحدت مسلمانان به‌ویژه نصیحت خلفا، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

شیخ محمدرضا مظفر (ره) در ضمن بیان عقیدهٔ شیعه، دربارهٔ وحدت اسلامی می گوید: «اهل‌بیت علیهم السلام به دلسوزی برای بقای مظاهر اسلام و دعوت به عزت اسلام و وحدت کلمهٔ مسلمین و حفظ برادری میان آنها و برداشتن تاریکی و کینه از جان‌ها شناخته‌شده هستند» . سپس گوشه‌ای از تلاش‌های امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در این باره بیان کرده، می گوید:

دیگر ائمه علیهم السلام نیز با حاکمان زمان خود چنین بوده‌اند؛ هرچند انواع فشارها و اذیت‌ها را از آنها دیدند؛ زیرا وقتی آنها دانستند دولت حق به آنها برنمی گردد، مشغول آموختن آموزه‌های دینی به مردم شدند و پیروان خود را متوجه معارف بلند دینی می کردند و تمام انقلاب‌ها و شورش‌هایی که علویان در زمان آنها انجام دادند، به اشاره و خواست آنها نبوده، بلکه سرپیچی آشکار از دستورات و راهنمایی‌های آنها بوده است. آنها در حفظ و نگهداری سرزمین‌های دولت اسلامی، از همه – حتی از خلفای بنی‌عباس – حریص‌تر و دلسوزتر بودند.

در این‌باره کافی است خواندن وصیت و سفارش امام موسی بن جعفر علیه السلام به شیعیانش، آنجا که می‌فرماید: «خود را با سرپیچی از اطاعت سلطان ذلیل نکنید. پس اگر عادل بود، از خدا طول عمر او را بخواهید و اگر ستمکار بود، هدایت و اصلاح او را از خدا بخواهید؛ زیرا صلاح و درستی شما در گرو صلاح و درستی سلطان شماست و همانا سلطان عادل، همانند پدر مهربان است. پس برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او مپسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید»(۱)

۱– وسائل الشیعهٔ، ج ۱۱، ص ۴۷۲.

ص:۱۰۳

آن گاه می گوید:

این سخن (برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او مپسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید) بهترین نوع سفارش به مردم است جهت مراقبت از سلامتی و جان سلطان.(۱)

اما علمای شیعه، پیرو امامان خود هستند و موضع گیری‌ها و سخنان و فتواهای آنها در این زمینه بهترین گواه است. بسیار روشن است که علمای شیعه بیشترین تلاش را در ایجاد اتحاد میان مسلمانان و زدودن فاصله‌ها و اختلاف‌ها، نسبت به دیگر علمای امّت اسلام انجام داده‌اند. فتواهای صادرشده از جانب آنان در این زمینه، ما را کفایت می کند که به برخی از آنها اشاره می کنیم: استحباب خواندن نماز به جماعت اهل سنّت، کراهت یا حرمت تظاهر به مخالفت‌کردن با اهل سنّت در مسائل اختلافی بین آنها و شیعه، حرمت مخالفت‌کردن با اهل سنّت در مسئلهٔ وقوف حاجی در عرفات و نمونه‌های دیگری که اهل تحقیق آنها را خوب می‌شناسند.

همچنین، چگونه علمای شیعه در زندگی دلخواه خویش، آن هم به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمانان، غوطه‌ورند، درحالی که بهترین روزهای عمر خود را در دفاع از اسلام و مسلمانان سپری کرده‌اند؟ اگر علمای شیعه نیز مانند علمای اهل سنت، در خدمت حاکمان و پادشاهان می‌بودند و بر سر سفرهٔ آنها می‌نشستند، آیا دنیای بهتر و آسوده‌تری نداشتند؟ !

باید پرسید که کدام گروه درصدد تفرقه و ازبین‌بردن وحدت جامعه اسلامی است؟ علمای شیعه، یا علمای سنی که بسیاری از آنان در طی قرون متمادی تا به امروز، کتاب‌ها ضد شیعه نوشته‌اند و در آنها عقائد شیعه را به باد انتقاد گرفته‌اند و به گمراهی و کفر شیعهٔ امامیه حکم کرده، به ریختن خون و گرفتن اموال آنها فتوا داده‌اند.

۱- عقائد الامامیة، ص ۱۴۴.

ص:۱۰۴

به‌راستی که جزایری با نوشتن این کتابچه، آتش فتنه را شعله‌ورتر کرد و با تکفیر فرقهٔ بزرگی از فرقه‌های اسلامی، شکاف بین امّت را عمیق‌تر نمود و با متهم‌کردن علمای شیعه به نابودکردن اسلام و شکستن وحدت مسلمین، خود را مصداق این آیه قرار داد که می‌فرماید: وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَریئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبیناً.(۱)

۱- و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی‌گناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است. نساء: ۱۱۲

ص:۱۰۵

کشف حقیقت چهارم

اشاره

ص:۱۰۶

ص:۱۰۷

حقیقت چهارم:

اشاره

اختصاص‌یافتن شیعه به علوم و معارف الهی

ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعه معتقد است از میان تمام مسلمانان، اهل‌بیت و شیعیان آنها به علوم و معارف نبوی و الهی اختصاص یافته‌اند. دلیل بر این حقیقت، روایتی است که صاحب کافی از ابوبصیر نقل کرده که می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «جانم به قربانت! شیعیان شما نقل می‌کنند که پیغمبر (ص) به علی علیه السلام بابی از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده شد» . فرمود: «ای ابامحمد، پیغمبر (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب گشوده می‌شد» . عرض کردم: «به خدا که علم کامل و حقیقی همین است» . [امام علیه السلام لحظاتی به زمین خیره شد. سپس فرمود: «این علم هست، ولی علم کامل نیست»].(۱)سپس فرمود: «ای ابامحمد! همانا جامعه نزد ماست. اما مردم چه می‌دانند که جامعه چیست؟» عرض کردم: «قربانت گردم، جامعه چیست؟» فرمود: «طوماری است به طول

۱- آنچه بین دو کروشه آمده، در متن حدیث هست، ولی در متن عربی نیامده است. ر. ک: کافی، ج۱، ص۲۳۸. مترجم

ص:۱۰۸

هفتاد ذراع از پیغمبر (ص) ، به املای آن حضرت و دست‌خط علی علیه السلام که تمام حلال و حرام و همهٔ نیازهای مردم، حتی جریمهٔ خراش در آن موجود است» . سپس با دست بر [شانهٔ] من زد و فرمود: «به من اجازه می‌دهی ای ابا محمد؟» عرض کردم: «جانم به قربانت، من از آنِ شمایم، هرچه خواهی بنما» . آن‌گاه با دست مبارک مرا نیشگون گرفت و فرمود: «حتی جریمهٔ این نیشگون در جامعه هست» و حضرت خشمگین به نظر می‌رسید. من عرض کردم: «به خدا که علم کامل همین است» . فرمود: «این علم است، ولی باز هم کامل نیست» . آن‌گاه لحظاتی سکوت کرد. سپس فرمود: «همانا جفر نزد ماست و مردم چه می‌دانند که جفر چیست؟» [عرض کردم: «جفر چیست؟»] فرمود: «مخزنی است از چرم که علم انبیا و اوصیا و علم دانشمندان و علمای گذشتهٔ بنی‌اسرائیل در آن است» . عرض کردم: «همانا علم کامل همین است» . فرمود: «این علم است، ولی علم کامل نیست» . باز لحظاتی سکوت کرد. سپس فرمود: «همانا مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و مردم چه می‌دانند که مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست. به خدا، حتی یک حرف قرآن هم در آن نیست» . عرض کردم: «به خدا علم همین است» . فرمود: «این علم است، ولی علم کامل نیست» . آن‌گاه لحظاتی حضرت سکوت کرد. سپس فرمود: «علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست» .

جزایری از این حدیث، نتیجه‌های شگفت‌انگیزی گرفته است(۱)و می‌گوید: «نتیجهٔ اول : نتیجهٔ حقیقی این اعتقاد باطل، بی‌نیازی از کتاب خدای متعال است و این کُفری

۱- ابوبکر جزایری درصدد است که از هر راهی بتواند کفر شیعیان را اثبات کند تا دست گروه‌های تکفیری که یک مشت عوام و جاهل هستند، برای ترور و به خاک و خون کشیدن شیعیان باز باشد و به زعم خود، در درگاه خداوند حجت و بینه‌ای بتوانند اقامه کنند. مترجم

ص:۱۰۹

روشن است» .

پاسخ به جزایری: از حدیث ذکرشده، این نتیجه و نتیجه‌های دیگری که جزایری بیان کرده، گرفته نمی‌شود، به‌دلائلی که به‌زودی بیان خواهد شد. سند این روایت که در کافی نقل شده، صحیح است. براساس این روایت، اهل‌بیت علیهم السلام صحیفه‌ها و کتاب‌ها و علوم شرعیه و معارف الهیه‌ای دارند که دست دیگران از آنها تهی است. از جمله آنها «جامعه» است؛ صحیفه‌ای که رسول خدا (ص) آن را املا فرموده و حضرت علی علیه السلام آن را نوشته است. طول آن هفتاد ذراع به مقیاس ذراع رسول خدا (ص) است. از این روایت و روایات دیگر ظاهر می‌شود که همهٔ حلال و حرام‌های شرعی و هر آنچه مردم به آن نیازمندند، حتی جریمهٔ خراش، در این صحیفه آمده است.(۱)

از دیگر صحیفه‌ها، مصحف فاطمه علیها السلام است؛ کتابی که در آن، علم به آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و نام کسانی که حکومت می‌کنند تا روز قیامت بیان شده که به املای جبرئیل علیه السلام و با دست‌خط علی علیه السلام است. در این‌باره روایات زیادی وجود دارد؛ مانند روایت حماد بن عثمان که می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «زنادقه در سال ۱۲۸ه. ق ظهور می‌کنند. من این مطلب را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم» . عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «چون خدای تعالی پیغمبرش (ص) را قبض روح فرمود، فاطمه علیها السلام از بابت وفات آن حضرت غم و اندوهی به خود گرفت که جز خدای عزوجل مقدارش را نداند. بدان جهت خدا فرشته‌ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن گوید. فاطمه این داستان را به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد. علی علیه السلام فرمود: «چون آمدن فرشته را احساس

۱- ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۶ و ج ۲۶، صص ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸ و ج ۴۷، ص ۲۶.

ص:۱۱۰

کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو» . پس فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام [آمدن فرشته را] خبر داد و آن حضرت هرچه می‌شنید، آن را می‌نوشت، تا آنکه از آن سخنان مصحفی درست شد. اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست. بلکه در آن علم به پیشامدهای آینده است.(۱)

همچنین در روایت صحیحی از ابوعبیده حذاء آمده است:

. . . . امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر (ص) ۷۵ روز در دنیا بود و از فراق پدر، اندوه بسیاری داشت و جبرئیل علیه السلام می‌آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می‌داد و خوشدل می‌ساخت (آرامش می‌داد) و از احوال و مقامات پدرش خبر می‌داد و سرگذشت فرزندانش را پس از او برایش می‌گفت. حضرت علی علیه السلام اینها را می‌نوشت و آن نوشته مصحف فاطمه علیها السلام است»(۲)

جفر نیز مخزنی از پوست است که در آن، کتاب‌های انبیای گذشته، همچون زبور و تورات و انجیل و صحف ابراهیم و مصحف فاطمه و مسائل حلال و حرام و غیر آن وجود دارد و این «جفر ابیض»(۳)است.

اما «جفر احمر» ، مخزنی است که در آن سلاح رسول خدا (ص) قرار دارد و امام‌زمان علیه السلام هنگام ظهورش، آن را بیرون می‌آورد؛ چنان‌که در روایت صحیحهٔ حسین‌بن‌ابی‌علاء آمده که می‌گوید:

شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همانا جفر ابیض نزد من است» . عرض کردم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داوود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه و چیزی از قرآن در آن نیامده، درحالی‌که آنچه مردم به آن احتیاج دارند، در آن هست و ما به کسی

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- همان، ص ۲۴۱.

۳- ابیض به معنای سفید و احمر به معنای قرمز است.

ص:۱۱۱

احتیاج نداریم، حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و رُبع تازیانه و جریمهٔ خراش نیز در آن هست. جفر سرخ هم نزد من است» . عرض کردم: «در جفر سرخ چیست؟» فرمود: «در آن اسلحه است و تنها برای خون‌خواهی گشوده می‌شود و صاحب شمشیر (امام زمان علیه السلام) آن را برای کشتن باز می‌کند. . .» . (۱)

حال که مطلب روشن شد، می‌گوییم: داشتن این کتاب‌ها و مانند اینها، دلیلی بر بی‌نیاز بودن از قرآن کریم نیست، وگرنه داشتن کتاب‌های فقهی و حدیثی و تاریخی و مانند اینها نیز کُفری آشکار خواهد بود. بی‌نیازی از قرآن زمانی است که ما از قرآن رو بگردانیم و آن را رها کنیم و به کتاب‌های دیگر مراجعه کنیم؛ پس استفاده و بهرهِبردن از کتاب‌هایی که در انواع علوم و فنون تدوین شده است، دلیل بر بی‌میلی و بی‌رغبتی به قرآن نیست، به‌ویژه اگر آن کتاب‌ها، توضیح دهندهٔ مجملات و متشابهات قرآن باشند؛ چنان‌که کتاب «جامعه» چنین است و بیان تفصیلی تمام حلال‌ها و حرام‌ها و آنچه مردم به آن نیازمندند، در آن است. نمونه دیگر، مصحف فاطمه علیها السلام است که مشتمل بر بیان آشوب‌ها و جنگ‌ها و آن چیزی است که تا روز قیامت پیش خواهد آمد. به هر حال، کتاب جامعه (دربردارندهٔ احادیث رسول خدا (ص)) و مصحف فاطمه علیها السلام (دربردارندهٔ احادیث جبرئیل علیه السلام) و دیگر کتاب‌ها که سخنان خداوند عزّوجلّ را در خود جای داده‌اند، مطالبشان حق است و باطل دانستن آنها جایز نیست.

علاوه بر این، اگر ما می‌خواستیم آنچه را در سینه‌ها پنهان است، آشکار کنیم، می‌گفتیم این سخن (نسبت ناروا) در شأن غیر شیعهٔ امامیه است؛ چون آنها با کتاب‌های حدیثی مورد اعتمادشان که پُر از احادیث بیهوده، ضعیف و مخالف با کتاب خداست، چنان‌که در بیان حقیقت هفتم روشن می‌شود، خود را از کتاب خدا

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص:۱۱۲

برای توضیح بیشتر، به مطالبی که در حقیقت اوّل و در پاسخ به دلایلی که جزایری برای اثبات این تهمت آورده بود، مراجعه کنید.

شبهه

ممکن است دشمن (جزایری) بگوید: تمام مطالبی که شما گفتید درست نیست؛ زیرا اگر ما می‌دانستیم که جامعه به املای رسول خدا (ص) ، مصحف فاطمه به املای جبرئیل و هر دو با دست‌خط علی علیه السلام هستند، در این صورت، با شما بحث و جدل نمی‌کردیم؛ ولی این مطالب ثابت نشده است؛ لذا به هیچ وجه نمی‌توانیم آنها را قبول کنیم.

پاسخ شبهه

ما این مطالب را از افراد ثقه و حافظان روایت گرفته‌ایم؛ هرچند اعتقاد به اینها لازم و واجب نیست؛ زیرا در اعتقادات، یقین و قطع لازم است. حدیث صحیح نیز، اگرچه در احکام و مسائل شرعی حجت است، ولی در مسائل اعتقادی حجت نیست؛ چون نهایت فایدهٔ آن، تولید ظن است و با وجود ظن، از علم و یقین بی‌نیاز نمی گردیم.

به هر حال، در چیزی که اعتقاد به آن را لازم نمی‌دانیم، به طریق اولی خصم خود را هم در اعتقاد به آن ملزم نمی‌کنیم. ولی باطل‌کردن آنها، با اینکه محال نیست، درست هم نیست؛ به خصوص اینکه اهل سنت روایاتی دارند مبنی بر اینکه: آنچه اهل کتاب گفته‌اند و صحت و بطلان آن ثابت و روشن نگردیده، آن را باطل ندانید.

بخاری به سند خود از ابوهریره چنین نقل کرده است:

همواره اهل کتاب، تورات را برای مسلمانان با زبان عبری می‌خواندند و با زبان عربی تفسیر می‌کردند. پس رسول خدا [(ص)] فرمود: «اهل کتاب را نه

ص:۱۱۳

تصدیق و نه تکذیب کنید و بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر شما نازل شده، ایمان آورده‌ایم»(۱)

ابوداوود، احمد، حاکم، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از ابن نمله انصاری از پدرش نقل کرده‌اند که می گوید:

هنگـامی که در محضـر رسول خـدا [(ص)] نشسـته بودم و مردی یهودی نیز نزد ایشـان بود، جنـازه‌ای را از کنار ما عبور دادنـد. او (پـدرش) گفت: «ای محمـد! آیا این جنازه سـخن می گویـد؟» حضـرت [(ص)] فرمود: «خـدا [بهتر]داناست» . یهودی گفت: «همانا سخن می گویـد» . (پس از این مـاجرا) رسـول خـدا [(ص)] فرمـود: «آنچه را اهـل کتـاب به شـما می گوینـد، نه تصـدیق کنیـد و نه تکذیب و بگویید به خدا و پیغمبرانش ایمان آوردیم. پس اگر آن مطلب باطلی بود، آن را تصدیق نکرده‌اید و اگر مطلب حقی بود، آن را تکذیب نکرده‌اید»(۲)

***

جزایری می گویـد: نتیجـهٔ دوم: اختصاص‌یـافتن اهل بیت از میان تمام مسـلمانان به علوم و معارف، خیانتی روشن است که به پیامبر [(ص)] نسبت داده می‌شود و نسبت خیانت به ایشان [(ص)] کفر است و در آن هیچ تردید و بحثی نیست.

پاسخ به جزایری: اگر پیامبر (ص) کسـی از این امّت را به علمی مخصوص گرداند، هرگز خطا و خیانت شمرده نمی‌شود. مخصوصاً اگر این کار، منافع ویژه یا عام داشـته باشد. به همین جهت پیامبر (ص) از میان اصحاب خود، تنها برای حذیفهٔ بن یمانی، نام منافقان را بازگو کرد. ازاین‌رو به حذیفه «صاحب سِرِّ رسول خدا (ص)» می گفتند.

۱- صحیح بخاری، ج۳، ص ۲۳۷ و ج ۶، ص ۲۵ و ج ۹، ص ۱۳۶.

۲- سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۶؛ المستدرک علی صحیحین، ج ۳، ص ۳۵۸؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۵۲؛ شرح السنهٔ، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص:۱۱۴

ایشان (ص) با یکی از همسران خویش نیز رازی را در میان گذاشتند و فرمودند آن را مخفی نگه دار و بازگو نکن. ولی او خیانت کرد و آن را فاش کرد. پس خداوند به ایشان (ص) خبر داد.(۱)

خداوند می‌فرماید: وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدیثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَکَ هذا قالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلیمُ الْخَبیرُ.(۲)

پیامبر (ص) هنگام وفاتشان، مطالب خاصی را با حضرت فاطمه علیها السلام در میان گذاشته‌اند. بخاری دراین‌باره روایتی را به سند خود، از عایشه آورده که می‌گوید:

فاطمه نزد پیامبر [(ص)] آمد، درحالی‌که راه رفتن او همچون راه رفتن پیامبر [(ص)] بود. پیامبر [(ص)] فرمود: «خوش آمدی دخترم!» سپس او را در طرف راست یا چپ خود نشاند. سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه فاطمه علیها السلام گریست. به او گفتم: «برای چه گریه می‌کنی؟» سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه او لبخند زد. گفتم: «تا به امروز، خوشحالی نزدیک به اندوه (بدون فاصله) ندیده بودم» . سپس از او دربارهٔ آنچه ایشان فرمود، سؤال کردم. گفت: «من چنین نیستم که راز رسول خدا [(ص)] را فاش کنم» . تا اینکه پیامبر [(ص)] رحلت فرمود و من [دوباره] از او سؤال کردم. آن‌گاه گفت: «پیامبر [(ص)] در گوشم فرمود:

۱- می‌گویند: «پیامبر ص به همسر خویش خبر داده بود که پس از ایشان ص ابوبکر و عمر خلافت را به دست می‌گیرند» . این روایت از ابن عباس نقل شده است و نیز روایت شده که پیامبر ص به همسرش خبر داده که ماریه را بر خود حرام کرده یا نوشیدن عسل را بر خود حرام نموده است؛ ر. ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۹۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۰، صص ۴۲ و ۴۳؛ الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۲۱۸.

۲- [و به‌خاطر بیاورید] هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت. تحریم: ۳

ص:۱۱۵

همانـا جبرئیـل در هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌کنـد و امسال دو بار بر من عرضه کرد و چنان می‌بینم که زمان وفاتم فرا رسیده است و تو اولین کسـی از اهـل بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی» . سـپس من گریسـتم. آن‌گاه پیامبر [(ص)] فرمود: «آیا خشنود نیستی از اینکه سرور زنان بهشت یا سرور زنان مؤمنین باشی؟ !» به همین‌جهت خندیدم.(۱)

پیامبر (ص) اموری را نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده بودند که دیگری را مخصوص به آن نگردانیده بودند؛ چنان‌که ترمذی با سند خود از جابر نقل می‌کند که می‌گوید:

رسول خـدا [(ص)] در روز طائف (غزوهٔ طائف) علی [علیه السـلام] را طلب کرد. سـپس با او به گفت‌وگو نشـست. مردم گفتند: «گفت‌وگوی ایشان با پسـر عمویش طول کشید» . رسول خدا [(ص)] فرمود: «من او را برای گفت‌وگو انتخاب نکردم، بلکه خدا او را برای گفت‌وگو برگزید»(۲)

احمد، حاکم و عده‌ای دیگر، از ام‌سلمه روایت کرده‌اند که می‌گوید:

قسم به کسـی که بدان قسم می‌خورم، علی [علیه السـلام] از تمام مردم به رسول‌خدا [(ص)] قریب‌العهدتر بود (آخرین کسـی بود که از پیامبر [(ص)] جـدا شـد) و گفت: «رسول خـدا [(ص)] در سپیـده‌دمی نزد ما بود و مرتب می‌فرمود: آیا علی [علیه السـلام] آمـد؟ فاطمه [علیها السـلام] می‌گویـد: «ایشان [(ص)] علی [علیه السـلام] را به دنبال کاری فرسـتاده بود و بعـد از مـدتی آمـد» . امّ‌سـلمه گفت: «من گمان کردم که پیامبر [(ص)] با ایشان کار خاصی دارد. لذا از اتاق بیرون آمدیم و پشت در اتاق نشستیم و من نزدیک‌ترین فرد به در اتاق بودم. پس حضرت علی [علیه السلام] خود را

۱- صحیح بخاری، ج۴، صص۲۴۷و ۲۴۸

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۹؛ ملّا علی قاری در شرح این حدیث در کتاب مرقاهٔ المفاتیح، ج ۱۰، ص ۴۷۱ می‌گوید: «یعنی من با دسـتور خدا و آنچه او خواسـته بود، از طریق نجوا به علی علیه السـلام رساندم.» ؛ طبیعی نیز گفته است: «آن مطالب از اسـرار الهی و امور غیبی بود که علی علیه السلام را خزانه‌دار آنها قرار داده است» .

ص:۱۱۶

در آغوش آن حضرت انداخت و پیامبر [(ص)] در گوش او زمزمه و نجوا می‌نمود. پس رسول خدا [(ص)] در همان روز رحلت فرمود. علی [علیه السلام] آخرین کسی است که نزد ایشان [(ص)] بود»(۱)

ابن‌سعد، ابونعیم، هیثمی و عده‌ای دیگر، از ابن‌عباس نقل کرده‌اند که می‌گفت: «ما چنان حدیث می‌کردیم که رسول خدا [(ص)] هفتاد وصیت و سفارش به حضرت علی [علیه السلام] فرمود که به کس دیگری نفرمود»(۲)

افزون بر همه مطالب ذکرشده، آیهٔ نجواست: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ(۳)که هیچ‌کس از این امّت، به جز علی علیه السلام به آن عمل نکرد. همه علما، محدثین و مفسرین که این آیه را بررسی کرده‌اند، به این حقیقت تصریح کرده‌اند.(۴)

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۰؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۸؛ در فضائل الصحابهٔ، ج ۲، ص ۶۸۶ نیز آمده است: «این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند» . ذهبی با او هم‌نظر شده است.

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.

۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید [و سخنان در گوشی بگویید] قبل از آن صدقه‌ای [در راه خدا] بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است. مجادله: ۱۲

۴- حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۴۸۲، و عده‌ای دیگر، از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید: «در کتاب خدا آیه‌ای است که [جز من] هیچ‌کس به آن عمل نکرد و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد و آن آیهٔ نجواست: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با پیامبر [ص] گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید؟ پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید. . .» . ایشان علیه السلام فرموده است: «دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر بار که می‌خواستم با رسول خدا [ص] نجوا کنم، قبل از آن، یک درهم صدقه می‌دادم. سپس آیه نسخ شد و کسی دیگر به آن عمل نکرد و این آیه نازل شد: «آیا ترسیدید که پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود، صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ . . . .» . حاکم می‌گوید: «این حدیث طبق شرط شیخین، صحیح است. ولی آن را نقل نکرده‌اند» و ذهبی نیز با او هم‌عقیده شده است؛ ر. ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۸، ص ۱۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۲۶؛ الجامع لأحکام القرآن، ج۱۷، ص ۳۰۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۲۷۰؛ الدرّالمنثور، ج ۸، ص۸۳؛ الکشاف، ج ۴، ص ۷۶.

ص:۱۱۷

علی علیه السلام نزد رسول خدا (ص) منزلتی والا داشت که هیچ‌کس دیگری دارای این مقام نبود؛ زیرا او تربیت‌شدهٔ پیامبر (ص) و داماد و پسر عموی ایشان و برادر ایمانی رسول‌خدا (ص) – به‌سبب پیمان برادری که فقط با او بست – بود و به همین جهت بود که فقط حضرت علی علیه السلام حق داشت در زمان‌هایی بر پیامبر (ص) وارد شود که در آن زمان هیچ‌کس از مردم حق واردشدن بر پیامبر (ص) را نداشتند؛ چنان‌که نسائی، احمد، ابن‌خزیمه و عده‌ای دیگر، در این‌باره روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند که می‌فرماید:

منزلتی نزد رسول خدا [(ص)] داشتم که برای هیچ‌کس نبود؛ اول سحرگاه بر او وارد می‌شدم و می‌گفتم: «سلام بر تو ای پیامبر خدا!» اگر ایشان «تنحنح» (صدای شبیه به سرفه کردن و اشاره به اینکه وارد نشوید) می‌نمود، به‌سوی خانوادهٔ خود برمی‌گشتم و در غیر این صورت، بر او داخل می‌شدم.(۱)

احمد، ابن‌خزیمه، بیهقی، طحاوی و عده‌ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

در سحرگاهان، ساعتی خاص برای واردشدن بر رسول خدا [(ص)] داشتم. اگر [در آن ساعت] در نماز می‌بود، تسبیح [را بلند]می‌فرمود و آن به معنای اجازهٔ ورود بود و اگر در نماز نبود، به من اجازهٔورود می‌داد. (۲)

سید رضی (ره) در نهج البلاغه می‌گوید که حضرت علی علیه السلام منزلت خود را نزد رسول‌خدا (ص) چنین توصیف و بیان می‌فرماید:

شما جایگاه نسبت مرا به رسول خدا (ص) در خویشاوندی نزدیک و مقام و

۱- سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵۴؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ۱۳۲؛ مرقاهٔ المفاتیح، ج ۱۰، ص ۴۷۸.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵۴؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مشکل الآثار، ج ۲، ص۳۰۶؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن‌ابی‌طالب، ص ۱۳۰.

ص:۱۱۸

منزلت، ویژه می‌دانید؛ زمانی که کودک بودم، مرا در دامن می گرفت، به سینهٔ خود می‌فشرد و در رختخوابش مرا در بغل می گرفت و بدن [مبارکش]به من می‌خورد و بوی خوش او را حس می کردم و غذا را در دهان [مبارک] می‌جوید سپس به من می‌خوراند. . . . تا جایی که فرمود: من همواره با پیامبر بودم، چونان فرزند شتر که همواره با مادر خویش است. پیامبر (ص) هر روز نشانهٔ تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. پیامبر (ص) چند ماه از سال را در غار حراء می گذراند؛ تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روزها، در هیچ خانه‌ای اسلام راه نیافت جز خانهٔرسول خدا (ص) که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌بوییدم. من، هنگامی که وحی بر پیامبر فرود می‌آمد، نالهٔ شیطان را شنیدم؛ گفتم: «ای رسول خدا این نالهٔ کیست؟» فرمود: «شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردید» و فرمود: «علی، تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی؛ جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی»(۱)

آری؛ جایگاه و موقعیت خاص حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر (ص) ، سبب شده بود که چیزهایی از ایشان (ص) بشنود و بداند که دیگران از آن بی‌خبر بودند. البته اهل سنّت نیز چنین جایگاهی را برای ابوهریره قائل هستند و بخاری در این‌باره روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده است که می گوید:

همانا مردم می گویند: ابوهریره چقدر روایت نقل کرده است! اگر به‌خاطر دو آیه درکتاب خدا نبود، هرگز حدیثی را نقل نمی کردم. سپس این دو آیه را

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲ قاصعه .

ص:۱۱۹

خوانـد إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مـا أَنْزَلْنـا مِنَ الْبَیِّناتِ. . .(۱)تـا آخر آیه. همانـا برادران مهاجر ما همواره مشـغول خریـد و فروش در بازارها بودند و برادران انصار ما نیز همواره به رسیدگی اموال خود مشغول بودند و همانا ابوهریره برای سیرکردن شکمش، همواره ملازم رسول خـدا [(ص)] بـود و [در مجالسـی] حاضـر می‌شـد که دیگران حضـور نداشـتند و چیزهـایی حفـظ می‌کرد که دیگران حفظ نمی‌کردند.(۲)

همچنین بخاری از او روایت کرده که می‌گوید: «من از رسول خدا [(ص)] دو ظرف [دو بسته از علوم] حفظ کردم؛ یکی از آنها را بیان و منتشر کردم. اما اگر دومی را بیان و منتشر کنم، گردنم بریده خواهد شد»(۳)

وقتی ابوهریره دارای چنین جایگـاه و موقعیتی نزد اهـل سـنت باشـد، پس به طریق اولی این منزلت و جایگاه برای حضـرت علی علیه السـلام پـذیرفتنی خواهد بود؛ زیرا ایشان از کودکی تا زمان وفات پیامبر (ص) همراه و یاور ایشان بود، درحالی‌که ابوهریره، بیش از سه سال، یار و صحابه پیامبر (ص) نبود.(۴)

نکته دیگر اینکه، حضرت علی علیه السلام در کسب علوم، بسیار حریص بود و همواره از رسول خدا (ص) دربارهٔ مسائل دین و دنیا سؤال می‌کرد و پیامبر (ص) نیز در آموزش ایشان علیه السـلام حریص و کوشا بود. ترمـذی روایتی حسن از عبدالله بن عمرو بن هند حبلی آورده که می‌گوید: «علی فرمود: هروقت از رسول خدا [(ص)] سؤالی می‌پرسیدم، جواب

۱- کسانی که دلایل روشن، و وسـیله هـدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعـد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم کتمان کنند، خدا آنهـا را لعنت می‌کنـد و همه لعن‌کننـدگان نیز، آنهـا را لعن می‌کننـد، مگر آنهـا که توبه و بازگشت کردنـد و [اعمال بـد خود را، با اعمال نیک] اصـلاح نمودند [و آنچه را کتمان کرده بودند، آشـکار ساختند] من توبه آنها را می‌پذیرم که من تواب و رحیمم. بقره: ۱۵۹ و ۱۶۰

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۹.

۳- همان، ص ۴۰.

۴- بخاری در ج ۴، ص ۲۳۹، روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده که می‌گوید: «سه سال در کنار رسول‌خدا ص بودم و کسی به سن من، در آن سال‌ها حریص‌تر بر حفظ حدیث نبوده است» .

ص:۱۲۰

می‌فرمود و هروقت ساکت بودم، ایشان ابتدا به سخن می‌فرمود»(۱)

ابن‌سعد نیز از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که از ایشان پرسیدند: «چگونه شما از بین اصحاب رسول خدا [(ص)] بیش از دیگران حدیث می گویید؟» وی فرمود: «من هروقت از ایشان سؤال می کردم، به من پاسخ می‌فرمود و هروقت ساکت بودم، او سخن آغاز می‌نمود»(۲)

رسول اکرم (ص) نیز از خداوند متعال خواسته بود که به حضرت علی علیه السلام گوش شنوایی برای علوم خود عطا کند. زمانی که آیهٔ وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ(۳)نازل شد، حضرت فرمود: «ای علی [علیه السلام]! از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد» . علی [علیه السلام] می‌فرماید: «بعد از آن جریان، دیگر چیزی را فراموش نمی کردم و با من نبود که چیزی را فراموش کنم»(۴)

علاوه بر این، حضرت علی علیه السلام دارای امتیازات ویژه‌ای مانند ذکاوت، هوشیاری فوق‌العاده، عقل کامل و حافظهٔ بسیار قوی بود و ازاین‌رو می‌فرمود:

به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم برای چه نازل شده و در کجا نازل شده است. همانا پروردگارم دلی بسیار فهمیده و زبانی بسیار سؤال‌کننده به من عطا فرموده است. (۵)

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۰.

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ترجمهٔ امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۵۶.

۳- و گوش‌های شنوا آن را دریابد و بفهمد. حاقه: ۱۲

۴- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۹، صص ۳۵ و ۳۶؛ الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص۴۱۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۰۷؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ الکشاف، ج ۴، ص ۱۳۴؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۲۸۲؛ تفسیر غریب القرآن که در حاشیهٔ تفسیر طبری چاپ شده، ج ۲۹، صص ۳۰ و ۳۱؛ اسباب النزول، ص ۲۹۴؛ لباب النقول فی أسباب النزول، ص ۲۱۹.

۵- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، صص ۶۷ و ۶۸؛ ترجمهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج۳، ص ۲۶.

ص:۱۲۱

بنابراین هیچ مانعی وجود ندارد که پیامبر (ص) هر علمی را که بخواهد، به حضرت علی علیه السلام اختصاص دهد. بعید نیست که حضرت علی علیه السلام آنچه را از پیامبر (ص) شنیده، در صحیفه‌ای نوشته و نام آن را «صحیفهٔ جامعه» گذاشته باشد، یا اینکه بعدها به صحیفهٔ جامعه معروف گردیده باشد. ذکر این مطلب نیز لازم است که غیر از حضرت علی علیه السلام، افراد دیگری از صحابه نیز بودند که آنچه از پیامبر (ص) می‌شنیدند، می‌نوشتند؛ مانند عبدالله بن عمرو بن عاص. بخاری در روایتی از ابوهریره چنین نقل می‌کند: «هیچ‌یک از اصحاب پیامبر [(ص)] بیش از من حدیث یاد ندارد، مگر عبدالله بن عمرو؛ زیرا او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم»(۱)

بعضی از بزرگان اهل سنّت نیز تصریح کرده‌اند که حضرت علی علیه السلام از جملهٔ کسانی است که حدیث رسول خدا (ص) را می‌نوشت و از جملهٔ آنها ابن‌صلاح است که می‌گوید:

گروه اوّل از مسلمانان (صحابه) در نوشتن حدیث پیامبر [(ص)] با هم اختلاف داشتند. بعضی از آنها نوشتن حدیث و علم را خوش نداشتند و دستور به حفظ آنها می‌دادند و بعضی، آن را اجازه می‌دادند. . . تا آنجا که می‌گوید: از جمله کسانی - که برای ما روایت شده - که نوشتن را اجازه داده، یا به آن عمل می‌کردند، حضرت علی [علیه السلام] و فرزندش حسن [علیه السلام]، عبدالله بن عمر، انس و عبدالله بن عمرو بن عاص و عدهٔ دیگری از صحابه و تابعین می‌باشند.(۲)

سیوطی می‌گوید:

گروهی، نوشتن حدیث را اجازه داده و به آن عمل می‌کردند که از آن جمله هستند: عمر، علی [علیه السلام]، فرزندش حسن [علیه السلام]، ابن عمرو، انس، جابر،

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۸.

۲- مقدمهٔ ابن صلاح، صص ۸۷ و ۸۸.

ص:۱۲۲

ابن‌عباس، ابن عمر، حسن، عطاء، سعید بن جبیر و عمر بن عبدالعزیز. عیاض نیز از بیشتر صحابه و تابعین، جواز نوشتن حدیث را حکایت کرده است.(۱)

***

جزایری می گوید: نتیجه سوم: دروغگوشمردن علی در سخن استوار و صحیحش است که می گوید: «رسول خدا به ما اهل بیت چیزی اختصاص نداده است» و دروغ‌بستن بر علی، همچون دروغ‌بستن بر غیر او حرام است و جایز نیست.

پاسخ به جزایری: قبلاً ـ نیز بیان کردیم که این روایت منقول از حضرت علی علیه السلام، متواتر نیست. با روایتی هم که فقط اهل سنّت نقل کرده باشند، دروغگوبودن حضرت لازم نمی‌آید و نمی‌توان با آن بر شیعه استدلال کرد. حتی اگر صحت این روایت و امثال آن را نیز بپذیریم، باید بگوییم ظاهر این روایات آن است که حضرت علی علیه السلام خبر داده به اینکه پیامبر اکرم (ص) به جز قرآن، ما را به مکتوب دیگری که آن را قرائت کنیم، اختصاص نداده است، مگر آن صحیفه‌ای که قبلاً بیان کردیم.

اما اینکه حضرت علی علیه السلام غیر از صحیفهٔ جامعه، نوشتهٔ دیگری نیز داشته باشد، – که بعضی از احادیث رسول خدا (ص) را در آن ثبت و ضبط کرده است – مطلب دیگری است و در روایات هم، در این باره چیزی نیامده است. ظاهر بعضی از روایات‌فقط بر این نکته دلالت دارد که از حضرت علی علیه السلام دربارهٔ اینکه آیا رسول خدا (ص) نوشتهٔ خاصی به ایشان علیه السلام اختصاص داده یا نه، سؤال شده؛ اما در این‌باره که خود ایشان علیه السلام هم از احادیث رسول خدا (ص) چیزی نوشته است، سؤالی نشده و حضرت هم در جوابشان اشاره‌ای به این مطلب نفرموده است. (چه بسا خود حضرت از رسول خدا (ص) نوشته‌های متعددی فراهم آورده و آنچه شنیده، نوشته است) .

۱- تدریب الراوی، ج ۲، ص ۶۵.

ص:۱۲۳

جزایری می گوید: نتیجهٔ چهارم: دروغ‌بستن به رسول خدا [(ص)] است، و این کار نزد خدا از بزرگ‌ترین و زشت‌ترین گناهان است. خود حضرت [(ص)] نیز فرموده است: «دروغ‌بستن بر من، مانند دروغ‌بستن بر یکی از شماها نیست؛ هرکس از روی عمد بر من دروغ ببندد، وارد آتش می‌شود» .

پاسخ به جزایری: اگر مقصود شما مطلبی است که در حدیث آمده - که رسول‌خدا (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر از علم گشوده می‌شود - و این را دروغ‌بستن بر پیامبر (ص) شمرده‌اید، باید بگوییم حرف شما باطل است؛ زیرا این حدیث در کتاب‌های خود اهل سنت نیز آمده است. متقی هندی در منتخب کنزالعمال از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که می‌فرماید: «رسول‌خدا [(ص)] به من هزار باب [از علم] آموخت، هر بابی [از آن]هزار باب [دیگر] می گشود» .

ابن عباس می گوید:

همانا علی برای مردم خطبه خواند و گفت: «ای مردم! این چه حرف بدی است که از شما به [گوش]من می‌رسد؟ به خدا قسم که هرآینه، طلحه و زبیر را می کشید و بصره را می گشایید و حتماً نیرویی [کمکی]از کوفه به تعداد ۶۵۶۰ یا ۵۶۵۰ برای شما خواهد آمد» . ابن عباس می گوید: گفتم: «جنگ نیرنگ است» . (۱)می گوید: «پس بیرون آمدم و از مردم سؤال می کردم که چند نفر هستید؟» آنها چنان‌که حضرت فرموده بود، گفتند. [با خود] گفتم: «این از آن اسراری است که رسول خدا [(ص)] به او فرموده، همانا رسول‌خدا [(ص)] هزار هزار کلمه به او آموخت که هر کلمه‌ای، هزار هزار کلمهٔ دیگر را می گشاید»(۲)

همچنین قبلاً گفتیم که حضرت علی علیه السلام ملازم همیشگی رسول خدا (ص) بود و در

۱- یعنی حضرت علی علیه السلام این حرف‌ها را زده تا دل اصحاب خود را قوی و دل دشمن را بترساند. مترجم

۲- منتخب کنز العمال چاپ‌شده در حاشیهٔ مسند احمد ، ج ۵، ص ۴۳.

ص:۱۲۴

آموختن علوم و پیروی از آن حضرت، بسیار می‌کوشید؛ پیامبر (ص) نیز در آموزش حضرت علی علیه السلام و تربیت او بسیار مشتاق و کوشا بود و هر وقت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ایشان سؤالی می‌کرد، جواب می‌فرمود و چون ساکت می‌شد، ایشان (ص) رشتهٔ سخن می‌گشود.

وقتی اهل سنّت قبول دارند که ابوهریره دو ظرف علم داشته که از رسول خدا (ص) گرفته بود و بسیاری از احادیثی را که گفته، تنها از یکی از آن ظرف‌ها بوده است، چگونه تعجب می‌کنند از اینکه حضرت علی علیه السلام هزار باب از علم داشته باشد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده شود؟ ! با اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیک‌ترین جایگاه را به رسول خدا (ص) داشته و بیش از هرکس، همراه ایشان بوده و سؤالات بسیاری را نیز از رسول خدا (ص) پرسیده و قوهٔ ادراک فوق‌العاده و حافظه‌ای قوی داشته است؛ چنان‌که به تفصیل بیان شد.

همچنین حضرت علی علیه السلام به تمام علوم قرآن تسلط داشت و می‌فرمود: «به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه می‌دانستم برای چه چیزی نازل شده و در کجا نازل شده است» .

در جایی دیگر ایشان فرمود: «دربارهٔ کتاب خدا، از من سؤال کنید؛ زیرا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه دانستم در شب نازل شده یا روز. در دشت یا در کوه» .

ابن‌مسعود نیز در این‌باره چنین می‌گوید: «همانا به حضرت علی علیه السلام علم ظاهر و باطن داده شده است» که قبلاً گذشت.(۱)

علاوه بر آنچه بیان شد، پیامبر (ص) در حدیث صحیحی می‌فرماید: «من شهر علم هستم و علی دروازهٔ آن است»(۲)

۱- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- حاکم در مستدرک آن را صحیح دانسته، ج ۳، ص ۱۲۶؛ سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۹ آن را حسن دانسته؛ همچنین ابن حجر و زرکشی و علائی، چنان‌که در فیض القدیر، ج ۳، صص ۴۶ و ۴۷ آمده است بر صحت آن تأکید نموده‌اند.

ص:۱۲۵

اما اگر منظور جزایری از این حدیث - که کتاب جامعه به املای رسول‌خداست (ص) - دروغ‌بستن بر رسول خدا (ص) است، باید گفت این مطلبی است که با جزم و یقین نمی‌توان گفت واقع نشده. ازاین‌رو، انکار آن درست نیست. روایات قبلی نیز دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (ص) با حضرت علی علیه السلام بسیار خلوت می‌کرد و آنچه را می‌خواست با او در میان می‌گذاشت و همواره حضرت علی علیه السلام از پیامبر (ص) سؤال می‌کرد و حضرت (ص) جواب می‌داد. بلکه گاهی خود حضرت (ص) سخن می‌گشود و مطالبی را به حضرت علی علیه السلام تعلیم می‌فرمود و ایشان علیه السلام هم بعضی از این احادیث را می‌نوشت.

بنابراین، هیچ بعید و عجیب نیست که پیامبر (ص) صحیفهٔ جامعه را که بیان‌کنندهٔ حلال و حرام است، بر حضرت علی علیه السلام املا کرده باشد؛ به‌خصوص که بعضی از احادیث صحیح می‌گویند: پیامبر (ص) خواست برای امّت نوشته‌ای بنگارد ولی [گروهی] مانع نوشتن آن شدند. در این‌باره، روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می‌گوید:

آن‌گاه که زمان رحلت رسول خدا [(ص)] فرا رسید، در خانهٔ ایشان مردانی بودند که عمر بن خطاب نیز در میان آنها بود. پیامبر [(ص)] فرمود: «بیایید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید» . عمر گفت: «همانا درد بر پیامبر [(ص)] غلبه کرده، حال آنکه قرآن نزد شماست؛ ما را کتاب خدا کفایت می‌کند» . دعوا و اختلاف بین اهل خانه بالا گرفت؛ عده‌ای از آنها گفتند: «بیاورید [قلم و کاغذ]، تا پیامبر [(ص)] بنویسد برای شما چیزی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» .

برخی دیگر سخن عمر را می‌گفتند و چون در محضر پیامبر [(ص)] بسیار سر و صدا کردند، رسول خدا [(ص)] فرمود: «بلند شوید (و بروید)» . عبیدالله می‌گوید: «همواره ابن عباس می‌گفت: مصیبت و تمام مصیبت، آن هنگامی

ص:۱۲۶

بود که با سر و صدا و درگیری، نگذاشتند رسول‌خدا [(ص)] آن مطلب را برای آنها بنویسد» .(۱)

مسلم نیز از ابن عباس نقل کرده که می‌گوید:

روز پنج‌شنبه و چه روز پنج‌شنبه‌ای! سپس اشکش جاری شد تا اینکه دیدم همچون دانه‌های مروارید پشت سرهم برگونهٔ او می‌غلطیدند. گفت: «رسول‌خدا [(ص)] فرمود: برایم قلم و کاغذ بیاورید [تا]بنویسم برای شما مطلبی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» . پس گفتند: «همانا رسول‌خدا (ص) هذیان می‌گوید»(۲)

نووی و عده‌ای دیگر احتمال داده‌اند که مقصود پیامبر (ص) نوشتن احکام مهم دین یا تصریح به جانشینان و خلفای بعد از خود بوده است.(۳)

با این توضیح، اگر احتمال اول(۴)درست باشد، بعید نیست که بگوییم: وقتی مانع

۱- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۱۲۱ و ۱۸۵ و ج ۶، ص ۱۱ و ج ۷، صص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ج ۹، ص ۱۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۳۲۴ - ۳۲۶؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان ، ج ۸، ص۲۰۱.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۲۲، ۲۹۳ و ۳۵۵؛ مستدرك، ج ۳، ص ۴۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۴ و ج ۵، ص ۱۸۱.

۳- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۱، ص۹۰.

۴- سخن درست آن است که پیامبر ص می‌خواست به خلافت حضرت علی علیه السلام بعد از خود تصریح نماید؛ زیرا احکام مهم دین در آن زمان، روشن شده بودند و به تحقیق، خداوند قبل از آن روز دین خود را کامل و نعمت را تمام کرده بود. همچنین تصریح بر خلفا مهم‌تر است از تکرار احکامی که روشن شده است؛ چون درگیری و گمراهی و بلا، با تصریح بر نام خلفا از میان می‌رود. به علاوه اگر بر کسی احکام مهم دین پوشیده شود، گمراه شمرده نمی‌شود، بلکه حتی اگر با علم، با آن احکام مخالفت کند، باز هم گمراه شمرده نمی‌شود؛ بلکه فاسق خواهد بود، نه بیشتر. حال اگر خواستِ پیامبر ص نوشتن احکام مهم بود، این همه درگیری و سر و صدا و تهمت هذیان‌گویی لازم نبود؛ سبب آن همه جنجال و درگیری این بود که حاضران می‌دانستند که پیامبر ص می‌خواهد نام خلفای بعد از خود را به صراحت بیان نماید. علاوه بر این، با توجه به شرایط حساس آن لحظه، چند روز قبل از وفات پیامبر ص و با شدت درد و بیماری که بر حضرت مستولی بود، مناسب این است که بگوییم ایشان ص می‌خواست جانشینی برای بعد از خود به صورت دست نوشته نیز علاوه بر غدیر خم تعیین کند، نه اینکه چند روز مانده به وفات خود، احکام مهم دین را بنویسید.

ص:۱۲۷

از نوشتن پیامبر (ص) شدند، حضرت (ص) آن مطلب را بر امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کرده و حضرت علی علیه السلام نیز آنها را نوشته و بدین ترتیب صحیفه جامعه که در بردارندهٔ کل احکام حلال و حرام دین بود، گردآوری شد و خداوند به حقایق امور داناست.

***

جزایری می گوید: نتیجهٔ پنجم: دروغ‌بستن بر فاطمه [علیها السلام] به اینکه مصحفی مخصوص به خود دارد که سه برابر قرآن است و یک حرف از قرآن هم در آن نیست.

پاسخ به جزایری: قبلاً اشاره شد که مصحف فاطمه علیها السلام، کتابی است که در آن، وقایعی که در آینده رخ می‌دهند و نام کسانی که تا روز قیامت حکومت می کنند، آمده است، که به املای جبرئیل علیه السلام و دست‌خط حضرت علی علیه السلام است. به این کتاب از آن جهت مصحف می گویند که دربردارندهٔ چند صحیفه است و در علم لُغت، به هر نوشته‌ای که چنین باشد «مصحف» می گویند؛ هرچند که قرآن یا چیزی از قرآن در آن نباشد.(۱)

شبهه

ممکن است کسی بگوید: ادعای سخن گفتن فرشتگان با غیرانبیا درست نیست. پس این ادعا نیز که فاطمه و علی علیهما السلام سخن فرشتگان، به خصوص جبرئیل علیه السلام را می‌شنیدند، درست نخواهد بود.

پاسخ شبهه

۱- جزایری چنین پنداشته که فقط به قرآن «مصحف» می گویند. مترجم

ص:۱۲۸

علمای حدیثِ اهل سنّت، احادیثی آورده‌اند که این قضیه را برای کسانی که شأن و منزلت آنها کمتر از حضرت علی و فاطمه علیهما السلام است، ثابت می‌کنند. ما آن احادیث را به چهار دسته تقسیم می‌کنیم:

دستهٔ نخست: احادیثی که دلالت می‌کنند اگر مردم [بر ایمان و عمل به شرع]استقامت کنند، بی‌شک فرشتگان با آنها دست خواهند داد. از آن جمله، روایتی است که مسلم، ترمذی، ابن ماجه، احمد، حمیدی، طیالسی، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از حنظله تمیمی اسیدی آورده‌اند که می‌گوید: «پیامبر [(ص)] فرمود: ای حنظله! اگر بتوانید چنان باشید که در پیش من هستید، بی‌شک فرشتگان در رختخواب یا در راه با شما دست خواهند داد»(۱)

در روایت دیگری، رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «اگر زمانی که از من جدا می‌شوید، چنان باشید که نزد من می‌بودید، بی‌شک فرشتگان با دست‌های خود با شما دست می‌دادند و در خانه‌های شما به دیدار شما می‌آمدند»(۲)

همچنین، سخن گفتن فرشتگان با مریم علیها السلام بر همین اساس است. خداوند متعال این جریان را در قرآن چنین بیان می‌کند:

و اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا قالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ إِنْ

۱- صحیح مسلم، ج ۴، صص ۲۱۰۶ و ۲۱۰۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۶۶. او می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است» ؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۵ و ج ۳، ص ۱۷۵ و ج ۴، صص۱۷۸ و ۳۴۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۲۸؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۱۹۱؛ شرح السنهٔ، ج ۱، ص۱۶۷؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، صص ۲۴۰ و ۲۴۱؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۴۱۵ و ۴۱۶ که این حدیث را صحیح دانسته است؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۲، صص ۹۳۱ و ۱۱۹۰؛ سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ، ج ۴، ص ۶۰۶.

۲- مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۳۳۷.

ص:۱۲۹

کُنْتَ تَقِیًّا قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا قالَتْ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَهً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَهً مِنَّا وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا.(۱)

در سوره آل‌عمران نیز می‌فرماید: وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ.(۲)

با توجه به آنچه بیان شد، آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز معاد، سزاوار است از امیرالمؤمنین علیه السلام استقامتی را که به او این شایستگی را می‌دهد تا فرشتگان در خانه‌اش با او سخن بگویند، نفی کند؟ درحالی‌که ایشان علیه السلام ولی و مولای هر زن و مرد مؤمنی است.(۳)او کسی است که هرجا رود، حق به گرد او

۱- و در این کتاب [آسمانی] مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی [بیت‌المقدس] قرار گرفت. و میان خود و آنان حجابی افکند [تا خلوتگاهش از هر منظر برای عبادت آماده باشد] در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. او [سخت ترسید و] گفت: من از شرّ تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزکاری. گفت: من فرستاده پروردگار توام [آمده‌ام] تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟ درحالی‌که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟ گفت: مطلب همین است، پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است [ما او را می‌آفرینیم تا قدرت خویش را آشکار سازیم] و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما و این امری است پایان یافته [و جای گفت‌وگو ندارد]. مریم: ۱۶ - ۲۱

۲- [و به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است. ای مریم! [به شکرانه این نعمت] برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به‌جا آور و با رکوع‌کنندگان رکوع کن. آل عمران: ۴۲ و ۴۳

۳- رسول خدا ص فرمود: «هرکس من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست» ؛ ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص۶۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۲، ۳۲۱ و ج ۴، صص ۲۸۱، ۳۹۸، ۳۷۰، ۳۷۲ و ج ۵، صص۶۶، ۳۴۷، ۴۱۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۴، ص ۲۳ و ج ۵، صص ۲۷، ۳۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۰۳ و ۱۰۶؛ کتاب السنهٔ، صص ۵۹۰ - ۵۹۶؛ سیوطی در قطف الأزهار المتناثرهٔ، ص ۲۷۷ آن را از احادیث متواتر دانسته است. همچنین، کتانی در نظم المتناثر، ص ۲۰۵ و زبیدی در لفظ اللآلئ المتناثرهٔ، ص ۲۰۵ و حافظ شمس‌الدین جزری در أسنی المطالب، ص ۵ و البانی در سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ، ج ۴، ص ۳۴۳ و عده‌ای دیگر از بزرگان اهل سنّت، این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص:۱۳۰

می‌چرخد(۱)و کسی است که برادر پیامبر (ص) در دنیا و آخرت است.(۲)او دروازهٔ شهر علم پیامبر (ص) (۳)و کسی است که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز]او را دوست می‌دارند.(۴)جایگاه او نسبت به پیامبر (ص) همچون جایگاه هارون نسبت به موسی است(۵)و به جز مؤمن [کسی]او را دوست ندارد و به جز منافق او را.

۱- حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۲۴ و ۱۲۵ از علی علیه السلام چنین آورده است: «رسول خدا [ص] فرمود: بار خدایا! حق را به همراه او علی [علیه السلام] بدار هر کجا که او برود» . حاکم می گوید: «این حدیث بر طبق شرط مسلم در قبول روایت صحیح است، ولی آن را نیاورده است» . المعجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۵۶؛ مسند ابی‌یعلی، ج ۱، ص۲۵۳.

۲- ترمذی آن را در سنن خودش، ج ۵، ص ۶۳۶ آورده و حسن دانسته است؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴، و غیر این دو، از ابن‌عمر آورده‌اند که می گوید: «رسول خدا [ص] میان اصحاب خود پیمان برادری برگزار کرد. حضرت علی [علیه السلام] با چشم گریان نزد حضرت [ص] آمد و گفت: ای رسول خدا! پیمان برادری عقد اخوت میان اصحاب و یاران خود ایجاد کردی و میان من و کسی برادری ایجاد نکردی! رسول خدا [ص] به او فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت» .

۳- حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۲۶ و ۱۲۷ آن را صحیح دانسته که از علی علیه السلام است. ایشان فرموده: «رسول‌خدا [ص] فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. پس هرکس خواهان علم باشد، از دروازه بیاید. ترمذی آن را در سنن خود، ج ۵، ص ۶۳۷ آورده است، جز اینکه می گوید، پیامبر [ص] فرموده: «من خانه حکمت. . .» . ر. ک: منابع این حدیث در الغدیر علامه امینی، ج ۶، ص ۸۱.

۴- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲۲ و ۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷۸، ۹۹، ۱۳۳، ۱۸۵، ۳۳۰ و ج ۵، صص ۳۳۳، ۳۵۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۳۸، ۱۰۹، ۴۳۷ آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم‌عقیده است. همگی از سعد و غیر او، از پیامبر ص آورده‌اند که فرموده: «حتماً بیرق پرچم را فردا به [دست]مردی می‌سپارم که خداوند پیروزی را بر دست او جاری می کند، خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز]او را دوست می‌دارند» .

۵- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱؛ مسند ترمذی، ج ۱، ص ۶۳۸ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۷۰، ۱۷۳- ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵ و ۳۳۰ و ج ۳، صص ۳۲، ۳۳۸ و ج ۶، صص ۳۶۹، ۴۳۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او هم‌عقیده گشته؛ مسند ابوداوود طیالسی، ص ۲۹؛ همگی از سعد و غیر او چنین آورده‌اند: «پیامبر ص به علی علیه السلام فرمود: آیا خرسند نمی‌شوی که جایگاه تو به من، به مانند جایگاه هارون از موسی باشد، به‌جز اینکه پیامبری بعد از من نیست

ص:۱۳۱

دشمن ندارد.(۱)

آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز جزا، سزاوار است از فاطمه زهرا علیها السلام چنین شایستگی‌ای را نفی کند؟ ! درحالی که او سرور زنـان دو جهان و سـرور زنان اهل بهشت است.(۲)او جگرگوشـهٔ پیـامبر (ص) است و آنچه او را بیازارد، سـبب آزار پیامبر (ص) نیز می‌شود.(۳)فاطمه علیها السـلام، کسـی است که خداوند راضـی می‌شود به‌سـبب رضای او و غضب می‌کند به‌سبب غضب او؟(۴)

دستهٔ دوم: روایاتی که بیانگر شـنیده‌شدن کلام فرشـتگان توسط بعضـی از صحابهٔ پیامبر (ص) هستند. از آن جمله، روایتی است که احمد از حذیفهٔ بن یمان چنین نقل

۱- صحیح مسلم، ج ۱، صص ۸۴، ۹۵، ۲۶۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶۴۳ و ۶۵۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۰؛ سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ، ج ۴، ص ۲۹۸؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵؛ صحیح سنن نسائی ج ۳، ص ۱۰۳۳

۲- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲۵، ۳۶ و ۲۴۷ و ج ۸، ص ۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۰۴ – ۱۹۰۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰؛ سـنن ابن ماجه، ج۱، ص ۵۱۸؛ صـحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ سنن طیالسی، ص۱۹۶؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۵۱، ۱۵۶ آن را صحیح شمرده و ذهبی نیز با او موافق است؛ الطبقات الکبری، ج۸، ص ۲۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۱ و ج ۶، ص ۲۸۲؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، صص۳۹ و ۴۲؛ مشکل الآثار، ج۱، صص۴۸ و ۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱؛ دُرّالسحابهٔ، صص ۲۷۴ و ۲۷۶؛ شرح السـنهٔ، ج ۱، ص ۱۶۰ کـه می‌گویـد: «بر صـحت این حـدیث اتفـاق نظر است» ؛ مشکاهٔ المصابیـح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ فضائل الصحابهٔ، ج ۲، ص ۶۳.

۳- صـحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۶و ج ۷، ص ۴۷؛ صـحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۰۲ – ۱۹۰۴؛ سـنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۲۲۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶۹۸ و ۶۹۹، آن دو را صـحیح شـمرده است؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۴۳؛ صـحیح سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۳۹۱؛ مسند احمد، ج ۴، صص ۲۲۳، ۲۳۶، ۳۲۸ و ۳۳۲؛ مستدرک، ج ۳، صص۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹؛ مشکاهٔ المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۲؛ فضائل الصحابهٔ، ج ۲، صص ۷۵۵ و ۷۵۶، ۷۶۵؛ السنن الکبری، ج۱۰، ص۲۰۱؛ شرح السنهٔ، ج ۱۴، صص ۱۵۸ و ۱۵۹ و می‌گوید: «بر صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد» .

۴- المستدرک، ج۳، ص ۱۵۴ می‌گوید: «این حدیث صـحیح است» ؛ مجمع‌الزوائد، ج۹، ص ۲۰۳ می‌گویـد: «طبرانی آن را روایت کرده و اِسنادش حسن است» ؛ درّالسحابهٔ، ص ۲۷۷.

ص:۱۳۲

می کند:

به خدمت پیامبر (ص) رسیدم و عرض کردم: هنگامی که مشغول نماز بودم، شنیدم کسی می گوید:

«اللهم لک الحمـد کلّه، و لک الملک کلّه، بیـدک الخیر کلّه، إلیک یرجع الأمر کلّه، علانیته و سرّه، فأهل أن تُحمد، إنّک علی کلّ شیء قـدیر، اللّهم اغفرلی جمیع مـا مضـی من ذنبی، واعصـمنی فیمـا بقی من عمری، و ارزقنی عملاً ـ زکیـاً ترضـی به عنّی» .(۱)پیامبر (ص) فرمود: «آن فرشته‌ای بوده که آمده حمد و ستایش پروردگارت را به تو یاد دهد» .(۲)

دستهٔ سوم: روایاتی که دلالت بر دیدن جبرئیل علیه السلام توسط تعدادی از صحابهٔ پیامبر (ص) دارند؛ مانند روایتی که مسلم – لفظ روایت از اوست – ترمذی، ابوداوود، نسائی، ابن ماجه، احمد و عده‌ای دیگر، از ابوهریره نقل می کنند:

روزی رسول خدا [(ص)] میان مردم [نشسته]بود. مردی به خدمت او آمد و گفت: «ای رسول خدا [(ص)]! ایمان چیست؟» ایشان فرمود: «اینکه ایمان داشـته باشی به خدا و فرشتگانش و کتابش و لقائش و پیامبرانش و ایمان داشته باشی به برانگیخته‌شدنی دیگر» . گفت: «ای رسول خدا [(ص)]! اسـلام چیست؟» فرمود: «اسـلام آن است که خدا را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی و نماز واجـب را برپـا داری و زکـات واجـب را بـپردازی و مـاه رمضـان را روزه بـداری» . عرض کرد: «ای رسـول خـدا [(ص)]! احسـان چیست؟» فرمود: «اینکه خدا را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، پس

۱- بارخـدایا! تمـام سـتایش‌ها از برای توست، و تمـام پادشاهی‌هـا برای توست؛ همه خیرهـا به دست توست؛ بازگشت همه کارها به سوی توست، چه آشـکار باشـند و چه پنهان؛ پس تو شایسـته ستایشی و همانا تو بر هر چیزی توانایی، بار خدایا! همه گناهان گذشتهٔ مرا بیامرز و مرا در باقیمانده عمرم مراقبت فرما و عمل خالص و نیکو، روزی‌ام کن که به‌سبب آن از من خشنود گردی.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۶.

ص:۱۳۳

همانـا او تـو را می‌بینـد. . .» تـا آنجـا که می‌گویـد: «سـپس آن مرد برگشت» . رسـول خـدا [(ص)] فرمـود: «آن مرد را به‌سـوی من برگردانید» . پس دنبال کردند تا او را برگردانند، ولی کسـی را ندیدند. آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: «او جبرئیل علیه السـلام بود که آمده بود به مردم دینشان را آموزش دهد»(۱)

گفته می‌شود که عایشه نیز جبرئیل علیه السلام را دیده است. ابن سعد روایتی از عایشه نقل می‌کند که می‌گوید:

به‌درستی که جبرئیل علیه السـلام را بر درِ اتاقم سوار بر اسب دیـدم و رسول خـدا [(ص)] با او گفت‌وگو می‌کرد. وقتی وارد شدم، گفتم: «ای رسـول خـدا! شخصـی را دیـدم که بـا وی گفت‌وگـو می‌کردی، او که بـود؟» فرمود: «آیـا تو او را دیـدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «او را شبیه به چه کسـی یـافتی؟» گفتم: «به دحیـهٔ کلبی» . فرمود: «به‌درستی که تو خیر [و سـعادت] زیـادی دیـدی، او جبرئیل بود. . .»(۲)

احمد از عایشه نقل کرده که می‌گوید:

ای رسول خدا! تو را دیدم درحالی‌که ایستاده بودی و با دحیهٔ کلبی صحبت می‌کردی. فرمود: «تو او را دیدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «همانـا او جبرئیـل علیـه السـلام است و او بـه تـو سـلام می‌رسانـد» . گفتـم: «بر او سـلام و رحمـت خـدا بـاد. خداونـد بـه او جزای زیارت‌کننده و واردشونده را دهد؛ چه دوست و واردشوندهٔ خوبی است»(۳)

از جمله کسانی که جبرئیل علیه السلام را دیده است، عبدالله بن عباس است. در روایتی،

۱- صحیح مسلم، ج ۱، صص ۳۶ - ۴۰؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۲۲۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶؛ سنن ابن ماجه، ج۱، صص ۲۴ و ۲۵؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۷ و ۲۸، ۵۲ و ۵۳.

۲- الطبقات الکبری، ج ۸، صص ۶۷ و ۶۸.

۳- مسند احمد، ج ۶، صص ۷۴ و ۷۵، ۱۴۸.

ص:۱۳۴

احمد از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

به همراه پدرم خدمت رسول خدا [(ص)] بودیم و نزد او مردی بود که با او نجوا می‌کرد و گویی پیامبر [(ص)] از پدرم روی‌گردان بود. از نزد ایشان بیرون آمدیم و پدرم به من گفت: «ای فرزندم آیا ندیدی؟ ! گویا پسرعموی تو از من روی‌گردان بود؟» گفتم: «ای پدر! همانا نزد ایشان مردی بود که با او نجوا می‌کرد» . ابن عباس می‌گوید: «نزد پیامبر [(ص)] برگشتیم؛ پدرم گفت: ای رسول خدا! به عبدالله چنین و چنان گفتم. پس او به من خبر داد که مردی نزدتان بود که با شما نجوا می‌کرد. آیا کسی نزد شما بود؟» رسول خدا [(ص)] فرمود: «ای عبدالله! آیا تو او را دیدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «همانا او جبرئیل است؛ او کسی است که مرا از شما بازداشته بود»(۱)

از دیگر افرادی که جبرئیل را دیده است، محمدبن‌مسلمه است. ذهبی از وی چنین روایت می‌کند:

در حال رفتن بودم که ناگهان رسول خدا [(ص)] را بر کوه صفا دیدم درحالی‌که دستش را در دست مردی گذاشته بود. آن‌گاه رفتم. حضرت فرمود: «چه چیزی مانع از سلام‌کردن تو شد؟» گفتم: «ای رسول خدا [(ص)]! با این مرد رفتاری داشتی که با هیچ‌کس چنین رفتاری نداشتی. پس من خوش نداشتم که سخنت را قطع کنم. ای رسول خدا! او چه کسی بود؟» فرمود: «جبرئیل» . آن‌گاه به من فرمود: «این محمد بن مسلمه سلام نکرد، اما اگر سلام می‌کرد، سلامش را پاسخ می‌دادیم»(۲)

از دیگر رؤیت‌کنندگان، حارثهٔ بن نعمان است. او طبق روایتی که ابن سعد در

۱- مسند احمد، ج ۱، صص ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۲.

۲- سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷۰.

ص:۱۳۵

طبقات و هیثمی در مجمع‌الزوائد از وی نقل کرده‌اند، می گوید:

دو بـار در عمرم جبرئیـل را دیـدم. روزی در «صَوْرَین» هنگـامی که رسول‌خـدا [(ص)] برای [جنـگ بـا] بنی‌قریظه بیرون آمـد، که (جبرئیـل) به صورت دحیه از کنـار مـا گـذشت و به مـا دسـتور پوشـیدن سـلاح داد و روزی در محـل جنازه‌هـا هنگامی که از حنین برگشتیم.(۱)

احمد نیز از او نقل می کند که می گوید:

درحـالی که رسول خـدا [(ص)] بـا جبرئیل در سایبان نشسـته بودنـد، از کنارشان گذشـتم و بر ایشان سـلام کردم و رد شـدم. وقتی برگشـتم و پیـامبر [(ص)] هم از آنجـا برخاست، فرمود: «آیا کسـی را که با من بود، دیـدی؟» گفتم: «بله» . فرمود: «همانا او جبرئیل علیه السلام است و جواب سلام تو را داد»(۲)

دسـتهٔ چهارم: روایاتی که بیانگر سـلام و مصافحه‌کردن فرشـتگان بر بعضـی از اصحاب پیامبر (ص) هستند؛ به‌طوری‌که آنها آشکارا فرشتگان را می‌دیدند. در روایتی مسلم از عمران بن حصین - در ضمن حدیثی - می گوید:

به‌درستی که [فرشـته] بر من سـلام می‌داد تا اینکه [برای درمان بیماری] داغ نهادم. پس رها شـدم [و بر من سـلام نمی کرد] پس داغ نهادن را ترک کردم. پس او (فرشته) برگشت.(۳)

ابن سـعد نیز از قتاده چنین نقل می کند: «همواره فرشتگان با عمران بن حصین مصافحه می کردند تا اینکه داغ نهاد. پس، از او دوری جستند»(۴)

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۸۸.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳۳؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۳ می گوید: «احمد و طبرانی آن را نقل کردند و رجال سـند صحیح است» .

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۹.

۴- الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

ص:۱۳۶

ذهبی در شرح احوال عمران بن حصین می‌نویسد:

او از کسانی بود که فرشتگان بر وی سلام می‌کردند. . . و نیز می‌گوید: وی دچار بیماری ناصور(۱)شد. پس‌به‌خاطر آن داغ نهاد و گفت: داغ نهادیم. پس موفق نشدیم و [آنچه می‌خواستیم] به دست نیاوردیم و برای ما روایت شده: هنگامی که او داغ نهاد، برای مدتی سلام‌کردن [فرشته‌ها] بر او قطع شد. سپس سلام کردن به او برگشت(۲)

ابن حجر هم در این‌باره می گوید: «قبل از اینکه داغ بنهد، فرشتگان با او مصافحه می کردند» (۳)

نووی نیز می گوید: «فرشتگان بر او سلام می کردند و آنها را آشکارا می‌دید؛ چنان‌که در صحیح مسلم به آن تصریح شده است»(۴)

ابن عبدالبرّ گفته که اهل بصره دربارهٔ او می گویند: «او فرشتگان نگهبان را می‌دیده و آنها با او سخن می گفتند، تا اینکه داغ نهاد»(۵)

و موارد بی‌شمار دیگری که نیازی به آوردن همه آنها نیست.(۶)

نتیجهٔ تمام آنچه بیان شد، این است که شنیدن سخن فرشتگان یا جبرئیل علیه السلام، توسط امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام، ممکن است و چنین چیزی از آن دو بزرگوار بعید (و دور از ذهن) نیست؛ به خصوص، بعد از نقل روایات زیادی که بیانگر سلام و

۱- دمل‌های چرکینی که در اطراف مقعد پدید می‌آید. مترجم

۲- تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، صص ۲۹ و۳۰.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۱۲.

۴- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ص ۳۶.

۵- الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۲.

۶- ر. ك: سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۷؛ مستدرک، ج ۳، ص ۴۷۲؛ اسدالغابه، ج ۴، ص۱۳۸؛ الاصابه، ج ۳، صص ۲۶ و ۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، صص ۵۰۸، ۵۱۰ و ۵۱۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، صص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۸، ص ۶۲.

ص:۱۳۷

مصافحه‌کردن و سخن گفتن فرشتگان با کسانی است که شأن و منزلت آنها به مراتب از این دو بزرگوار کمتر است. جرئت بر انکار سخن‌گفتن فرشتگان با حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام خطایی آشکار و روشن است و جایز نیست؛ زیرا توهینی واضح به عترت پاک پیامبر (ص) است که از آن، به خدا پناه می‌بریم.

***

جزایری می‌گوید: نتیجه ششم: صاحب این عقیده - درحالی‌که دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند- نمی‌تواند مسلمان باشد یا از جماعت مسلمان شمرده شود.

پاسخ به جزایری: به نظر می‌رسد این کلام جزایری (او دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند) اشاره دارد به این اعتقاد که نزد اهل‌بیت علیهم السلام، کتاب جامعه، جفر و مصحف فاطمه علیها السلام وجود دارد.

به هر حال، حکم به کفر و خروج از جماعت مسلمین برای کسی که با دلایل صحیح چنین عقیده‌ای داشته باشد، جایز نیست؛ زیرا حتی اگر با مسامحه بُطلان چنین اعتقادی را بپذیریم، باز برای کسی که از روی شبهه چنین عقیده‌ای را قبول کند، مستلزم تکفیر و حتی تفسیق نمی‌شود؛ چون او ضروری دین را منکر نشده است. بلکه حتی اگر از روی شبهه، منکر ضرورتی از دین شود، حکم به تکفیر آن درست نیست؛ چه رسد به اینکه غیرضروری دین را منکر شود.

روشن است که اعتقاد به وجود چنین کتاب‌هایی نزد اهل بیت علیهم السلام، موجب انکار ضرورتی از دین نمی‌شود. بلکه در انکار این مطلب، احتمال هلاکت نیز وجود دارد؛ زیرا ممکن است منکر چیزی شده باشیم که ثابت و صحیح است و با این کار خدشه‌ای در مقام و منزلت اهل‌بیت علیهم السلام وارد کنیم که خداوند به منت و کرمش ما را از آن باز دارد. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به احادیثی که قبلاً دربارهٔ نهی از رد آنچه اهل

ص:۱۳۸

کتاب می گویند، اشاره شد.

باید گفت، خروج چنین فردی که معتقد است اهل بیت علیهم السلام چنین کتاب‌هایی دارند، از دایرهٔ اسلام و مسلمانان، آن هم به دلیل اینکه او دارای علوم و معارف و هدایتی است که دیگر مسلمانان چیزی از آن ندارند، باطل و بی‌اساس است؛ چون معنای چنین اعتقادی، این نیست که فقط شیعه آن کتاب‌ها را دارد و با آنها به هدایتی دست یافته که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. البته اگر چنین چیزی را هم بپذیریم، باز اشکالی ندارد؛ چون در این صورت شیعهٔ امامیه از عترت پاک پیامبر (ص) پیروی کرده و از هدایت آنها بهره‌مند گشته و از علوم و معارف آنها کسب فیض نموده و مطیع فرمان رسول‌خدا (ص) بوده است که می‌فرماید:

من دو چیز گرانبها را میان شما می گذارم، اگر به آنها تمسک جویید هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید، که یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت و اهل بیتم. آگاه باشید که آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.(۱)

علاوه بر این، فرقهٔ ناجیه باید مجهز به معارف و علومی باشد که دیگر طوایف مسلمانان از آن بی‌بهره‌اند. وگرنه لازم می‌آمد که تمام فرق مسلمان، اهل نجات باشند که این سخنی بی‌دلیل و باطل است.

***

جزایری می گوید: نتیجهٔ هفتم: آخرین مطلب اینکه آیا نسبت‌دادن این بیهوده‌گویی‌های پوچ و بی‌اساس و دروغگویی بی‌پایه به اسلام - دینی که غیر از او دینی پذیرفته نیست - درست است؟ وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی

۱- منابع این حدیث قبلاً به‌طور مفصل ذکر شد.

ص:۱۳۹

الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ.(۱)

پاسخ به جزایری: در مباحث قبل به‌طور کامل بیان شد که آنچه جزایری انکار می‌کند و به‌سبب آن، شیعه را به باد تمسخر می‌گیرد، هیچ مشکلی ندارد و احادیث صحیحی که در کتب اهل سنّت آمده، آن مطالب را تأیید می‌کنند؛ با اینکه مانند آن مطالب و بیشتر از آنها در کتب خود اهل سنّت آمده است. آنچه او (برای حدیث کافی در حقیقت چهارم) بیان کرده است، لازمه نیستند و در واقع، خیال‌های باطل و گمان‌های فاسدی هستند که جزایری بر این حدیث بار کرده است. انگیزهٔ او از بیان این مطالب، تکفیر شیعه است و در این راستا به هر چیزی که بتوان آن را دست‌آویز قرار داد، هرچند باطل و بی‌اساس، چنگ می‌زند. بنابراین، کدام حرف بیهوده و دروغ در این حدیث وجود دارد؟ !

این جماعت (وهابیت) ، هر فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام را، بیهوده‌گویی و دروغی بی‌ارزش شمرده و هر فضیلتی برای غیر ایشان را، از آنِ اسلام محسوب کرده‌اند که خداوند غیر آن را قبول نمی‌کند. کلام جزایری در اینجا نیز بر همین اساس است؛ ازاین‌رو گفتن چنین مطالبی از وی و هم‌فکرانش مورد تعجب نخواهد بود، والله المستعان و إلیه المشتکی، و إنّا لله و إنّا إلیه راجعون.(۲)

۱- هرکس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق] آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است. آل عمران: ۸۵

۲- و خداوند یاور [ما]و به سوی او دادخواهی [ماست]و ما از خداییم و ما به سوی او بازمی‌گردیم.

ص:۱۴۰

ص:۱۴۱

کشف حقیقت پنجم

اشاره

ص:۱۴۲

ص:۱۴۳

حقیقت پنجم:

پرداختن تاوان شیعه توسط امام موسی کاظم علیه السلام

ابوبکر جزایری می‌نویسد: اعتقاد به اینکه موسی کاظم با جان خود، تاوان شیعه را پرداخته است! صاحب کافی این حقیقت را چنین بیان می کند: ابوالحسن موسی کاظم - امام هفتم از امامان شیعه دوازده‌امامی - فرمود: «خدای عزّوجلّ بر شیعه خشمگین شد. پس مرا مخیر کرد بین اینکه بلایش را به جان بخرم یا بر شیعیان عذاب نازل شود و من با خریدن بلا برای خودم، عذاب را از شیعه دفع کردم.

پاسخ به جزایری: این حدیث را کلینی (ره) از علی بن ابراهیم، از محمدبن‌عیسی، از بعضی از اصحاب، از ابی‌الحسن موسی علیه السلام روایت کرده است و از جهت سند ضعیف است؛ چون به دلیل ناشناخته بودن بعضی از راویان، مرسل است.

***

جزایری می گوید: ای شیعه! بعد از اینکه بر تو واجب کردند به این روایت ایمان آورده و معنای آن را تصدیق کنی، اکنون می‌پرسیم معنای این حکایتی که تو باید به آن اعتقاد داشته باشی، چیست؟ آیا این نیست که موسی کاظم (ره) برای پرداخت تاوان

ص:۱۴۴

پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بیامرزد و بدون حساب وارد بهشت کند؟

پاسخ به جزایری: با توجه به اینکه سند این حدیث ضعیف است، عمل به آن و اعتقاد به معنا و مضمونش درست نیست؛ زیرا مسائل اعتقادی با حدیث صحیح هم ثابت نمی‌شوند تا چه رسد به حدیث ضعیف؛ [بلکه در اثبات مسائل اعتقادی، علم و یقین لازم است]. بنابراین، سخن جزایری - که اعتقاد به مضمون این حدیث بر شیعه لازم و ایمان به آن واجب است - گمانی باطل و بدون دلیل است. در مباحث قبلی نیز گفته شد که صِرفِ بودن روایتی در کتاب کافی، دلیل بر اعتقاد شیعه به مضمون آن روایت نیست.

حال باید پرسید، برداشتی که جزایری از این حدیث دارد - که موسی کاظم علیه السلام برای پرداخت تاوان پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بیامرزد و بدون حساب وارد بهشت کنداز کجای حدیث فهمیده می‌شود؟ ظاهر حدیث اگرچه دلالت دارد بر اینکه امام کاظم علیه السلام با فداکردن جان خود، شیعه را از کشته‌شدن در دنیا حفظ کرده است، اما اینکه امام علیه السلام با این کار، تاوان شیعه را پرداخته تا گناهان آنها بخشیده شده و بدون حساب وارد بهشت شوند، به هیچ وجه از حدیث فهمیده نمی‌شود. ازاین‌رو برای اینکه افرادی مانند جزایری، توهمات خودشان را در قالب معنای حدیث ارائه نکنند، به توضیح آن می‌پردازیم.

این گفتهٔ امام علیه السلام که «خداوند بر شیعه خشمگین شد» ، بدین معناست که خداوند بر گروهی از شیعیان زمان امام علیه السلام به‌سبب کارهایی که از آنها سر زد، خشمگین شد.

علامه مجلسی (ره) می گوید: «بر شیعه خشم کرد» یا به این دلیل است که شیعیان تقیه را ترک کردند و مسئلهٔ امامت امام موسی کاظم علیه السلام را فاش نمودند. در نتیجه، امر مردد شد بین اینکه هارون‌الرشید شیعیان را قلع و قمع کند یا امام موسی بن جعفر علیه السلام زندانی شده و در زندان به قتل برسد. امام علیه السلام نیز برای حفظ جان شیعه دعا کرد و بلا را به

ص:۱۴۵

جان خود خرید؛ یا به این سبب که شیعیان در فرمان‌برداری از دستورات امام علیه السلام خلوص نیت نداشتند؛ خداوند هم امام علیه السلام را مخیر کرد بین این که ضد هارون‌الرشید قیام کند که نتیجه‌اش کشته‌شدن شیعیان آن حضرت بود، یا خود گرفتار بلا شود تا قضیه آن‌چنان‌که باید، پایان پذیرد.

این روایت بدین‌صورت نیز معنا شده است: «خداوند مرا میان آماده‌شدن برای مرگ یا راضی‌شدن به هلاکت شیعه، مخیر کرد. پس به خدا قسم با جانم آنها را حفظ کردم؛ یعنی مرگ خود را برگزیدم» .

همچنین در معنایش گفته شده: «خداوند مرا میان ارادهٔ مرگ خود یا مرگ آنها مخیر کرد تا میان من و آنها جدایی حاصل شود و من از روی دلسوزی برای آنها، مرگ را برای خود برگزیدم»(۱)

بنابراین معنای حدیث این می‌شود که، خداوند سبحان بر بعضی از شیعیان به‌سبب کارهای زشتی که از آنها سر زده بود، خشم گرفت. در اینجا امر دایر شد میان کشته‌شدن امام کاظم علیه السلام و هلاکت شیعه. آن‌گاه امام علیه السلام کشته‌شدن خود را برگزید و شیعه را با جان خویش حفظ کرد و آنها از این راه، از بلا و کشته‌شدن نجات یافتند.

***

جزایری می‌گوید: ای شیعه، که خداوند توفیق دهد من و شما را بر انجام آنچه دوست می‌دارد و رضایش در آن است! نیک بنگر در این دروغ و عنوان دیگری برای آن، جز دروغ نمی‌نهم(۲)؛ زیرا از حقیقت و درستی بسیار دور است و نیک بنگر تا بدانی که این دروغ چنان است که معتقد به آن را، به اموری بزرگ و مهم پایبند می‌کند؛ درحالی‌که هیچ‌گاه نخواهی پذیرفت - با اینکه خدا، پروردگارت و اسلام، دینت و

۱- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲- جزایری در این سخن، راست می‌گوید؛ زیرا او در کتابچهٔ خود، ضد شیعه چیزی جز دروغ نگفته است.

ص:۱۴۶

محمد [(ص)]، پیامبرت باشد، - هر یک از آنها را به تو و یا تو را به آنها نسبت دهند.

پاسخ به جزایری: نمی‌توان شیعه را به مضمون حدیث ضعیف پایبند کرد و با آن در مقابل شیعه استدلال کرد.

به علاوه، اگر صحت این حدیث را هم بپذیریم، باز معنای آن، چیزی نیست که عقل ما آن را نپذیرد. همچنین هیچ‌یک از لوازم فاسد و باطلی که جزایری بیان کرده، به دنبال آن نمی‌آید؛ زیرا می‌توانیم حدیث را به گونه‌ای صحیح بیان کنیم که با متن و کلمات حدیث نیز هماهنگ باشد - که ان‌شاءالله بیان آنها به زودی خواهد آمد-.

***

سپس جزایری اموری را به‌عنوان لوازم اعتقاد به مضمون این حدیث بیان می‌کند و هریک از شیعیان امامیه را معتقد به آنها می‌داند که عبارت‌اند از:

لازمهٔ اوّل: دروغ‌بستن بر خدای عزّوجلّ؛ چون خداوند متعال به‌سوی موسی کاظم وحی فرستاده که بر شیعه خشمناک است و ایشان را میان گرفتن جانش یا جان شیعیانش مخیر نموده است. او نیز با نثار جانش تاوان آنها را پرداخته است. سوگند به خدا که اینها دروغ‌بستن بر خدای عزّوجل است و خدا می‌فرماید: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللهِ کَذِباً.(۱)

پاسخ به جزایری: این حدیث هیچ دلالتی ندارد بر اینکه خداوند به امام کاظم علیه السلام وحی کرده که بر شیعه خشمناک است و ایشان را میان گرفتن جانش یا جان شیعه مخیر نموده است؛ زیرا امام علیه السلام نفرموده است که همانا خدای عزّوجلّ آن مطلب را به من وحی کرده است. پس حدیث فقط دلالت دارد که امام علیه السلام، علم به غضب خدای سبحان بر شیعه پیدا کرده است. اما اینکه امام علیه السلام چگونه آن را فهمیده، مطلب دیگری است که حدیث بدان نپرداخته و دربارهٔ آن دو احتمال وجود دارد:

۱- چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته. . . انعام: ۲۱

ص:۱۴۷

احتمال اوّل: امام علیه السلام آن را از راه الهام فهمیده باشد. وقوع الهام در بین مسلمانان نه تنها ممکن است، بلکه اهل سنّت وقوعش را برای تعدادی از مردم، از جمله عمر بن خطاب ثابت کرده‌اند.

آنها برای اثبات الهام بر خصوصِ عمر بن خطاب، به روایتی استدلال کرده‌اند که آن را بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، حاکم، ابن حبان، طیالسی، طحاوی و عده‌ای دیگر، از ابوهریره چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر [(ص)] فرمود: در امّت‌های قبل از شما الهام‌شوندگان (محدَّثون) بودند؛ اگر در امّت من کسی چنین باشد، همانا او عمر است» (۱)

ابن حجر می گوید:

«محدَّثون» جمع محدَّث است و در تأویل آن اختلاف شده است؛ عده‌ای گفته‌اند: «مراد، الهام‌شونده است» . بیشتر علما همین نظر را دارند. عده‌ای نیز می گویند: «محدَّث، مردی است که حدس درستی دارد؛ او کسی است که از عالم بالاـ مطلبی بر دلش فرود می آید؛ مانند فردی که دیگری به او چیزی بگوید»(۲)

در جای دیگری نیز ابن حجر گفته است:

سراسر وجود آنها (محدَّثین) را رحمت فراگرفته است و فراوانی آنها پس از روزگار رسول خدا [(ص)] و صحابه، از زیادتی شرافت این امت است که چنین کسانی در میان آنها هستند. چه بسا حکمت فراوانی چنین افرادی در میان این امّت، برابرکردن با فراوانی انبیا در بین بنی‌اسرائیل باشد و چون این امّت از

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۹ و ج ۶، ص ۵۵؛ مستدرک، ج ۳، ص ۸۶؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان ، ج ۹، ص ۲۱؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۳۰۸؛ مشکل الآثار، ج ۲، ص ۲۵۶؛ فضائل الصحابه، ج ۱، صص ۳۵۴ و ۳۵۵، ۳۶۱ و ۳۶۲؛ درّ السحابهٔ، ص ۱۶۱؛ مشکاهٔ المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۰۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۹.

ص:۱۴۸

فراوانی انبیا محروم گشته‌اند - چون پیامبر این امّت، خاتم الانبیاء است - در عوض الهام‌شوندگان فراوانی به این امّت ارزانی شده است.(۱)

بر این اساس، چرا امام کاظم علیه السلام یکی از الهام‌شوندگان فراوانی نباشد که در این امّت وجود دارند؛ زیرا او از ائمهٔ مسلمانان و بزرگان دین است و کلمات اهل سنّت دربارهٔ ایشان نمایانگر بزرگی و جایگاه والای اوست. در اینجا به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم:

ابن حجر می‌گوید: «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی، ابوالحسن هاشمی، معروف به کاظم، بسیار راستگو و عابد بود»(۲)همچنین می‌گوید: «خصال نیکش بسیار است»(۳)

ابوحاتم می‌گوید: «او ثقه و بسیار راستگو است و امامی است از ائمهٔ مسلمین»(۴)

ذهبی می‌گوید: «او درستکار، عابد، بسیار بخشنده، بردبار و دارای مقامی والا بود»(۵)و در کلامی دیگر می‌گوید: «به‌درستی که موسی از بهترین حکما و از بندگان پرهیزکار خدا بود. بارگاه ایشان در بغداد معروف است»(۶)همچنین می‌گوید:

باشکوه‌ترین و شریف‌ترین خاندان جعفر، فرزندش موسی کاظم است؛ رهبر، الگو و مِهتر، حضرت ابوالحسن علوی، پدر امام علی بن موسی الرضاست که از اهالی مدینه بود. ولی در بغداد سکونت گزید.(۷)

همچنین ذهبی می‌گوید:

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۴۰.

۲- تقریب التهذیب، ص ۵۵۰.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

۴- الجرح و التعدیل، ج ۸، ص ۱۳۹.

۵- العبر فی خبر من غبر، ج ۱، ص ۲۲۲.

۶- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۰۲.

۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۰.

ص:۱۴۹

اصحاب ما روایت کرده‌اند که ایشان وارد مسجد رسول خدا [(ص)] شد و در اوّل شب به سجده رفت و از او شنیدند که در حال سجده می گفت: «عظُم الذنب عندی، فلیحسن العفو من عندك، یا أهل التقوی و یا أهل المغفرة» و آن‌قدر آن را تکرار کرد که صبح شد. وی سخاوتمند و کریم بود. به او خبر رسید که شخصی در پی آزار شماست؛ ایشان کیسه‌ای با هزار دینار برای آن مرد فرستاد.(۱)

یحیی بن حسن بن جعفر، که نسب‌شناس است، می گوید: «به‌سبب عبادت‌های زیادش به او عبد صالح می گفتند»(۲)

ابن جوزی نیز می گوید:

به‌سبب عبادت‌ها و شب‌زنده‌داری‌های وی، به او «عبد صالح» می گفتند. او کریم و بردبار بود؛ هرگاه به او خبر می‌رسید که مردی در پی آزار وی است، برای او مالی می‌فرستاد.(۳)

ابن کثیر می گوید: «او بسیار اهل عبادت و جوانمرد بود؛ اگر به او خبر می‌رسید که کسی در پی آزار وی است، برای او طلا و هدیه می‌فرستاد»(۴)

ابن تیمیه می گوید: «موسی بن جعفر در عبادت و پرستش خدا مشهور بود»(۵)

سویدی می گوید:

او امام و رهبری بلندمرتبه است؛ بسیار اهل خیر و نیکی و شب‌زنده‌داری بود. روزها را روزه می گرفت و به‌سبب گذشتِ بسیار از کسانی که در حق او ستم

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

۳- صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

۵- منهاج السنة النبویة، ج ۲، ص ۱۲۴.

ص:۱۵۰

می‌کردند، کاظم نامیده شد. . . . وی کرامات آشکار و فضایلی داشت که در اینجا گنجایش بیان آنها نیست. (۱)

با توجه به این توصیف‌ها می‌توان گفت، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در درجه‌ای از شکوه و جلال و بلندمرتبگی قرار دارد که پذیرفتن ایشان در زمرهٔ الهام‌شوندگان، اصلاً امر محالی نیست.

احتمال دوم: شاید امام علیه السلام آن سخن را بنابر آنچه از کار خدا ظاهر می‌شود، بیان فرموده است؛ بدین‌معنا که خدای سبحان خشمگین می‌شود بر کسی که مرتکب کارهای ناپسند و خطاهای بزرگ گردد. پس وقتی امام مشاهده کرد که جماعتی از شیعه، تقیه را ترک کرده و آشکارا نام امام علیه السلام را بر زبان می‌آورند، فهمید که خداوند بر آنها خشم نموده است؛ زیرا با این کار ناپسند، امام علیه السلام یا دیگر شیعیان را در معرض هلاکت قرار می‌دادند. کسی هم که بر کشتن شخص مسلمانی، هرچند به مقدار گفتن یک کلمه همکاری کند، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که میان دو چشم او نوشته شده «آیس من رحمة الله» ؛ چنان‌که در روایت نیز آمده است.(۲)با این حال، وضعیت کسی که سبب کشتن امام مسلمانان گردد، چگونه خواهد بود؟ !

***

جزایری می‌گوید: لازمه دوّم: [این حدیث] دروغ بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت زدن به اوست که خود او - به خدا قسم - از آن بیزار است.

پاسخ به جزایری: کلینی (ره) به گمان معتبربودن این حدیث، آن را در کتاب کافی آورده است. اما دیگر علمای شیعه با او در اعتبار این حدیث هم‌نظر نیستند. پس کلینی

۱- سبائک الذهب، ص ۷۵.

۲- ابن ماجه در سنن، ج ۲، ص ۸۷۴؛ بیهقی در السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۲؛ منذری در الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۸۵؛ تبریزی در مشکاة المصابیح، ج ۲، ص ۱۰۳۵، و غیر اینها.

ص:۱۵۱

در بررسی این حدیث، اجتهاد و تشخیص خود را به کار بسته، اما در معتبردانستن این حدیث اشتباه کرده و این‌گونه اشتباهات از عالمی که مجتهد است، قابل بخشش و چشم‌پوشی است.

با آنکه ما این حدیث را ضعیف می‌دانیم، اما یقین نداریم که نسبت آن به امام‌کاظم علیه السلام دروغ باشد؛ چنان‌که پیش‌تر آن را بیان کردیم. بر فرض هم که این حدیث را به دروغ به امام کاظم علیه السلام نسبت داده باشند، باز هم روا نیست که همهٔ شیعیان را دروغگو بدانیم؛ در حالی که علمای شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند و به معنا و مضمون آن معتقد نیستند.

اگر چنین نسبت‌دادن‌هایی به شیعه درست باشد، پس برای شیعیان نیز جایز است که همهٔ فرقه‌های اسلامی را به دروغگویی نسبت دهند؛ زیرا هیچ فرقه‌ای نیست که در کتاب‌های مورد اعتمادشان، احادیث دروغ نباشد و این مطلب بر پژوهشگر کتاب‌های حدیثی پنهان نیست.

این سخن جزایری که می‌نویسد: «[این حدیث] دروغ‌بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت‌زدن به اوست که به خدا قسم خود او از آن بیزار است» ، درست نیست؛ زیرا از بررسی احادیثی که میان دروغ و تهمت تفاوت قائل می‌شوند برمی‌آید که در تهمت، به دروغ، چیزی را به کسی نسبت می‌دهند که در او نیست و سبب اهانت و خواری او می‌گردد. بنابراین معنای غیبت، سخن‌گفتن دربارهٔ شخص است به چیزی که در اوست و معنای تهمت، سخن‌گفتن دربارهٔ شخص است به چیزی که در وی نیست.(۱)

۱- نمونه این روایات، روایتی است که مسلم - که لفظ روایت از اوست - ترمذی، ابو داوود، احمد، دارمی و عده‌ای دیگر آورده‌اند: «رسول خدا [ص] فرمود: «آیا می‌دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش داناترند» . فرمود: «یادنمودن برادر دینی خود به چیزی که خوش ندارد» . گفتند: «اگر آنچه دربارهٔ برادرم می‌گویم، در او باشد چطور؟» فرمود: «اگر آنچه می‌گویی در او باشد، غیبت او را کرده‌ای و اگر در او نباشد، به او تهمت زده‌ای» ؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۱؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۲۶۹؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۹؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۲۳۰، ۳۸۶ و ۴۵۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۹۹.

ص:۱۵۲

در اینجا بایـد گفت که اصـلاً مسئلهٔ مورد بحث ما، تهمت و افترا نیست؛ زیرا این حـدیث بیانگر تعریف و سـتایش امام علیه السـلام است، به اینکه ایشان با نثار جانش، شـیعیان را حفظ نموده است. ازاین‌رو بایـد پرسـید که چگونه با این حـدیث، به امام علیه السـلام بهتان زده شده است؟ !

البته جزایری بسـیار به خدا قسم می‌خورد بر چیزهایی که خود نمی‌داند. درحالی‌که خداوند سبحان می‌فرماید: وَ لا تَجْعَلُوا اللّهَ عُرْضَةً لِأَیْمانِکُم.(۱)

این سوگند از دو حال خارج نیست: یا اینکه او دروغگو است که در این صورت، قسم‌خوردن او حرام است؛ یا اینکه راسـتگو است. پس قسم‌خوردن او مکروه است. فخر رازی می‌گوید:

ابومسـلم اصـفهانی، تفسیر آیهٔ وَ لا تَجْعَلُوا اللّهَ عُرْضَةً لِأَیْمانِکُم‌را جلوگیری از جرئت‌یافتن بر خدا به زیاد قسم‌خوردن به نام او می‌داند که این، سخنی پسندیده است.

فخر در ادامه می‌گوید:

خداوند متعال کسـی را که زیاد قسم می‌خورد، با آیهٔ: وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلّافٍ مَهِینٍ(۲)نکوهش کرده و فرموده: وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُم(۳)و عرب، همواره انسان را به کم قسم‌خوردن مدح و ستایش می‌کرده. . . حکمت کم قسم‌خوردن، آن است که اگر کسی برای هر کم و زیـادی، به خـدا قسم بخـورد، زبـان او به قسم خـوردن عـادت می‌کنـد و دیگر ارزش و اهمیـتی برای قسم، در دل بـاقی نمی‌مانـد. ازاین‌رو از به دروغ قسم‌خوردن چنین کسـی ایمن نیستیم. در نتیجه، هدف اصلی از قسم‌خوردن از بین خواهد رفت. همچنین، هرچه انسان خدا را

۱- خداوند را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید. . . بقره: ۲۲۴

۲- و از هر قَسَم‌خورندهٔ فرومایه‌ای فرمان مبر. قلم: ۱۰

۳- . . . . و سوگندهای خود را پاس دارید. . . مائده: ۸۹

ص:۱۵۳

بزرگ‌تر شمرده و احترام نماید، بندگی او کامل‌تر می‌شود و از کمال بندگی است که ذکر خدا نزد او، والاتر از آن باشد که بخواهد برای هر کاری از کارهای دنیایی، او را گواه قرار دهد.(۱)

***

جزایری می گوید: لازمه سوّم: از لوازم اعتقاد به مضمون این روایت، اعتقاد به نبوت موسی کاظم (ره) است. به خدا قسم که او نه پیامبر است و نه رسول؛ زیرا این گفتهٔ دروغ که «همانا خدا به موسی کاظم خبر داده که بر شیعه خشمناک است و او را میان جان خود و جان شیعه‌اش مخیر کرده؛ آن‌گاه او شیعه را حفظ کرده و به کشته‌شدن خود راضی شد تا تاوان آنها شود» از جهت منطوق و مفهوم، دلالت روشنی بر نبوت موسی کاظم دارد؛ با علم به اینکه تمام مسلمین، اجماع بر کفر کسی دارند که بعد از نبوت محمد [(ص)] معتقد به نبوت کسی دیگر شود؛ زیرا چنین کسی، سخن آشکار خدا را که می‌فرماید: ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ(۲)دروغ می‌شمارد.

پاسخ به جزایری: عقیدهٔ شیعه دوازده‌امامی مشهورتر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد و روشن‌تر از آن است که انکار گردد، و هیچ‌یک از شیعیان به نبوت امام کاظم علیه السلام یا دیگر امامان معتقد نیستند.

اگرچه حدیث کلینی (ره) ضعیف است، دلالت نمی‌کند به اینکه خدای سبحان به امام علیه السلام وحی فرستاده باشد. حتی اگر این مطلب را هم بپذیریم، خواهیم گفت که وحی مستلزم نبوت نیست؛ زیرا خداوند به مادر موسی علیه السلام نیز وحی کرد و فرمود: وَ أَوْحَيْنا

۱- التفسير الكبير، ج ۶، ص ۷۵.

۲- محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است. احزاب:۴۰

ص:۱۵۴

إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ.(۱)

فخر رازی در تفسیر آیاتِ قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْری إِذْ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّکَ ما یُوحی(۲)می گوید: بیشتر علما اتفاق‌نظر دارند که مادر موسی علیه السلام جزء پیامبران نبوده است. پس جایز نیست مقصود از وحی در این آیات، همان وحیی باشد که به پیامبران می‌شده است و چگونه چنین نگوییم، درحالی که زن صلاحیت قضاوت و امامت را ندارد. بلکه نزد شافعی، حتی نمی‌تواند خود را [بدون اذن ولی] به تزویج کسی در بیاورد. پس چگونه صلاحیت نبوت داشته باشد؟ ! دلیل بر این سخن، آیهٔ وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَکَ إِلَّا رِجالاً نُوحی إِلَیْهِم(۳)است که این آیه به روشنی نبوت را ویژهٔ مردان می‌داند. باز هم وحی در قرآن به کار رفته، ولی نه در معنای نبوت: وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ(۴)و فرمود: وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّین(۵).(۶)

قرطبی به نقل از ابن عباس می گوید: «به او (مادر موسی) وحی شد چنان‌که به انبیا وحی می‌شد»(۷)

۱- ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، او را در دریای نیل بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم. قصص: ۷

۲- فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد و ما، بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم. آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود، الهام کردیم. طه: ۳۶ - ۳۸

۳- و پیش از تو [نیز]جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم، ارسال نکردیم. انبیاء: ۷

۴- و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد. نحل: ۶۸

۵- و [یاد کن]هنگامی را که به حواریون وحی کردم. . . مائده: ۱۱۱

۶- التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۵۱.

۷- الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

ص:۱۵۵

پس‌می‌توان گفت، این سخن جزایری که حدیث از جهت منطوق و مفهوم دلالت روشنی بر نبوت امام کاظم علیه السلام دارد، گمانی باطل و بی‌اساس است؛ زیرا حدیث از جهت منطوق بر بیش از آنچه گفتیم، دلالت ندارد - که امام کاظم علیه السلام علم پیدا کرده که خداوند بر جماعتی از شیعه خشمناک است و خداوند او را میان انتخاب جان خود یا جان شیعیانش مخیر کرد و ایشان نیز با فداکردن جان خود، شیعه را حفظ نمود - اما اینکه امام چگونه علم پیدا کرد که خداوند بر شیعه خشم و غضب نموده و او را میان آن دو امر مخیر کرده است، از منطوق و مفهوم حدیث معلوم نمی‌شود.

از جهت مفهوم نیز باید گفت، اگر مفهومی برای حدیث باشد، مفهوم لقب است که نزد علمای اصول حجت نیست. گویا آقای جزایری معنای اصطلاحی واژهٔ «مفهوم» را نمی‌داند؛ چون گمان کرده است که منطوق و مفهوم بر یک چیز دلالت می‌کنند. درحالی‌که چنین چیزی درست نیست؛ زیرا باید منطوق و مفهوم هر کدام بر معنایی دلالت کنند که دیگری بر آن دلالت نکند. این مطلب برای کسی که اندکی با بحث مفاهیم آشنا باشد، روشن است.

نتیجهٔ مطالب ذکرشده این است که حتی اگر از روی جدل هم دلالت حدیث را، چنان‌که او می‌گوید، قبول کنیم، همچنان خواهیم گفت که عقیدهٔ شیعه دربارهٔ امام موسی کاظم علیه السلام شناخته‌شده و معروف است و با یک حدیث ضعیف که در کافی یا دیگر کتب حدیثی شیعه آمده است، نمی‌توان در این عقیده ایجاد شک کرد.

***

جزایری می‌گوید: لازمه چهارم: اعتقاد شیعیان و مسیحیان در به صلیب کشیدن و تاوان‌دادن، متحد است. مسیحیان معتقدند عیسی با فداکردن جانش تاوان بشر را پرداخت؛ زیرا راضی شد در مقابل به صلیب کشیده‌شدن خودش، کفارهٔ گناهان بشر و

ص:۱۵۶

تاوان آنها در برابر خشم و عذاب پروردگار گردد. شیعه نیز به حکم این حقیقت معتقد است به اینکه پروردگار به موسی کاظم علیه السلام میان کشته‌شدن خودش یا نابودگشتن شیعیانش اختیار داده است و او به کشته‌شدن خود راضی شد و غرامت و تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب پروردگار پرداخت نمود. بنابراین عقیدهٔ شیعیان و مسیحیان یکی است و مسیحیان، به فرمودهٔ صریح خدای عزّوجلّ، کافرند؛ آیا شیعیان نیز کفر پس از ایمان را قبول می‌کنند؟

قد هیّؤوکَ لأمرٍ لو فطنتَ له فاربأ بنفسکَ أن ترعَی مع الهمَلِ(۱)

پاسخ به جزایری: پیش‌تر گفتیم، حدیث ضعیفی که جزایری حقیقت پنجم را براساس آن بنا کرده است، بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کند. بلکه مفهوم حدیث این است که امام علیه السلام با تقدیم جان خویش، شیعیان را در برابر هارون‌الرشید حفظ نمود؛ نه اینکه کشته‌شدن امام علیه السلام کفارهٔ گناهان شیعه و تاوان خشم و عذاب پروردگار باشد.

دلیل خشم خدا نیز شاید به‌سبب ترک تقیه باشد؛ زیرا ایشان نام امام را آشکارا بازگو می‌کردند و با این کار، هویت امام برای حکومت طاغوت هویدا می‌شد و شاید هم برای این بوده که آنها اطاعت و فرمان‌برداری از امام علیه السلام را ترک کردند و کارهایی کردند که سبب خشم هارون‌الرشید شد. وقتی امام علیه السلام اوضاع را چنین دید - که اگر به دنبال نجات خود باشد، هارون الرشید در پی شیعیان برخواهد آمد و آنها را به هلاکت می‌رساند یا امام را یافته، دستگیر می‌کند - تصمیم گرفت که خود را به هارون نشان دهد تا با این کار، شیعه را حفظ کند. بنابراین امام علیه السلام در این حدیث، از ماجرایی خبر می‌دهد که باعث حفظ جان و خون شیعیان گردیده است. درحالی‌که نتیجه کارهای

۱- به‌درستی که تو را برای کاری آماده کرده‌اند که اگر از آن آگاهی یابی، [لحظه‌ای بیهوده نمی‌نشینی] پس به خود بیا از اینکه با بیهودگان باشی.

ص:۱۵۷

شیعیان این بود که امام علیه السلام در معرض کشته‌شدن قرار گرفت.

پس این حدیث دلالت نمی‌کند بر اینکه امام علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی پرداخت نموده تا یگانگی عقیده بین شیعه و مسیحی لازم بیاید. بر فرض پذیرش این مطلب، ضعف در سند حدیث، صلاحیت دلیل واقع شدن آن را از بین می‌برد. حتی اگر از ضعف سند حدیث هم چشم بپوشیم و تسلیم شویم به اینکه شیعه معتقد است امام کاظم علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی داده است، باز هم لازم نمی‌آید که عقیدهٔ شیعیان و مسیحیان یکی باشد؛ چرا که تشابه دو اعتقاد در برخی از جهات، دلیل بر یگانگی آن دو اعتقاد در تمام جهات نخواهد بود؛ زیرا مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح علیه السلام، خاتم پیامبران است. درحالی‌که مسلمانان، پیامبر اسلام (ص) را آخرین پیامبر می‌دانند. (آنان معتقد به فرزندی عیسی برای خدایند. شیعیان چنین عقیده‌ای نسبت به امام کاظم ندارند) .

پس لازم نمی‌آید که مسیحیان و مسلمانان عقیده‌ای واحد داشته باشند. وگرنه باید بگوییم که مسلمانان و بت‌پرستان و کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کنند، در اعتقاد به ربوبیت(۱)، متحد هستند. درحالی‌که همه چنین سخنی را باطل و بی‌اساس می‌دانند.

علاوه بر این، اتحاد با ادیان دیگر در بعضی از عقاید، دلیل بر یگانگی با آن ادیان در

۱- مشرکان نیز به ربوبیت خداوند و خالقیت او معتقدند، همان‌گونه که قرآن از عقایدشان خبر داده است. قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیها إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَیَقُولُونَ لِلَّهِ. . . قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ سَیَقُولُونَ لِلَّهِ. . . قُلْ مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ یُجِیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ. . . سَیَقُولُونَ لِلَّهِ؛ «بگو: زمین و آنچه در آن است مال کیست اگر می‌دانید؟ زود است پاسخ دهند از آنِ خداست. . . بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ زود است پاسخ دهند از آنِ خداست. . . بگو: ملکوت هرچیزی به دست کیست که پناه می‌دهد و نیازی به پناه‌گرفتن ندارد؟ زود است پاسخ دهند از آنِ خداست. . .» ، لازمه کلام جزایری این است که مسلمانان نیز در اعتقاد به ربوبیت خداوند با کفار متحد باشند؛ آیا هیچ سنی راضی می‌شود به او کافر اطلاق گردد؟ مترجم

ص:۱۵۸

تمام عقایـد نیست تا اینکه هر حکمی بر یکی مترتب بود، بر دیگری نیز مترتب باشـد و لوازم یکی بر دیگری بار شود؛ماننـد اعتقاد مسلمانان و مسیحیان به نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان.

در نتیجه می‌توان گفت که عقیدهٔ شیعه و مسیحی در مسئلهٔ صلیب و تاوان‌دادن، یکی نیست. حتی اگر از باب جدل هم ایشان را در این دو موضوع هم‌عقیـده بـدانیم، بـاز بـدان معنـا نیست که عقایـد شـیعه و مسـیحی یکی است. با این توضـیح، وجه مغالطه در کلام جزایری روشن می‌گردد که می‌گویـد: «بنابراین عقیده شـیعیان و مسـیحیان یکی است و مسـیحیان، به فرمودهٔ صـریح خدای عزّوجلّ کافرند؛ آیا شیعیان نیز به کفر پس از ایمان تن در می‌دهند؟ !»

جزایری می‌گوید: لازمه پنجم: سخن آخر اینکه، ای شیعه! خود را نجات بده و از این سخنان باطل و بیهوده‌گویی‌ها بیزاری بجوی و راه خدا و مؤمنین را پیش بگیر.

پاسـخ به جزایری: شـیعه، به لطف خداونـد، بـا حرکت بر صـراط مسـتقیم الهی و پیروی از راه مؤمنین و خانـدان پاک پیامبر (ص) و یـاری جُسـتن از کتـاب خـدای عزیز، نجات‌یـافته است. او در واقع، طبـق وصـیت و سـفارش پیـامبر اکرم (ص) عمـل کرده است که می‌فرماید:

همانا من چیزی میان شـما گذاشـته‌ام که اگر به آن تمسک کنیـد، هرگز بعـد از من گمراه نمی‌گردیـد که یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده و خاندان و اهل بیتم علیهم السلام. هرگز این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که چگونه [بعد از من]با آنها رفتار می‌کنید.

ایشان در بیان دیگر فرموده است:

ستارگان مایهٔ ایمنی اهل زمین از غرق‌شدن هستند و اهل بیت من مایهٔ ایمنی

ص:۱۵۹

امّت من از اختلاف است. پس اگر قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف در میانشان می‌افتد و از حزب ابلیس می گردند.(۱)

و نیز فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است؛ هرکس سوار آن شود نجات می‌یابد و هرکس از آن سرباز زند، غرق می گردد»(۲)

شافعی چه نیکو گفته:

وقتی دیدم مردم در دریای جهل و نادانی هر کدام به دنبال مذهب خود رفتند.

با نام خدا در کشتی‌های نجات سوار شدم و آنها خاندان مصطفی (ص) ، سرور انبیا هستند.

و به ریسمان خدا که همان [ولایت و] دوستی آنهاست، چنگ زدم؛ چنان‌که به ما دستور داده شده به ریسمان خدا چنگ زنیم.

هنگامی که دین به هفتاد فرقه تبدیل گردد، به من بگو ای خردمند و صاحب‌نظر!

آیا آل محمد (ص) در گروه هلاک‌شدگانند یا در گروه نجات‌یافتگان؟ به من بگو.

پس اگر گفتی در گروه نجات‌یافته‌گانند، حرف ما [و شما] یکی است و اگر بگویی در گروه هلاک‌شوندگانند، از جادهٔ عدل منحرف شده‌ای.

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹ و می گوید: «این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است، ولی آن را نیاورده» ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۴، ص۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱؛ سیوطی آن را در الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۳۳ آورده و حسن دانسته است.

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ مشکاهٔ المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۴۲؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۹۱؛ المعجم الصغیر، ج ۱، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

ص:۱۶۰

اگر سرپرست گروهی، از اهل بیت باشد. پس همانا من بر آن گروه خرسندم و همیشه سایه من زیر سایه آنها باشد.

راضی شدم که علی علیه السلام و نسل او امام من باشند و تو نسبت به دیگران [خلفای دیگر] آزادی [که چه کسی را امام خود بدانی].(۱)

بر این اساس در میان فِرق اسلامی، تنها مذهب شیعه فرقهٔ نجات‌یافته است؛ چنان‌که پیامبر اسلام (ص) نیز به آن خبر داده و فرموده است: «علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند»(۲)

همچنین وقتی که آیهٔ إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّۀِ(۳)نازل شد، پیامبر (ص) به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آنها، تو و شیعیان تو هستند. تو و شیعیانت روز قیامت، در حالی می‌آیید که رضایت‌یافته و راضی شده‌اید»(۴)

۱- و لما رأیتُ: الناسَ قد ذهبتْ بهم مذاهبُهم فی أبحُرِ الغَیِّ و الجهلِ رکبتُ علی اسم اللهِ فی سُفُن النَّجا وَ هُم أهلُ بَیتِ المُصطفَی سیّدِ الرسل و أمسکتُ حَبْلَ اللهِ و هو ولاؤهم کما قد أُمرنا بالتَّمسُّک بِالحَبل إذا افترقتْ فی الدّینِ سبعونَ فرقةً فَقُل لِی بها یا ذا الرَّجاحةِ و العقلِ أ فی الفِرقةِ الْهُلّاکِ آلُ محمدٍ أمِ الفِرقةِ اللاتی نجَتْ؟ قُل لی فإن قلتَ فِی النّاجین فَالقولُ واحدٌ وإن قلتَ فِی الهُلّاکِ حدتَ عَن العدلِ إذا کان مولَی القَومِ منهم فأنّنی رَضیتُ بِهم لا زالَ فی ظِلِّهم ظلّی رَضیتُ علیاً لِی إماماً و نسلَه و أنتَ مِنَ الباقین فی أوسعِ الحلِ عبقات الانوار، ج ۲۰، ص ۵۱.

۲- الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۶۵۸۹؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۷۷؛ ترجمهٔ امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج۲، ص ۳۴۸؛ شواهد التنزیل، ص ۸۲۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۶۱.

۳- در حقیقت، کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. بینه: ۷

۴- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۱۷۱؛ الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۷۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹۱؛ شواهد التنزیل، صص ۸۱۴ و ۸۱۹.

ص:۱۶۱

اکنون بایـد پرسـید که جزایری و کسـانی ماننـد او، بـا چه عـذر و بهـانه‌ای از احـادیث صـحیحی ماننـد حـدیث ثقلین و غیر آن، که کتاب‌هایشان مملو از آنهاست و بدون شک بر لزوم پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السـلام دلالت می‌کنند، چشم پوشیده و آنها را مطرح نمی‌کنند؟

برای بررسـی بیشتر، شـما خواننـدهٔ محترم را به خوانـدن دو کتاب ما «دلیل‌المتحیرین» و «مسائل خلافیـهٔ» سـفارش می‌کنم. در این دو کتاب دلایل لزوم پیروی از مذهب اهل‌بیت علیهم السـلام و اینکه پیروان حقیقی آنها شـیعهٔ امامیه هسـتند، بیان شده که دانسـتن آنها بسیار مهم و ضروری است.

ص:۱۶۲

کشف حقیقت ششم

اشاره

ص:۱۶۳

اشاره

ص:۱۶۴

ص:۱۶۵

حقیقت ششم:

اشاره

همسان‌بودن امامان شیعه با رسول خدا (ص) جز در مسئله ازدواج

جزایری می‌گوید: اعتقاد به اینکه امامان شیعه در عصمت، وحی، اطاعت و مانند آن به‌منزلهٔ رسول خدا (ص) هستند، مگر در مسئلهٔ زنان (ازدواج) که برای آنها جایز نیست آنچه برای رسول خدا (ص) جایز بود (ازدواج با بیش از چهار زن به صورت دائم) .

کافی این عقیده را که ائمهٔ شیعه به‌منزلهٔ رسول خدا (ص) هستند، با دو روایت ثابت می‌کند:

روایت اوّل: مفضل که در محضر امام صادق علیه السلام بود به او عرض کرد: «قربان شما گردم، آیا خداوند اطاعت از بنده‌ای را بر دیگر بندگان واجب می‌کند، درحالی‌که خبر آسمان را از او پوشیده دارد؟» امام به او فرمود: «نه، خدا بزرگوارتر و مهربان‌تر و مشفق‌تر از آن است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگانش واجب نماید، آن‌گاه خبر آسمان را صبحگاهان و شامگاهان از او پوشیده دارد» .

پاسخ به جزایری: این روایت از جهت سند، ضعیف است؛ چون سهل بن زیاد از جمله راویان آن است و ضعف او در گذشته بیان شد. از دیگر راویان این حدیث،

ص:۱۶۶

جماعهٔ‌بن‌سعد خثعمی یا جعفی است که او نیز ضعیف و خطّابی مذهب است و به همراه ابوالخطاب که امام صادق علیه السلام او را لعنت کرد، قیام کرد و با او کشته شد. ابن غضائری، ابن داوود(۱)، علامه حلّی،(۲)مامقانی،(۳)خوئی(۴)و دیگران(۵)او را تضعیف کرده‌اند.

پس باید گفت این روایت بر اثبات این حقیقت (ششم) که ائمه اطهار علیهم السلام در عصمت و وحی و اطاعت و مانند آن به‌منزلهٔ رسول خدا (ص) هستند - دلالت نمی‌کند.

***

جزایری می‌نویسد: منطوق این روایت دلالت می‌کند که خداوند اطاعت ائمهٔ شیعه را به‌طور مطلق بر مردم واجب کرده است؛ چنان‌که اطاعت رسول خدا (ص) را واجب کرده است و اینکه به آنها وحی می‌شود و اخبار آسمان را صبحگاهان و شامگاهان دریافت می‌کنند. به این ترتیب آنها در زمره پیامبران یا مانند پیامبران، به‌طور مساوی هستند.

پاسخ به جزایری: اگر از ضعف سند هم چشم بپوشیم، روایت بر آنچه جزایری می‌گوید، دلالت ندارد و فقط بیانگر آن است که اگر خداوند اطاعت کسی را (چه پیامبر و چه امام) بر بندگانش واجب کند، خبر آسمان را از او پوشیده نمی‌دارد. اما مسائلی مانند اینکه اطاعت ائمه اطهار علیهم السلام به‌طور مطلق واجب است یا مقید، به آنها وحی می‌شود یا الهام، علوم خود را از یکدیگر می‌گیرند یا از غیر خود، معصوم هستند یا جایزالخطا، از این روایت فهمیده نمی‌شود و روایت هم درصدد بیان این مطالب نیست.

۱- چنان‌که در تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۲۰ آمده است.

۲- رجال علامه حلّی، ص ۲۱۱.

۳- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۳۰.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۴۳.

۵- مجمع الرجال، ج ۲، ص ۴۹؛ جامع الرواهٔ، ج ۱، ص ۱۶۴.

ص:۱۶۷

با فرض کنارگذاشتن این روایت، اگر بخواهیم عقیدهٔ شیعه را دربارهٔ اطاعت از ائمه علیهم السلام و وحی به آنها جویا شویم، می گوییم: اطاعت از آنها مطلقاً واجب است؛ زیرا در جای خود (در کتب کلامی شیعه) ثابت شده که آنها معصوم هستند و اطاعت از معصوم نیز مطلقاً واجب است. این عصمت، مانع از خطای آنها می‌شود. ازاین‌رو جز حق، چیزی نمی گویند و به غیر حق فرمان نمی‌دهند و حق سزاوار پیروی است.

همچنین سخن خداوند متعال که می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا (۱)نیز بر این مطلب دلالت می کند.

فخر رازی می گوید:

خداوند با یک لفظ أَطِیعُوا به اطاعت از پیامبر و اولی‌الامر دستور داده است، آنجا که می‌فرماید: وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْو یک لفظ واحد، نمی‌تواند هم مطلق و هم مشروط باشد. از آنجا که این لفظ در حق رسول خدا مطلق است، لازم است که در حق اولی‌الامر نیز مطلق باشد.(۲)

پس با استفاده از کلام فخر رازی می‌توان گفت: بدیهی است هر کس که خداوند اطاعتش را به‌طور مطلق واجب کند، حتماً باید معصوم باشد. وگرنه لازم می‌آید که اطاعت او در انجام زشتی‌ها و گناهان و ترک واجبات نیز واجب باشد و این امری محال است.

فخر رازی نیز در ادامه کلامش به این نکته اشاره می کند و می گوید:

همانا خداوند در این آیه به صورت جزم، به اطاعت اولی‌الامر امر کرده

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولواالامر را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید. آن را به خدا و پیامبر بازگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این کار برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است. نساء: ۵۹

۲- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

ص:۱۶۸

است(۱)و کسی که خدا به صورت قطع و جزم به اطاعت او امر کند، حتماً باید از هرگونه خطا معصوم باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، خدا به انجام خطا نیز امر کرده است و از آنجا که خدا انسان را از خطاکردن نهی کرده است، این مسئله به «اجتماع امر و نهی در فعل واحد» منتهی می‌شود و چنین اجتماعی محال است. بنابراین، از طرفی ثابت شد که خدا به‌طور جزم، به اطاعت اولی‌الامر فرمان داده و از طرفی ثابت شد هر کسی که خدا به اطاعتش به صورت قطع و جزم امر نماید، واجب است که از هرگونه خطا معصوم باشد. پس ثابت می‌شود اولی‌الامری که در این آیه آمده، حتماً باید معصوم باشد.(۲)

بنابراین با پذیرفتن عصمت اهل بیت علیهم السلام، اطاعت مطلق آنها - و نه دیگران - واجب می‌شود و اگر عصمت آنان را نپذیریم، تکلیف به محال لازم می‌آید؛ زیرا خداوند (طبق آیهٔ مذکور) اطاعت از معصوم را بر ما واجب کرده است. حال آنکه در این فرض، معصومی وجود ندارد؛ چرا که تمام مسلمانان بر این نکته اجماع (مرکب) دارند که غیر از اهل‌بیت علیهم السلام، معصومی وجود ندارد و می‌دانیم که تکلیف به محال از ناحیهٔ خدا محال است. پس به این ترتیب، عصمت اهل بیت علیهم السلام و اطاعت مطلق از آنها ثابت می‌شود.

اما دربارهٔ وحی به اهل‌بیت علیهم السلام باید گفت: اگر منظور، محدَّث (الهام‌گیرنده) بودن آن بزرگواران است، این مطلب را رد نمی‌کنیم. ولی اگر منظور وحی قرآن به آنهاست، چنان‌که به پیامبر (ص) وحی می‌شد، شیعه این حرف را قبول ندارد و حدیث مذکور نیز بر آن دلالت نمی‌کند.

مجلسی (ره) می‌گوید: «خبر آسمان، یعنی خبری که از آسمان فرود آید، چه به صورت

۱- یعنی امر به اطاعت از چیزی که مقید و مشروط نشده است و این، همان معنای مطلق‌بودن اطاعت است.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

ص:۱۶۹

الهام بر آنها فرود آید یا بر کسی قبل از آن نازل شده باشد» .

و نیز می گوید:

بودن چنین انسان دانایی در میان بندگان، لطف و رأفت بر آنهاست، تا در نیازهای دنیوی و دینی خود به او مراجعه نمایند و خداوند رئوف‌تر از آن است که آنها را از چنین لطفی محروم نماید و اطاعت کسی را که این‌چنین (عالم) نیست بر آنها واجب کند و سبب حیرت بیشتر آنها شود.(۱)

این سخن جزایری که می گوید: «به این ترتیب، امامان شیعه یا پیامبرند یا مانند پیامبرانند» ، نیز مغلطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اینکه خداوند خبر آسمان را از ائمه علیهم السلام پوشیده نمی‌دارد، مستلزم پیامبربودن آنها نیست؛ چون احتمال دارد که خدای متعال اخبار آسمان و آنچه را مردم نیازمند آن هستند، به ائمه علیهم السلام الهام کند یا توسط فرشته‌ای به آنها برساند یا همچنین ممکن است آن اخبار را از رسول خدا (ص) گرفته باشند.

ما بیان کردیم که ائمه علیهم السلام، نبی و رسول نیستند. بلکه اعتقاد به نبوت هر یک از آنها، بی‌تردید، کفر است؛ آنها عالمانی راستگو و محدَّث (الهام‌شونده) هستند. در روایات نیز این حقایق به خوبی آشکار شده‌اند؛ از آن جمله صحیحهٔ محمدبن‌اسماعیل است که می گوید: «شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: ائمه علیهم السلام، دانشمند، راستگو، فهمیده و محدث‌اند»(۲)

اما این سخن که آنها مانند پیامبران هستند را منع نمی کنیم؛ البته در صورتی که منظور این باشد که آنها همچون پیامبران، حجت خدا بر خلق‌اند و معصوم بوده،

۱- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ مجلسی در مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۶۴، گوید: علما دانشمندان که اشاره به علمای در آیه «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» زمر: ۹ دارد و صادقون راستگویان که اشاره به کلام خدا «و با راستان باشید» توبه: ۱۱۹ دارد، فهمیدگان از جهت پیامبر ص هستند که به آنها قرآن و تفسیر و دیگر علوم و معارف را فهمانده است. آنها محدثانند از سوی فرشته.

ص: ۱۷۰

اطاعتشان بر بندگان واجب است و نیز به آنچه مردم در امور دینی و دنیایی به آن نیازمندند، علم دارند. اما اگر منظور جزایری از این شباهت، وحی قرآن و کتاب‌های آسمانی به آنها یا ارتباط وحیانی با خداوند باشد، این فقط دروغ‌بستن بر شیعه است و روشن است که حدیث نقل‌شده، به هیچ وجه بر این مطلب دلالت نمی‌کند.

***

جزایری می‌گوید: اعتقاد به وجود پیامبری پس از حضرت محمد (ص) که خدا به او وحی می‌کند، به اجماع همهٔ مسلمانان ارتداد در اسلام و کفر است. سبحان الله! چگونه یک شیعه، درحالی‌که مغرور به دروغی است که به او گفته شده، راضی و خرسند می‌شود که چنین اعتقادی را بر خود واجب کند و در نتیجه، به دور از اسلام و با کفر زندگی کند؛ در صورتی که او به این امر باطل معتقد نشده مگر به‌خاطر ایمان و اسلام، تا به این دو نجات یابد و از اهل آنها (مؤمنان و مسلمانان) شود.

پاسخ به جزایری: بدون تردید، کسی که معتقد به نبوت پیامبری پس از رسول‌خدا (ص) گردد، به اجماع همهٔ مسلمانان، کافر است. ولی باید پرسید که آیا به واقع، شیعهٔ امامیه به نبوت یکی از ائمه علیهم السلام اعتقاد دارد؟ روشن است که این مسئله‌ارزش بحث و بررسی ندارد؛ زیرا دروغ بزرگی است که هیچ کس پیش از جزایری آن را نگفته است.

مسئلهٔ عجیب‌تر اینکه، جزایری بر احادیث ضعیف تکیه کرده، معانی باطل و بی‌اساسی را بر آنها تحمیل می‌کند. سپس به گمان خویش، لوازمی برای آن معانی بیان کرده، شیعه را نیز به آنها ملزم می‌کند و بدون هیچ دقت و ترس از خدا، آنان را تکفیر می‌کند. به‌یقین او عقیدهٔ امامیه را در این مسئله می‌داند. پس چگونه راضی می‌شود که چنین باطل‌های روشن و دروغ‌های آشکاری را بنویسد و به‌وسیلهٔ آنها گروهی از مسلمان را تکفیر کند؛ درحالی‌که خداوند می‌فرماید: تَاللهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ

ص:۱۷۱

َفْتَرُونَ(۱)و َ لَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیامَهِْ عَمَّا کانُوا یَفْتَرُونَ(۲)و إِنَّما یَفْتَری الْکَذِبَ الَّذینَ لایُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللهِ و َ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ.(۳)

اکنون این سؤال مطرح است که جزایری از تکفیر شیعه و نسبت‌دادن تهمت‌های بزرگ و ناروا به آنها چه هدفی دارد. درحالی‌که تکفیر مسلمان، به‌نوعی، به هلاکت‌انداختن خویش است که به چند روایت دراین‌باره اشاره می‌کنیم:

مسلم و عده‌ای دیگر، از ابن عمر چنین روایت کرده‌اند:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «هر کس که به برادر (دینی) خود بگوید ای کافر! کفر، یکی از آن دو را می‌گیرد اگر چنان باشد که او می‌گوید، و الا به‌سوی او برمی‌گردد»(۴)

بخاری، مسلم، مالک، احمد و عده‌ای دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده‌اند: «اگر مردی برادرش را تکفیر کند، به‌درستی که کفر گریبان یکی از آن دو را می‌گیرد»(۵)

علاوه بر این، تکفیر کسی که شهادتین را بگوید، مخالفت آشکار با کلام بزرگان اهل سنّت است که می‌گویند: «جایز نیست هیچ یک از اهل قبله را به‌سبب گناهی تکفیر کرد» .

نووی می‌گوید: «بدان که مذهب اهل حق (اهل سنّت) این است که کسی از اهل قبله به‌سبب گناه تکفیر نمی‌شود و اهل هوس و بدعت نیز تکفیر نمی‌شوند»(۶)

۱- به خدا سوگند در دادگاه قیامت از این افتراها که می‌بندید بازپرسی خواهید شد. نحل: ۵۶

۲- و روز قیامت از تهمت‌هایی که می‌بستند سؤال خواهند شد. عنکبوت: ۱۳

۳- تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند. آری دروغگویان واقعی آنها هستند. نحل: ۱۰۵

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۹.

۵- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۳۸؛ صحیح مسلم، ج۱، صص ۷۹ و ۵۳۸؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۴۴، ۶۰، ۷۷، ۱۰۵ و ۱۱۳.

۶- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۱۵۰.

ص:۱۷۲

جزایری می گوید: روایت دوّم: [کلینی] نقل می کند که محمد بن سالم می گوید: «شنیدم امام‌صادق علیه السلام می‌فرماید: ائمه به‌منزلهٔ رسول خدا [(ص)] هستند، جز اینکه آنها پیغمبر نیستند و برای آنها نسبت به زنان جایز نیست آنچه برای پیامبر جایز بود (داشتن بیش از چهار زن دایمی) . اما در غیر این دو مورد، به‌منزلهٔ رسول‌خدا [(ص)] هستند» .

پاسخ به جزایری: سند این حدیث نیز ضعیف است؛ چون یکی از راویان آن، عبدالله بن بحر است که در نقل حدیث ضعیف است. مامقانی (ره) می گوید:

عبدالله بن بحر. . . ، ابن غضائری این مرد را تضعیف کرده است؛ آنجا که می گوید: «عبدالله بن بحر، کوفی صیرفی است و از ابوعباس روایت می کند که ضعیف و «مرتفع القول» است»(۱)

مامقانی تضعیف این راوی را از طریق علامه حلّی (در خلاصه) و ابن داوود (در رجال) و شیخ بهایی (در وجیزه) نقل کرده است.(۲)

محقق خویی نیز او را تضعیف کرده است.(۳)شیخ محمدحسن نجفی نیز در جواهر، روایات او را تضعیف کرده است.(۴)همچنین حر عاملی در مدارک و بحرانی در حدائق و حکیم در مستمسک و عده‌ای دیگر، وی را تضعیف کرده‌اند.(۵)

جزایری می گوید: هرچند در ظاهر این روایت کمی تناقض است، اما این روایت نیز مانند روایت پیشین، عصمت ائمه و وجوب اطاعت از ایشان و وحی‌شدن به آنها را

۱- مامقانی در مقباس الهدایهٔ، ج ۲، ص ۳۰۵ می گوید: «این گفته «مرتفع القول» ، در علم درایه از الفاظ جرح تضعیف است و معنای آن این است که سخن او مورد قبول نیست و به او اعتماد نمی‌شود. . . و گمان من این است که این گفتهٔ آنها مرتفع القول یعنی او از اهل ارتفاع زیاده‌گویی و غلو است؛ پس این یک نوع جرح است» .

۲- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۶۹.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۱۸.

۴- جواهر الکلام، ج ۱، ص ۲۳۱ و ج ۱۹، ص ۱۸۵.

۵- ر. ک: مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۵۶؛ الحدائق الناضرهٔ، ج ۲۴، ص ۲۲۲؛ مستمسک العروهٔ الوثقی، ج ۱۴، ص ۳۳۵.

ص:۱۷۳

ثابت می کند؛ زیرا عبارت «ائمه به‌منزلهٔ رسول خداینـد مگر در موضوع زنـان» ، صریح است در اینکه به آنها وحی می‌شود. آنها معصوم‌اند، اطاعت از آنها واجب است و تمام کمالات و امتیازاتی که برای پیامبر [(ص)] وجود دارد، برای آنها نیز هست.

پاسخ به جزایری: با آنکه سند روایت ضعیف است، اما تناقضی در آن نیست. گویا جزایری گمان کرده مراد از این گفتهٔ امام که «ائمه به‌منزلهٔ رسول خدا [(ص)] هستند» وحی‌شدن به آنهاست و با این سخن امام «جز اینکه آنها پیغمبر نیستند» ، در تعارض است. درحالی که مقصود از جملهٔ نخست، آن است که ائمه علیهم السلام در عصمت و وجوب اطاعت همچون پیامبر (ص) بوده و به همه نیازهای مردم در مسائل دینی و دنیوی آگاه هستند. همچنین مراد از پیامبرنبودن ائمه علیهم السلام، آن است که هرچند آنها در بسیاری از مسائل با پیامبر (ص) مشترک‌اند، ولی در مسئلهٔ نبوت و تعداد همسر با ایشان تفاوت دارند.

بنابراین مقصود از جمله «ائمه [علیهم السلام] به‌منزلهٔ رسول خداینـد [(ص)]» این نیست که در فضیلت با او مساوی هستند؛ زیرا همهٔ مسلمانان (شیعه و سنی) اجماع دارند که پیامبر (ص) ، آقا و سرور فرزندان آدم، از نخستین تا آخرین آنهاست. بلکه فقط مراد این است که چون پس از پیامبر (ص) ، ائمه عهده‌دار امورند، عالمانی معصوم و راستگو و الهام‌شوندگان‌اند و به آنچه مردم در امور دینی و دنیوی به آن نیازمندند، آگاهی دارند و نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم‌ترند. از این رو، دوستی با آنان و پیروی از آنها واجب می‌شود. تنها تفاوت ائمه علیهم السلام با پیامبر (ص) این است که ایشان پیغمبر نیستند و ازدواج با بیش از چهار زن نیز برای آنها جایز نیست؛ روشن است که این موارد مختص به پیامبر است و لازمهٔ جانشینی پیامبر (ص) نیست.

علاوه بر این، پیامبر (ص) در غدیر خم تصریح کردند که آنچه برای من است، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هست و فرمودند:

ص:۱۷۴

ای مردم! آیا من از خود شما به خودتان مقدم‌تر نیستم؟ مردم گفتند:

«آری، ای رسول خدا (ص) !» ایشان فرمود: «پس هرکس من مولای اویم، علی [نیز] مولای اوست. بارخدایا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمنش را»(۱)

بنابراین، پیامبر (ص) آنچه از ولایت و اطاعت واجب را که برای ایشان ثابت بود، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت کرد؛ همچنان‌که اهل‌بیت علیهم السلام نیز در مسائل و اموری به‌منزلهٔ او هستند و در این باره اختلافی میان مردم وجود ندارد. آن امور فراوان‌اند که از جملهٔ آنهاست:

۱-صلوات بر آنها

بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، ابوداوود، ترمذی، نسائی، مالک، احمد، دارمی و عده‌ای دیگر، در روایتی از از کعب بن عجره چنین نقل کرده‌اند:

از رسول خدا [(ص)] سؤال کردیم: «ای رسول خدا [(ص)]! صلوات بر شما اهل‌بیت [علیهم السلام] چگونه است؟ خداوند به ما آموخت که چگونه سلام کنیم» . فرمود: «بگویید: أللهم صلِّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلَّیت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم، إنّک حمید مجید»(۲)

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴، صص ۲۸۱، ۳۷۰، ۳۷۲ و ج ۵، ص ۳۴۷؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ صحیح ابن حبان همچنین در الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲؛ السنة، ابن ابی‌عاصم، ص ۵۶۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰، ۱۱۶، وی می‌گوید: «این روایت بر اساس شرط شیخین صحیح است» ؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۰۴ و می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و تمام رجال حدیث، صحیح هستند، جز فطر بن خلیفه که ثقه است» ؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، نسائی، صص ۹۹ و ۱۰۰؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة، البانی، ج ۴، ص ۳۳۰، وی آن را صحیح دانسته است؛ صحیح سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۲۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۸ و ج ۶، ص ۱۵۱ و ج ۸، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۰۵؛ سنن ترمذی، ج۵، ص ۳۵۹؛ سنن ابی‌داوود، ج ۱، ص ۲۵۷؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۴۵؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۹۰؛ الموطّأ، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۲ و ج ۳، ص ۲۷ و ج ۴، صص ۱۱۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴ و ج ۵، صص ۲۷۴، ۳۷۴ و ۴۲۴.

ص:۱۷۵

مردم زمانی از صلوات بر پیامبر (ص) سؤال کردند که امر به آن از سوی خدای سبحان نازل شده بود، آنجا که می‌فرماید: إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً.(۱)

۲-تطهیر از پلیدی و دوری از گناه و فحشا

پروردگار می‌فرماید: إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً.(۲)

۳-حُرمت صدقه بر آنها

در روایت صحیحی از پیامبر (ص) نقل شده است: «همانا صدقه، چرکِ دست مردم است و بر محمد و آل محمد حلال نیست»(۳)
روایات دیگری نیز در این باب هست که شناخته‌شده و مشهورند.
پس چرا جزایری، وجوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کند، با اینکه حدیث ثقلین - که نزد آنها صحیح است - به‌روشنی بر وجوب تمسک و پیروی از آنها دلالت می‌کند؟
درحالی‌که او و بقیهٔ اهل سنّت، در اطاعت از پادشاهان ستمکار و گمراه خرده‌گیری
نمی‌کنند. بلکه اطاعت از آنها را واجب می‌دانند و معتقدند هرکس از آنها نافرمانی کند،

۱- خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم [فرمان او] باشید. احزاب: ۵۶

۲- خدا فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد. احزاب: ۳۳

۳- صحیح مسلم، ج ۲، صص ۷۵۱ و ۷۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ج ۳، ص ۷۱ و ج ۴، ص ۹۰ و ج۷، ص ۶۱؛ الموطّأ، ص ۵۴۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۱۲۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۶۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۰۰، ۲۷۹، ۴۴۴، ۴۷۶ و ج ۳، ص ۴۹۰ و ج ۴، ص ۳۵ و ج ۵، صص ۳۵۴، ۳۹۰.

ص:۱۷۶

خدا را نافرمانی کرده و هرکس از آنها جدا شود، از جماعت مسلمانان جدا شده است. آنها در این‌باره احادیث زیادی روایت می‌کنند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بخاری و مسلم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره از پیامبر (ص) چنین نقل کرده‌اند:

هرکس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هرکس امیر (پادشاه) را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هرکس امیر (پادشاه) را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (۱)

۲. مسلم به نقل از ابی‌یونس می‌گوید: «از ابوهریره شنیدم که آن (حدیث بالا) را از رسول خدا [(ص)] چنین نقل کرده که می‌فرمود: «هرکس امیر را اطاعت کند» و نفرمود: «هرکس امیرِ مرا اطاعت کند» . در حدیث همام از ابوهریره نیز چنین آمده است.(۲)

۳. روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، دارمی، بیهقی و دیگران، از ابن عباس روایت کرده‌اند که می‌گوید: پیامبر [(ص)] فرمود: هرکس از امیر (پادشاه) خود چیزی ببیند و آن را بد بداند، باید صبر و شکیبایی کند؛ زیرا کسی نیست که [به اندازهٔ] یک وجب از جماعت [مسلمین] فاصله بگیرد، مگر اینکه به مرگ جاهلیت می‌میرد.(۳)

اگر مطلب این‌گونه باشد که اهل سنت می‌گویند، چه اشکالی در وجوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام و لزوم پیروی از آنها وجود دارد؛ زیرا آنها یکی از دو چیز گران‌بهایی هستند که پیامبر (ص) بر رعایت حالشان و مددجُستن از ایشان سفارش کرده است. آنها

کسانی هستند که خداوند دوستی‌شان را واجب دانسته و هرگونه پلیدی را از آنها دور

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۰ و ج ۹، ص ۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۴۲، ۴۱۶ و ۴۶۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۷.

۳- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۹ و ۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۷۵، ۲۹۷ و ۳۱۰؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ سنن کبری، ج ۸، ص ۱۵۷.

ص:۱۷۷

کرده و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است. بنابراین، پیروی از اهل‌بیت علیهم السلام بهتر از پیروی از پادشاهان و حاکمان ستمکار است که از طلقاء (آزادشدگان) و فرزندان آنها و دیگران هستند.

***

جزایری می گوید: ای شیعه! مقصود واقعی از این همه دروغ‌پردازی‌های فریبنده، جداکردن جماعت شیعه از اسلام و مسلمین است تا بر آنها چیره شده، کارشان را یکسره کنند؛ زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنّت نبوی - بهترین و پاک‌ترین صلوات و سلام‌ها بر صاحب آن سنّت - خودشان را بی‌نیاز می‌دانند و معتقد به وجود مصحف فاطمه - که چند برابر قرآن است-، جفر، جامعه، علوم پیغمبران گذشته و وحی‌هایی که به ائمه معصومین می‌شود، هستند. آنها به‌منزلهٔ رسول خدایند، مگر در مسئلهٔ ازدواج با بیش از چهار زن. موارد دیگری نیز وجود دارد که این جماعت به‌سبب اعتقاد به آنها از اسلام جدا شده‌اند و این عقاید، آنها را از مسلمانان - همچون مویی که از خمیر جدا می‌شود - جدا کرده است.

پاسخ به جزایری: آیا جدا دانستن گروه شیعه از اسلام، چیزی جز قائل‌شدن به کفر و خروج آنها از دین است؟ ! با این حال چگونه می‌تواند هدف واقعی کسی که چنین حدیثی را درست کرده - که گویا شیعه بوده است- خارج کردن امّت شیعه از اسلام باشد؟ ! چگونه به‌سبب اعتقاد شیعیان به عصمت اهل بیت علیهم السلام و واجب‌دانستن دوستی آنها و پیروی از ایشان و موارد دیگری که هر یک، با دلیل صحیح ثابت شده است، کافربودن و خروجشان از دین ثابت می‌شود؟

چگونه است که کفر اهل سنّت ثابت نمی‌شود، با اینکه دوستی همهٔ اصحاب، حتی منافقان و طلقاء (مشرکان مکه که پیامبر (ص) آنها را آزاد کرد) و فرزندان آنها و پیروی از

آنها را واجب می‌دانند؛ چنان‌که پیروی از امیران و پادشاهان ستمکاری که با زور و

ص:۱۷۸

قدرت بر ملت‌ها چیره می‌شوند، نیز واجب دانسته و معتقد به عصمت این گروه از خطا هستند؟ !

قبلًا دربارهٔ این مسئله جدایی (اُمّت شیعه از جامعهٔ مسلمان) پاسخ دادیم و گفتیم که اگر مراد از مسلمانان، همان اهل سنّت‌اند، پیروی از آنها و همسوشدن با آنان واجب نیست و اگر مراد غیر آنها باشد، باید گفت که هر طایفه‌ای از مسلمانان، از جهت اصول اعتقادی یا فروع (احکام) ، از هم جدا هستند. اشکال حقیقی، فقط در مخالفت با کتاب و سنّت است و در مخالفت با دیگر مسائل، مشکلی رخ نمی‌دهد.

پوشیده نیست که این گفتهٔ جزایری «هدف از ساختن این احادیث، جداکردن شیعه از اسلام و مسلمین است تا کار اسلام و مسلمین را یکسره کنند» سُست و بی‌ارزش است(۱)؛ زیرا احادیثی که در این‌باره آورده، ضعیف است و ما نمی‌توانیم چنین تأثیر مهمی (جدایی شیعه از مسلمانان) را برای آنها قائل شویم؛ به‌خصوص که احادیث صحیحِ بسیاری وجود دارد که به حُسن معاشرت با اهل سنّت، نمازخواندن با آنها، عیادت از بیماران ایشان، شرکت در تشییع جنازهٔ آنها، گواهی‌دادن به نفع یا ضرر آنها و. . . دستور داده است.

اکنون این سؤال مطرح است که اگر شیعه از گردونهٔ اسلام خارج است، چگونه این خروج سبب می‌شود که کار اسلام و مسلمین یکسره گردد، درحالی که آنها هرگز شمشیر بر دیگر مسلمانان نکشیدند و هیچ وقت، چه آشکار و چه پنهان، نیرنگی درباره آنها نکردند؟ !

انصاف آن است که بگوییم این حدیث و مانند آن، باعث جدایی شیعه از اسلام و

۱- نویسنده، در برابر اندیشمندان و عالمان و دینداران احساس خجالت می‌کند از اینکه بر چنین کلام بیهوده و بی‌ارزشی که جزایری کتابچهٔ خود را از آنها پر کرده، جوابی بنگارد. اما ترس از اینکه مبادا این حرف‌ها، بعضی از مؤمنان کم‌علم و ضعیف را بفریبد، مرا مجبور کرد تا جواب جزایری را بدهم؛ والله المستعان.

ص:۱۷۹

دیگر مسلمانان نمی‌شود. بلکه سبب اختلاف و جدایی، نویسندگانی هستند که تمام تلاش خود را برای کافر نشان‌دادن طایفهٔ بزرگی از مسلمانان می‌نمایند. بدین جهت، احادیث ضعیفی را دستاویز خود قرار می‌دهند که معنای آنها را نمی‌فهمند یا از روی هوای نفس، معانی بی‌اساس و احتمالات موهومی را بر آن احادیث بار می‌کننــد و برای آن معانی، لوازم و نتایجی بی‌اساس می‌تراشند. آن‌گاه با استفاده از آنها، هر که را خواستند، تکفیر می‌کنند.

همچنین ضعف و سُستی این گفتهٔ جزایری که «زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنّت نبوی. . . بی‌نیاز است و این بدان سبب است که نزد آنان، مصحف فاطمه و. . .» بدیهی است؛ زیرا شیعهٔ امامیه از دیگر مسلمانان جدا نشده تا جزایری چنین احتمالات و توهمات بیهوده‌ای را دستاویز خود قرار دهد. آنها هرگز از کتاب خدا و سنّت نبوی (ص) بی‌نیاز نگشته‌اند و چیز دیگری را جایگزین این دو نکرده‌اند. کتاب‌های شیعه آشکارا بیان می‌کند که کتاب خدا و سنّت، از مهم‌ترین مصادر و منابع استنباط و فهم دین نزد شیعیان است. پس چگونه با مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و جامعه و مانند آنها، از قرآن و سنّت بی‌نیاز شوند! درحالی‌که چنین کتاب‌هایی نزد شیعه نیست. بلکه اصلاً چنین کتاب‌هایی را روایت نکرده و حتی از محتوای آنها هم آگاهی ندارند؟ ! (بلکه این کتاب‌ها فقط نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است) .

***

ابوبکر جزایری می‌نویسد: خدا نابود کند روحیهٔ شرارتی را که پارهٔ عزیزی از جسم امّت اسلامی را به اسم اسلام از آن جدا کرده است و عدهٔ زیادی را به‌عنوان نصرت و یاری اهل بیت، از راه اهل بیت دور گردانده است.

بار خدایا! دست جرم [و خیانت] نخستین را قطع کن که سبب جدایی این عده

(شیعه) از تو و گمراهی آنان از راه تو گردیده است.

ص:۱۸۰

پاسخ به جزایری: روحیهٔ شرارت در واقع همان روحیه‌ای است که جهت روشن‌کردن آتش تفرقه میان مسلمانان، در تکفیر طایفه‌ای بزرگ از پیروان اهل بیت علیهم السلام، می‌کوشد و دست جرم و خیانت، همان دستی است که بدون داشتن دلیلِ مورد اعتماد و برهان صحیح، به مذهب اهل بیت علیهم السلام طعنه می‌زند؛ همان اهل بیتی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها دور و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است و پیامبر (ص) نیز به پیروی از آنها و چنگ‌زدن به ریسمانشان فرمان داده است.

البته مقصود جزایری از نخستین دست جرم و خیانت و روح شرارت که شیعه را از راه اهل بیت علیهم السلام دور نگه داشته است، همان علمای عصر نخستِ شیعه قدس سره است. این سخن از کسی که بدون تفکر حرف می‌زند و از تهمت و دروغ نمی‌پرهیزد، بعید نیست.

آشکار است که علمای بزرگوار شیعه - که خداوند گذشتگان آنها را رحمت و موجودین از آنها را حفظ و نگهداری نماید- نیکوکار و پرهیزگار و زاهد و عابد هستند و مانند دیگر علما، در رکاب امیران و پادشاهان ستمکار قرار نگرفته‌اند و از سفرهٔ آنها غذا نخورده، حرامی را برای آنها حلال و حلالی را برای آنها حرام نکرده‌اند و اشتباهات و جنایت‌های آنها را توجیه ننموده‌اند که اگر می‌خواستند چنین کارهای باطلی را پیش بگیرند، راهش را خوب می‌دانستند و برای آن می‌کوشیدند.(۱)آنها هیچ‌یک

۱- مناوی در فیض القدیر، ج ۲، ص ۴۱۹ می‌گوید: «هنگامی که [عمر]ابن عبدالعزیز از دنیا رفت، حاکمِ پس از او خواست که راه و روش او را دنبال کند، تا اینکه چهل نفر از بزرگان برای او گواهی دادند که خلیفه حساب و عقاب ندارد» . گواهی و شهادت مناوی در توصیف بیشتر علمای زمان خود - که به ظاهر همگی از اهل سنّت هستند - کفایت می‌کند وقتی که می‌گوید: «و بیشتر علمای این زمان، دو گروهند: گروهی غرق در مال و خاشاک دنیایند و از جمع اموال خسته نمی‌شوند و ماه و سال خود را همچون پشه در زباله می‌گذرانند و از نجاستی بر نجاست دیگر می‌نشینند و حُبّ دنیا تمام قلبشان را پُر کرده و ترس از فقر و تهی‌دستی آنها را در برگرفته و خواستار زیاده‌خواهی هستند. . . و گروهی دیگر، اهل ریا و نیرنگ و آراستن خود برای مردم و چاپلوسی برای امیران از جهت حرص و طمع بر مال و مقام آنها هستند و هرچیز کم‌ارزشی را می‌گیرند و با خدا از در نیرنگ وارد می‌شوند. شیوهٔ آنها سازش‌کاری است و آرزوها در دلشان جای گرفته است. این افراد به دنیا اطمینان داشته و با اسباب دنیوی آرامش می‌گیرند» .

ص:۱۸۱

از شیعیان و غیر آنها را فریب نداده، در معرض نابودی و هلاکت قرار نمی‌دهند.

در تأیید این مطلب ذکر این نکته کافی است که بدانیم، علمای شیعه بر مکلفین واجب کرده‌اند اصول دین و عقاید خود را از راه یقین به دست بیاورند، نه از راه تقلید و این را در کتاب‌های کلامی خود بارها بیان کرده‌اند. روشن است کسی که قصد عوام‌فریبی دارد، چنین شیوه‌ای در پیش نمی‌گیرد. بلکه برای گمراهی و دوری آنها از راه خدا می‌کوشد.

در پاسخ به این سخن جزایری که «همانا علمای شیعه، شیعه را از جسم اُمت اسلامی جدا و به اسم نصرت و یاری اهل بیت، آنها را از راه اهل بیت دور کرده‌اند» نیز باید گفت: هیچ عاقل با انصاف و عالم فاضلی در پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام شک و تردید نمی‌کند و دلیل بر آن چند امر است:

اولاً: شیعهٔ امامیه، امامت را فقط در اهل بیت علیهم السلام محدود کرده و از آنها تقلید و پیروی می‌کند و تنها قول آنها را حجت می‌داند و معتقد است که هیچ حقی، جز از ناحیهٔ آنها صادر نمی‌شود؛ به همین جهت شیعیان در قرون متمادی، به تدوین و نوشتن علوم و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام در زمینهٔ اصول و فروع دین همت گماشته‌اند، تا جایی که علم فراوانی را از آنها جمع‌آوری کرده‌اند.

پس با وجود مقتضی و انگیزهٔ لازم در پیروی از ائمه اهل بیت علیهم السلام و عمل طبق شیوه و روش آنها - که همان اعتقاد به امامت آنهاست - و نبود مانع در پیروی از آنها، این پیروی و ولایت‌مداری تحقق می‌یابد.

ثانیاً: عده‌ای از علمای اهل سنّت که از بزرگان و پرچم‌داران اهل تحقیق هستند، به پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. شهرستانی می‌گوید:

شیعه کسانی هستند که به‌طور خاص از علی علیه السلام پیروی می‌کنند و به امامت و خلافت او از راه نص (آیه و روایت) و وصیت (وصیت پیامبر [(ص)] به امامت

ص:۱۸۲

ایشان) به صورت آشکار یا پنهان قائل‌اند و معتقدند که امامت، از فرزندان او بیرون نمی‌شود.(۱)

شهرستانی در شرح حال امام صادق علیه السلام می گوید:

او علم فراوان در دین، و ادب کامل در حکمت، و زهد بسیار در دنیا [داشت] و از شهوات کاملاً پرهیزکار بود. . . و مدتی در مدینه اقامت داشت و شیعیان و دوست‌داران او از اسرار علومی که بیان می‌نمود، بهره‌مند می‌شدند.(۲)

۲. ابن منظور در کتاب لسان‌العرب و فیروزآبادی در قاموس‌المحیط و زبیدی در تاج‌العروس می گویند:

این نام (شیعه) بر پیروان علی و اهل بیت او - رضوان الله علیهم اجمعین - رواج یافته تا جایی که عنوان خاص آنها شده، به صورتی که اگر گفته شود: «فلانی از شیعه است» خواهیم دانست که از پیروان آنهاست.(۳)

۳. زُهری می گوید: «شیعه گروهی هستند که میل به عترت پیامبر [(ص)] داشته و از آنها پیروی می کنند» .(۴)

۴. ابن خلدون می گوید: «بدان که لفظ شیعه، از جهت لُغت، یعنی یاران و پیروان، و در عُرف فقهاء و متکلمین - از گذشته تا به حال - بر پیروان علی [علیه السلام] و فرزندانش

اطلاق می‌شود»(۵)

ثالثاً: راه و روش شیعه، بیانگر دوستی با اهل بیت علیهم السلام و پیروی از آنهاست. نوشتن علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام و روایت احادیث آنها، عمل به گفتارشان و سر تسلیم

۱- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲- همان، ص ۱۶۶.

۳- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۹؛ القاموس المحیط، ج ۳، ص ۴۹؛ تاج العروس، ج ۲۱، ص ۳۰۳.

۴- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۹؛ تاج العروس، ج ۲۱، ص ۳۰۳.

۵- مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۱۹۶.

ص:۱۸۳

فروبردن در برابر آنها، ترویج و نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام و نوشتن تاریخ آنها، برپایی مجالس عزاداری و گریه بر مصائب آنها، دوستی با دوستداران و دشمنی با دشمنانشان -تا آنجا که حکم کرده‌اند به ضعیف‌بودن هر [راوی] که از اهل بیت علیهم السلام منحرف شده و نجس‌بودن هرکس که آشکارا با آنها دشمنی نماید- از اموری هستند که نشان‌دهنده ارادت شیعیان به اهل‌بیت علیهم السلام است.

نتیجه آنکه، اگر با وجود تمام این اموری که بیان شد، نگوییم شیعهٔ امامیه همان پیروان ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند، پس جایز است که تبعیت هر فرقه‌ای را که از کسی پیروی می‌کند، زیر سؤال برده و انکار کنیم و حتی درباره پیروی اهل سنّت از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و دیگران نیز تشکیک و تردید کنیم.(۱)

۱- این دلایل را از کتاب خودم، «دلیل المتحیرین» ، صص ۳۵۱ - ۳۵۳ بیان کرده‌ام.

ص:۱۸۴

ص:۱۸۵

کشف حقیقت هفتم

اشاره

ص:۱۸۶

ص:۱۸۷

حقیقت هفتم:

اشاره

ارتداد همهٔ اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل‌بیت علیهم السلام

جزایری می گوید: شیعیان اعتقاد دارند که همهٔ اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل بیت و عدهٔ کمی، همچون سلمان و عمار و بلال، پس از وفات ایشان، مرتد و کافر شده‌اند. سردمداران فقها و علمای شیعه تقریباً بر این اعتقاد اجماع دارند و در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان، این مطلب را بیان و تصریح کرده‌اند و هیچ‌یک از آنها از بازگویی این اعتقاد دست برنداشته‌اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنها واجب است.

پاسخ به جزایری: شیعه دربارهٔ اصحاب پیامبر (ص) چنین عقیده‌ای ندارد. اعتقاد علمای شیعه دربارهٔ صحابه معلوم است و این مطلب را در کتاب‌هایشان به‌طور واضح بیان کرده‌اند. اکنون به بیان خلاصه‌ای از این اعتقاد می‌پردازیم:

عقیدهٔ شیعهٔ امامیه دربارهٔ صحابه

اشاره

شیعه معتقد است کسانی که به آنها صحابهٔ پیامبر (ص) گفته می‌شود، به سه گروه تقسیم می‌شوند:

ص:۱۸۸

گروه اول:

کسانی که به خدا و رسولش (ص) ایمان‌آورده، از پیامبر (ص) پیروی کردند و در راه خدا با جان و مالشان جهاد کردند تا کلام خدا را بالا برده و کلمه کفر را تباه و نابود سازند. آنها پیشگامان در اسلام (مهاجر و انصار) و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، هستند.

خداوند متعال در کتابش آنها را ستوده و فرموده است: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْری تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.(۱)

گروه دوم:

منافقانی که همیشه در پی ضربه زدن به پیامبر (ص) و نیرنگ ضد اسلام و مؤمنین خالص بودند. خداوند متعال در این آیهٔ شریفهٔ به آنها اشاره می‌کند: وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظیمٍ.(۲)

روایات زیادی بر حضور منافقان میان اصحاب پیامبر (ص) – چه در زمان حیات ایشان و چه پس از آن – دلالت می‌کند. از جملهٔ آنها، روایتی است که مسلم از حذیفه چنین نقل می‌کند:

پیامبر (ص) فرمود: «میان اصحاب من دوازده منافق وجود دارد: هشت نفر از آنها هرگز وارد بهشت نمی‌شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد و

۱- و پیشگامانِ نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از ایشان خشنود گشت و آنان [نیز]از خدا خشنودند و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. در آن جاودانه خواهند بود و این است پیروزی بزرگ. توبه: ۱۰۰

۲- و از [میان] اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافق‌اند و از اهل مدینه [نیز] گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم، به‌زودی آنها را دوبار مجازات می‌کنیم [مجازاتی با رسوایی در دنیا و مجازاتی به هنگام مرگ]. سپس به سوی مجازات بزرگ [در قیامت] فرستاده می‌شوند. توبه:۱۰۱

ص:۱۸۹

هشت تای آنها را دُبیله(۱)کفایت می کند و به یاد ندارم که شعبه دربارهٔ چهارتای دیگر چه گفته است»(۲)

گروه سوم:

مؤمنانی هستند که دارای اعمال نیک و بد هستند. ولی از جهت اعمال نیک به پای گروه نخست نرسیده و گناهانشان هم به اندازه‌ای نیست که جزء گروه دوم شوند. از جملهٔ این گروه، کسانی هستند که خدای متعال آنها را چنین توصیف نموده است: وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَى اللهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ.(۳)

دربارهٔ گروه دیگری از آنها نیز چنین می‌فرماید: قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإیمانُ فی قُلُوبِکُمْ وَ إِنْ تُطیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ.(۴)

این است عقیدهٔ شیعه دربارهٔ اصحاب پیامبر (ص) و هرکس عقیدهٔ دیگری به آنها نسبت دهد، یا نسبت به اعتقادات آنان ناآگاه است یا دروغگو بوده، به آنها دروغ بسته است.

سیدشرف‌الدین موسوی (ره) ، از علمای بزرگ شیعه می گوید:

۱- لسان العرب در ج ۱۱، ص ۲۳۵ می گوید: «دبیله، دُمل بزرگی است که داخل بدن انسان پیدا می‌شود و غالباً صاحب خود را می کشد» . در البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۵، ص ۱۹ و دلائل النبوهٔ، ج ۵، ص ۲۶۱ تفسیر آن‌چنین آمده: «شهابی است از آتش که بر رگ‌های قلب یکی از آنها واقع می‌شود و او را از بین می‌برد» . می‌توان از دبیله به غده سرطانی تعبیر کرد.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳. مستفاد از این روایت این است که هشت نفر از این منافقان به هیچ وجه به بهشت وارد نمی‌شوند و هشت نفر از آنان در دنیا با دبیله به درک واصل می‌شوند. راوی نسبت به سرنوشت چهار نفر دیگر در آخرت و کیفیت مرگشان خبری نداده است. مترجم

۳- گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می‌رود که خدا توبه آنان را بپذیرد، به‌یقین خداوند آمرزنده و مهربان است. توبه: ۱۰۲

۴- عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید: اسلام آوردیم اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید چیزی از پاداش کارهای شما فروگذار نمی کند. خداوند آمرزنده و مهربان است. حجرات: ۱۴

ص:۱۹۰

سی که بر دیدگاه ما دربارهٔ صحابه آگاه شود، می‌داند که این دیدگاه در میان دیدگاه‌های دیگر، حد وسط و میانه است؛ زیرا ما نه تفریط کرده که همچون غُلات همهٔ صحابه را تکفیر کنیم و نه اهل افراطیم که همچون عامهٔ اهل سنّت همهٔ آنها را توثیق کنیم. فرقهٔ کاملیه و کسانی که در غلوّ مانند آنها هستند، قائل به کفر همهٔ صحابه شدند. اما اهل سنت می‌گویند: «هرکس که از پیامبر (ص) حدیثی بشنود یا هر مسلمانی که پیامبر (ص) را ببیند، مطلقاً عادل است. بدین‌جهت، به حدیث «كلّ من دبّ أو درج منهم أجمعين أكتعين أبصعين» (۱)استناد کرده‌اند.

نزد ما شیعیان، هرچند خودِ مصاحبت، به تنهایی فضیلت بزرگی است، اما عصمت‌آور نیست. بنابراین، اصحاب نیز مانند دیگر مردم، هم اهل عدالت دارند که همان علما و بزرگان و اولیای صحابه هستند و هم بین آنان افراد متجاوز، مجرم، جنایتکار و منافق و همچنین افرادی که حالاتشان مجهول است، وجود دارد. ما به صحابهٔ عادل احتجاج می‌کنیم و در دنیا و آخرت دوستدار آنها هستیم. اما کسانی که در حق برادر و وصی پیامبر (ص) ظلم کردند و دیگر اصحابی که اهل ستم و گناهان کبیره بودند، مانند معاویه (پسر هند جگرخوار) ، ابن نابغه (عمرو بن عاص) ، ابن زرقاء (مروان بن حکم) ، ولید بن عقبه، مسلم بن أرطاة و امثال آنها، نزد ما هیچ احترامی ندارند و حدیث آنها هیچ ارزشی ندارد. اما دربارهٔ اصحابی که ناشناخته هستند، توقف کرده، سخنی دربارهٔ آنها نمی‌گوییم تا اینکه حال آنها برای ما روشن شود.(۲)

۱- در کتب لغت آمده: «قولهم: أَكْذَبُ مَنْ دَبَّ و دَرَجَ أى أَكذب الأَحْياءِ و الأَمْواتِ، فدَبَّ: مَشَى و دَرَجَ: مَاتَ و انْقَرَضَ عَقِبُه» . لسان‌العرب، ج ۱، ص۳۶۹ دروغگوترین کسی که بر زمین راه رفته و مرده، یعنی دروغگوترین فرد از زندگان و مردگان، دب به معنای رفت و درج به معنای مُرد. بنابراین معنای عبارت فوق این است: هر کسی که از آنان زندگی کرد و مرد، اکیداً و حتماً از آنهاست. مترجم

۲- اجوبهٔ مسائل جارالله، صص ۱۴ و ۱۵.

ص:۱۹۱

از مطالب گفته‌شـده، نادرستی این سـخن جزایری «که سـردمداران فقها و علمای شـیعه تقریباً بر کفر همهٔ صـحابه اجماع دارند و در نوشـته‌ها و کتاب‌هایشان، این مطلب را بیان و تصـریح کرده‌انـد» آشـکار می‌گردد. در چنین مسـئله‌ای که برای اثبات، احتیاج به نقل کلمات علمای شیعه دارد، ایشان حتی یک دلیل نقلی از این کلمات نیاورده است. بدیهی است که تمسک به کلمات علمای شیعه، بسیار بهتر از حدیثی است که در سند و دلالت آن جای بحث و گفت‌وگوست.

علاوه بر آن، حـدیثی که جزایری نقل کرده، از احادیث کتاب کافی نیست و بر خواسـتهٔ او نیز دلالت نمی‌کند؛ چنان‌که بیان خواهد شد. این نکته دلیل روشنی است بر عدم دستیابی جزایری به احادیثی که بتواند با آنها حقیقت هفتم خویش را به اثبات رساند.

همچنین سـخن قبلی جزایری، با این گفتـهٔ او که «هیچ‌یک از علمای شـیعه، از بازگویی این اعتقاد دست برنداشـته‌اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنهـا واجب است» ناسازگار است؛ زیرا اگر تقیه نزد شـیعه واجب است و اقتضا می‌کنـد که چنین اعتقادی بازگو نشود، پس چگونه تألیفات و کتاب‌های علمای شیعه، این اعتقاد را بیان نموده و به آن تصریح کرده‌اند؟ !

***

جزایری می‌گویـد: به جهت برهـانی‌کردن و تأکیـد بر این حقیقت (هفتم) ، روایـاتی را می‌آوریم: در روضـهٔ کافی که نوشـتهٔ کلینی (صـاحب کتاب کافی است) چنین آمـده است: «از حنان از پـدرش از ابی‌جعفر، نقل شـده است که فرمود: مردم پس از پیامبر (ص) مرتد شدند، مگر سه نفر آنها که مقداد و سلمان و ابوذر می‌باشـند» . چنان‌که روایات زیادی در تفسـیر صافی که از تفاسـیر مشهور، مهم و معتبر است، بر این حقیقت تأکید می‌کند که اصحاب رسول خدا (ص) پس از وفاتش مرتد شدند، مگر اهل بیت و چند نفر،

ص:۱۹۲

مانند سلمان و عمار و بلال.

پاسخ به جزایری: چنین روایتی با این لفظ،(۱)اصلاً در کتاب کافی و روضهٔ آن و دیگر کتب اربعهٔ مشهور نزد شیعه نیامده است؛ بلکه در کتاب رجال کشّی(۲)و بعضی از کتاب‌های دیگر که در اثبات حدیث، بر آنها تکیه نمی‌شود، آمده است.

بر فرض قبول روایت این حدیث، بر عنوان حقیقت هفتم جزایری دلالت نمی‌کند؛ زیرا ارتداد در لغت به معنای رجوع و بازگشت از چیزی است. در چند آیه از قرآن کریم نیز به همین معنا اشاره شده است، آنجا که قرآن می‌فرماید: فَلَمَّا أنْ جاءَ الْبَشيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصيراً(۳)و می‌فرماید: قالَ الَّذى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ أنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ(۴)و می‌فرماید: مُهْطِعينَ مُقْنِعى رُؤُسِهِمْ لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُم.(۵)

هرگاه در کتاب خدا مراد از ارتداد، بازگشت از دین باشد، به صورت مقید می‌آید، چنان‌که خداوند می‌فرماید: يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُم عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِى اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَه(۶)و می‌فرماید: وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ(۷)و می‌فرماید: إِنَّ الَّذينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما

۱- کلینی آن را با لفظ دیگری نقل نموده که ان‌شاءالله به‌زودی آن را بیان می‌کنیم و شاید علت آنکه جزایری آن را نیاورده و حدیث دیگری برای اثبات حقیقت هفتم آورده که در کافی نقل نشده، آن است که حدیثی که جزایری آورده، بیش از حدیثی که در کافی نقل شده برخواسته‌اش دلالت می‌کند، والله اعلم.

۲- اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵.

۳- اما هنگامی که بشارت‌دهنده فرا رسید آن پیراهن را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد. یوسف: ۹۶

۴- کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آنکه چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد. نمل: ۴۰

۵- گردن‌ها را کشیده سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم‌هایشان به‌سبب وحشت از حرکت باز می‌ماند. ابراهیم: ۴۳

۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرکه از شما از آیین خود بازگردد [به خدا زیانی نمی‌رساند]. خداوند گروهی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. مائده: ۵۴

۷- ولی هرکس از شما که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد تمام اعمال [نیک گذشته] او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود. بقره: ۲۱۷

ص:۱۹۳

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُم (۱)و می‌فرماید: وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ.(۲)

با توجه به اینکه در حدیثی که جزایری با آن استدلال نموده، واژهٔ «ارتداد» مقید به «عن الدین» یا «الأدبار» یا «الأعقاب» نشده است، معنای حدیث این می‌شود که مردم پس از رسول خدا (ص) ، از التزام و بیعتی که در زمان حیات رسول خدا (ص) با ایشان داشتند، به اینکه حضرت علی علیه السلام، امیرمؤمنان باشد، برگشته و با دیگری بیعت کردند.

ابن اثیر نیز واژهٔ «ارتداد» را که در احادیث «حوض» آمده، به همین معنا تفسیر کرده و می‌نویسد:

در حدیث قیامت و حوض، گفته می‌شود: «إنّهم لم‌یزالوا مرتدّین علی أدبارهم القهقری»(۳)؛ یعنی برخی از واجبات را پشت سرخود باقی‌گذاشته‌اند و مقصود، ارتداد کفرآمیز نیست. به همین جهت، آن را به «أدبارهم» مقید کرده است؛ زیرا هیچ‌یک از صحابه پس از پیامبر (ص) مرتدّ نشدند، تنها گروهی از درشت‌خویان اعراب مرتد شدند.(۴)

اگر این مطلب درست باشد، دو حدیث از جهت معنا مطابق هم می‌شوند و مقصود از ارتداد مردم پس از رسول خدا (ص) این می‌شود که آنها از مهم‌ترین واجبات دینی آن روز خود برگشتند؛ یعنی بیعت با حضرت علی علیه السلام و پذیرش ایشان به‌عنوان امیرالمؤمنین و جانشین رسول خدا (ص) را زیر پا گذاشتند. دلیل این معنا نیز روایتی است که کلینی (ره) در روضهٔ کافی از ابی‌جعفر علیه السلام آورده که می‌فرماید:

۱- کسانی که بعد از روشن‌شدن هدایت برای آنها پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده. . . محمد: ۲۵

۲- و به پشت سر خود بازنگردید که زیانکار خواهید بود. مائده: ۲۱

۳- آنها پیوسته به پشت خود و عقب عقب برمی‌گردند.

۴- النهایهٔ فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۱۴. و ابن منظور همین عبارت را در لسان العرب، ج ۳، ص ۱۷۳ آورده است.

ص:۱۹۴

مردم پس از رسول خدا (ص) برگشتند، مگر سه نفر. عرض کردم: «آن سه نفر کیستند؟» فرمود: «مقدادبن‌اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی- رحمت و برکات خدا بر آنها باد. سپس [گروهی از] مردم پس از مدت کمی [حقیقت را] شناختند (که امیرالمؤمنین به خلافت شایسته‌تر است)» و فرمود: «آنها همان کسانی هستند که [حق] بر محور آنان دور می‌زنند، از بیعت امتناع کردند تا اینکه امیرالمؤمنین را به زور آوردند و بیعت کرد و این همان سخن خدای متعال است که می‌فرماید: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللهُ الشَّاکِرِینَ(۱)»(۲)

از ظاهر حدیث برمی‌آید که سه نفر پس از رسول خدا (ص) به بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام پایبند بودند و با غیر او بیعت نکردند تا اینکه امام را به بیعت مجبور کردند و آنها هم پس از ایشان بیعت کردند.

جزایری این حدیث را نقل کرده و به کافی نسبت داده درحالی‌که آن را به غیر معنایش تفسیر کرده یا فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده است که بخاری و مسلم، احادیث صحیح بسیاری مبنی بر اینکه گروه‌هایی از صحابهٔ پیامبر (ص) پس از وفات ایشان مرتد شدند، نقل کرده‌اند. از جملهٔ آنها روایتی است که بخاری از ابوهریره آورده که می گوید:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند و از حوض رانده شده، دور می گردند. پس می گویم: ای پروردگار!

۱- و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم]پیامبرانی [آمده و]گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیدهٔ خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیدهٔ خود بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رسد و به زودی خداوند سپاس‌گزاران را پاداش می‌دهد. آل عمران: ۱۴۴

۲- روضه کافی، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

ص:۱۹۵

[اینها] اصحاب من [هستند]، پس [خدای متعال] می‌فرماید: همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. همانا آنها به گذشته خود برگشتند»(۱)

بخاری روایت دیگری از ابوهریره از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود:

درحالی‌که ایستاده‌ام یک دفعه جماعت و گروهی [می‌آیند] که آنان را می‌شناسم؛ مردی از بین من و آنها بیرون می‌آید و می‌گوید: «بشتابید» . می‌گویم: «کجا؟» می‌گوید: «به خدا، به‌سوی آتش» . می‌گویم: «مگر چه کردند؟» می‌گوید: «همانا آنها به گذشته خود رو به عقب برگشتند» و می‌بینم که کسی از آنها رهایی و نجات نمی‌یابد، مگر به اندازهٔ شتران گم‌گشته.(۲)

ظاهراً ضمیر مجرور در متن روایت «فلا یخلص منهم» ، به اصحاب پیامبر (ص) برمی‌گردد، نه به مرتدین به گذشته؛ زیرا از مرتدین کسی نجات و رهایی نمی‌یابد.

همچنین بخاری از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود:

مردانی از اصحابم در کنار حوض بر من وارد می‌شوند و از آن رانده شده و دور می‌گردند. آن‌گاه می‌گویم: «ای پروردگار! [اینها] اصحاب من [هستند]» . پس او می‌فرماید: «آیا نمی‌دانی که پس از تو چه کردند؟ همانا آنها به عقب برگشتند»(۳)

مسلم نیز به نقل از عبدالله می‌نویسد:

رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود و برای رهایی گروه‌هایی به سختی تلاش می‌کنم. سپس بر من غلبه می‌شود (تلاش من

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰.

۲- همان؛ در لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۱۰ چنین آمده است: در حدیث حوض: «فلا یخلص منهم إلّا مثل هَمَل النعم» هَمَل به معنای شتران گمراه است مفرد آن هامل ؛ یعنی نجات‌یافتهٔ از آنها بسیار کم است و در کمی به اندازهٔ شتران گم‌گشته‌اند.

۳- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰.

ص:۱۹۶

نفعی به آنها نمی‌رساند) . پس می گویم: «ای پروردگار! اصحاب من، اصحاب من» . پس گفته می‌شود: «همانا تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند»(۱)

روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - و مسلم از سهل بن سعد آورده‌اند که می گوید:

رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود. هرکس بر من عبور کند [از آن] می‌نوشد و هرکس بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود و بی‌شک گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم و آنها [نیز] مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله می‌شود» .

ابوحازم می گوید:

نعمان بن عیاش این روایت را از من شنید و گفت: «آیا این گونه از سهل شنیدی؟» گفتم: «بله» . گفت: «گواهی می‌دهم که ابوسعید خدری آن را شنیده و در آن حدیث چنین اضافه نموده: پس می گویم (پیامبر) : آنها از من هستند. آن گاه گفته می‌شود: همانا نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. سپس می گویم: دور باد، دور باد هرکس که پس از من تغییر و تبدیلی انجام داد»(۲)

حافظان و علمای حدیث اهل سنّت، این روایات را به سندهای بسیار و با الفاظ نزدیک به هم نقل کرده‌اند و آنچه ما در اینجا آوردیم، برای شناخت حق کافی است.(۳)

***

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۳.

۳- ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۳۳ و ج ۴، ص ۱۱۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص۱۰۱۶؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۸۴، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۵۳، ۴۵۵ و ج ۳، صص ۲۸، ۱۰۲، ۲۸۱ و ج ۵، صص ۴۸، ۵۰، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۰۰ و ۴۱۲؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ صحیح سنن نسائی، ج ۲، ص ۴۹۹؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۸۲.

ص:۱۹۷

جزایری می‌گوید: و اما درخصوص شیخین (ابوبکر و عمر) روایات بی‌شماری در کتاب‌های شیعه وجود دارد که گویای تکفیر آن دو هستند. از جملهٔ آنهاست آنچه در کتاب کلینی (صفحهٔ ۲۰) آمده، آنجا که می‌نویسد: از اباجعفر (امام باقر علیه السلام) دربارهٔ شیخین سؤال کردم. فرمود: «در حالی از دنیا رفتند که توبه نکردند و آنچه بر [سر] امیرالمؤمنین آوردند، بازگو نکردند؛ پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد» .

همچنین در صفحهٔ ۱۰۷ از قول امام چنین آورده است: «از من دربارهٔ ابوبکر و عمر سؤال می‌کنی؟ به جانم سوگند که نفاق ورزیدند و کلام خدا را نپذیرفتند و رسول خدا را مسخره کردند؛ آنها کافرند و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد» .

پاسخ به جزایری: بسیار جای تأسف است که آقای جزایری جهت آوردن دلیل برای گفتارش، به ساختن احادیث دروغین و نسبت‌دادن آنها به کافی روی آورده است تا بدین وسیله طایفهٔ بزرگی از مسلمانان را تکفیر کند.

من در گذشته، در جست‌وجوی این دو حدیث در کافی و دیگر کتب اربعه پرداختم، ولی نیافتم. البته آنچه در صفحه ۱۰۷ از روضهٔ کافی یافتم، روایتی است که سند آن ضعیف(۱)و دربردارندهٔ مکاتبهٔ امام کاظم علیه السلام با علی بن سوید است که پاسخ از چند مسئله‌ای است که از محضر امام علیه السلام سؤال شده بود. از جمله مطالبی که در این مکاتبه آمده، این سخن امام علیه السلام است:

سؤال کردی از مردی که مالی داشته و آن را بر فقرا و مساکین و در راه‌ماندگان و در راه خدا انفاق می‌کرده؛ دو نفر مال او را غصب کرده و به این غصب اکتفا نکردند، بلکه او را وادار کرده آن مال را بر دوش بگیرد به منزل آنان بیاورد. وقتی آن دو نفر بر آن مال دست پیدا کردند به انفاق آن

۱- این روایت به سه طریق آمده است: در طریق اول، سهل بن زیاد آمده که ضعف آن قبلاً بیان شد و محمدبن‌منصور خزاعی که مجهول است و در طریق دوم، حمزهٔ بن بزیع است که واقفی‌مذهب و ضعیف است و در طریق سوم، همان محمد بن منصور خزاعی وجود دارد.

ص:۱۹۸

پرداختند؛ آیا آن دو با این کارشان کافر می‌شوند؟ به جانم سوگند که قبل از آن، نفاق ورزیده، کلام خدای عزوجل را نپذیرفته و رسول خدا (ص) را مسخره کرده‌اند و [حتماً] آن دو کافرند، و بر آن دو باد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم.

جزایری فقط قسمت آخر حدیث (پاسخ امام) را آورده و برای آن، از نزد خود سؤالی درست کرده که مناسب با قصد و هدفش باشد.

بنابراین، امکان ندارد که بگوییم مقصود از آن دو مرد مذکور در این مکاتبه بالا همان ابوبکر و عمر هستند، مگر اینکه بر الفاظ حدیث، چیزی بار کنیم که از آن فهمیده نمی‌شود؛ زیرا ممکن نیست که مراد از «مال» خلافت باشد؛ چون حدیث تصریح می‌کند که صاحب مال، آن را بر فقرا و مساکین انفاق می‌کرده، حال آنکه از خلافت، چیزی بر فقیر یا مسکین انفاق نمی‌گردد.

علاوه بر این، آیا ابوبکر و عمر، خلافت را بر دوش علی علیه السلام نهاده‌اند تا آن را به منزل آنها برسانند تا به‌دلخواه آن را انفاق کنند؟!

از پاسخ امام علیه السلام دربارهٔ آن دو مرد، که از حالشان سؤال شده بود و امام فرمود: آنان نفاق ورزیدند، این مطلب ظاهر می‌شود که مسلمانان از دست و زبان هر که در امان نباشند، مسلمان نیست و تظاهر به اسلام اگر به همراه عمل نباشد، نوعی نفاق خواهد بود.

در نتیجه، تحریفی که جزایری در این حدیث به کار برده، به روشنی گویای آن است که وی حدیث روشنی، که بتواند دلیل بر حقیقت هفتم باشد، پیدا نکرده است و این گفتهٔ او، که احادیث بی‌شماری در کتب شیعه دربارهٔ تکفیر ابوبکر و عمر آمده، درست نیست.

البته در بعضی از کتاب‌های شیعه، احادیثی وجود دارد که ظاهر آنها خدشه و طعنه واردکردن بر برخی از اصحاب پیامبر (ص) است؛ ولی این احادیث حتی در صورت

ص:۱۹۹

صحت و دلالت روشن، باز هم مستلزم کفر نیست. در غیر این صورت، تکفیر همهٔ امّت لازم می‌آید؛ زیرا اگر در کتب شیعه، احادیثی وجود دارد که ظاهر آنها خدشه واردکردن بر برخی صحابه باشد، کتب اهل سنّت پر از احادیثی است که بر برخی دیگر از صحابه خدشه و طعنه وارد می‌کند. بلکه احادیث تلخ‌تری در آنها وجود دارد که خدشه به ساحت مقدس رسول خدا (ص) وارد می‌کنند که به زودی آنها را بیان خواهیم کرد.

***

جزایری می‌گوید: ای شیعه! پس از این همه، آیا عاقلانه و صحیح است که حکم به کفر و ارتداد اصحاب رسول خدا [(ص)] کنی؟ ! درحالی که ایشان حواریون و یاوران دین و مبلغان شریعت او هستند و خداوند در کتابش دربارهٔ آنان ابراز خشنودی و رضایت کرده و به آنها از طریق پیامبرش مژدهٔ بهشت داده است و خدا به وسیلهٔ آنها دین را حمایت و مسلمانان را عزیز کرده و یاد و خاطرهٔ آنها را تا روز قیامت جاویدان نموده است؟ !

پاسخ به جزایری: در مباحث قبلی روشن شد که ما به کفر و ارتداد و فسق همه صحابه قائل نیستیم و عقیدهٔ شیعهٔ امامیه را نیز دربارهٔ صحابه بیان کردیم. همچنین گفتیم که میان تمام دیدگاه‌ها، دیدگاه شیعه میانه و موافق با کتاب عزیز و سنّت نبوی است.

اما آن چیزی که قابل انکار و مناقشه نیست، این است که بعضی از اصحاب پیامبر (ص) در حال حیات آن حضرت و پس از ارتحال ایشان منافق بودند و برخی از آنان نیز پس از وفات آن حضرت، مرتد شدند؛ چنان‌که روایاتی که ذکر شد و نیز روایات دیگر، بر این واقعیت دلالت می‌کنند و هرکس آن را انکار کند، زورگو، متعصب، اهل لجاجت، نادان و خیره‌سر است.

ضمناً باید بگوییم که ما دوستدار برگزیدگان اصحاب رسول خدا (ص) و حواریون و یاران دین او و مبلغان شریعتش، که خداوند در کتابش از آنها خشنود و راضی گشته و

ص:۲۰۰

به آنها از طریق پیامبر (ص) بشارت بهشت داده است و خدا به وسیلهٔ آنها دین را حمایت و مسلمین را عزیز کرده است، هستیم و برای آنها دعا کرده و طلب رحمت می کنیم.

اما برای آن دسته از صحابه که منافق و دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت پاکش علیهم السلام هستند، هیچ احترام و کرامتی قائل نیستیم؛ هرچند به آنها صحابه گفته شود و خود را دوستدار پیامبر (ص) معرفی کنند.

تشخیص و جداسازی بین این دو گروه از صحابهٔ پیامبر (ص) ، نیازمند اجتهاد و دقت‌نظر و مطالعه تاریخ و شناخت احوال و شخصیت و گفتار و رفتار آنهاست.

اگر هم اجتهاد در این مسئله، سبب حکم به کفر یا نفاق بعضی از اصحاب پیامبر (ص) شود، مستلزم تکفیر طایفه‌ای از مسلمانان یا فردی از اهل قبله نیست؛ به‌ویژه اگر چنین حکمی از روی خطا و شبهه صادر شده باشد. صحاح اهل سنّت و منابع حدیثی‌شان، مملو از این گونه اجتهادات است که به چند مورد از آن روایات اشاره می کنیم:

۱. بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداوود، احمد و عده‌ای دیگر، روایتی را از عمر آورده‌اند که می گوید: «به رسول خدا [(ص)] گفتم: ای رسول خدا [(ص)]! بگذار تا گردن این منافق، یعنی حاطب بن ابی‌بلتعه را که از اهل بدر بود، بزنم»(۱)

۲. در حدیث إفک (دروغ) که از عایشه روایت شده، چنین آمده است: «اسید بن حضیر به سعد بن عباده می گوید: همانا تو منافقی؛ چرا که از منافقین طرفداری می کنی»(۲)

۳. مسلم، نسائی، ابن ماجه و عده‌ای دیگر، از جابر چنین نقل کرده‌اند:

معاذ بن جبل انصاری نماز عشا را خواند و آن را طول داد. پس مردی از ما

۱- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۷۲ و ۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۹؛ سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷۹ و ۸۰؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۲۷؛ و سیوطی آن را در الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۱۲۵، از بخاری، مسلم، ترمذی، ابی‌داوود، نسائی، احمد، حمیدی، ابی‌عوانه، ابن حبان، ابن‌جریر، ابن منذر، ابن ابی‌حاتم، ابن مردویه، بیهقی، ابی‌نعیم و عبد بن حمید نقل کرده است.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۲۹ و ج ۵، ص ۱۵۳ و ج ۶، ص ۱۳۰.

ص:۲۰۱

کنار رفت و [به تنهایی] نماز خواند. خبر او را به معاذ دادند. گفت: «او منافق است» و چون این خبر به گوش آن مرد رسید، بر رسول خدا [(ص)] وارد شد و سخن معاذ را برای پیامبر [(ص)] باز گو کرد. پیامبر [(ص)] به او فرمود: ای معاذ! می‌خواهی آشوبگر باشی؟ هرگاه امام [جماعت] مردم شدی، سورهٔ «والشمس» و «سبح اسم ربّك الأعلی» و «اقرأ باسم ربّک» و «والليل إذا يغشی» را بخوان.(۱)(و نماز را طولانی نکن) .

عایشه نیز همواره عثمان را تکفیر می‌کرد و می‌گفت: «این پیرمرد احمق را بکشید که کافر شده است»(۲)

هنگامی که عایشه پس از کشته‌شدن عثمان خواستار خون‌خواهی او شد، ابن امّ‌کلاب به او [در قالب شعر] گفت:

منکِ البداء و منک الغِیر

و منکِ الریاحُ و منکِ المطَر

و أنتِ أمرتِ بقتل الإمام

و قلتِ لنا: إنه قد کفر

فهبنا أطعناکِ فی قتله

و قاتله عندنا مَن أمَر(۳)

و از تو آغاز است و از تو تغییر و از تو بادها و از تو باران است. و تو فرمان به کشتن رهبر دادی و به ما گفتی: «همانا او کافر شده است و ما در کشتن او مطیع تو گشتیم و قاتل او نزد ما کسی است که فرمان داده است» .

وقتی عثمان در خانه‌اش محاصره شد، اهل مدینه، از صحابه و غیر صحابه را تکفیر کرد. طبری می‌گوید:

وقتی عثمان اوضاع نابسامان خود را دید و مردم شورش کردند، به معاویهٔ بن ابی سفیان در شام چنین نامه نوشت: «به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان؛ اما بعد: همانا

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴۰؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۷۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۶.

ص:۲۰۲

اهل مدینه کافر شده و از اطاعت سرباز زده و بیعت را شکستند؛ از جانب خود جنگجویانی از اهل شام، سواره بر هر حیوان سرکش و رامی برایم بفرست»(۱)

همچنین بیشتر اهل سنّت، به کفر ابوطالب علیه السلام قائل شدند، با آنکه وی از بزرگان اصحاب پیامبر (ص) بوده است؛ اسلام او، حمایت‌هایش از رسول خدا (ص) و دفاع‌های او از اسلام، روشن‌تر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد. اشعار معروف وی نیز دلیل بر ایمان اوست که به ابیاتی از آن اشاره می کنیم:(۲)

به خدا سوگند، با همهٔ عده‌شان هرگز دست آنها به تو نمی‌رسد، مگر من میان خاک‌ها مدفون شوم. پس کار خود را آشکارکن که تو بی‌عیبی و به آن بشارت ده و چشم‌هایی به تو روشن می‌شود. و به‌درستی دانستم که دین محمد از بهترین ادیان بشری است.

در جایی دیگر نیز چنین سروده است:(۳)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۲.

۲- والله لن یصلوا إلیکَ بجمعهم حتی أوَسَّدَ فی التراب دفینا فاصدعْ بأمرک ما علیکَ غضاضةٌ و ابشرْ بذاک و قرَّ منکَ عیونا و لقد علمتُ بأن دین محمدٍ مِن خیرِ ادیانِ البریة دینا البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۴۱؛ المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۴۶؛ اسنی المطالب، ص ۲۵؛ علامه امینی ره این ابیات را در موسوعه غدیر، ج ۷، ص ۳۳۴ بیان کرده و گفته است: «ثعلبی آنها را در تفسیرش آورده و می گوید: عبدالله بن عباس و مقاتل و قسم بن محضره و عطاء بن دینار بر صحت انتساب این ابیات به ابی‌طالب اتفاق‌نظر دارند» .

۳- ألا أبلِغا عنی علی ذاتِ بیننا لُؤیّاً و خُصَّا من لؤی بنی‌کعبِ ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّداً نبیاً کموسی خُطَّ فی أوّل الکتب و أنّ علیه فی العباد محبّةً و لا خیرَ ممن خصَّه الله بالحُبِّ السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۵۲؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۸۴؛ اسنی المطالب، ص ۲۴.

ص:۲۰۳

هان، از طرف من به آن خویشان از آل لُؤی، به‌ویژه بنی‌کعب از آنها برسانید که: آیا نمی‌دانید ما محمد را همچون موسی، پیامبر یافتیم که در اول کتاب‌ها اسم او نوشته شده است؟ و در میان بندگان، برای او محبتی است و از آن بهتر نمی‌شود که خدا کسی را به محبت اختصاص دهد.

در نتیجه، می‌توان گفت اعتقاد به کفر یکی از اصحاب پیامبر (ص) ، هرچند فرد بزرگی باشد، سبب تکفیر جماعتی از مسلمانان یا یکی از اهل قبله نمی‌شود. حال اگر بر شیعه اشکال شود که چرا بعضی از اصحاب پیامبر (ص) را که نزد اهل سنّت از بزرگان به شمار می‌آیند، تکفیر می‌کنند، همین اشکال، دقیقاً بر اهل سنّت وارد خواهد بود. بلکه دلیل بر ضد آنها روشن‌تر و کامل‌تر است؛ زیرا گروهی از علمای آنها، به ایمان ابوطالب که بر تکفیر او جرئت پیدا کردند، اعتراف و اقرار نمودند. ازاین‌رو آنها نباید دربارهٔ چنین کسی که در ایمان و کفرش با هم اختلاف نظر دارند، به سرعت قضاوت و حکم به کفر او کنند؛ برخلاف روش شیعه که اگر کسی را تکفیر کند، دربارهٔ او اختلاف‌نظر پیدا نمی‌کنند. بدیهی است که میان این دو شیوه بسیار تفاوت وجود دارد.

***

جزایری می‌گوید: ای شیعه! تو را به پروردگارت قسم، به من بگو: آیا در پی این تکفیر و لعن و بیزاری‌جویی از اصحاب رسول خدا (ص) ، هدف و مقصودی در کار نیست؟ آری، ای شیعه! هدفی در کار است، آن هم چه هدفی! و مقصودی در کار است، آن هم چه مقصودی! هدف، نابودی آن اسلامی است که دشمنِ دینِ یهود و آیین زرتشتی و هر شرک و بت‌پرستی است!

پاسخ به جزایری: ما نگفته بودیم که همهٔ صحابه از دین برگشتند؛ چنان‌که قبلاً بیان شد. بلکه گفتیم بیشتر اصحاب، پس از رحلت رسول خدا (ص) از بیعت خود با امیرالمؤمنین برگشتند و مقصود از ارتداد نیز در حدیثی که جزایری به آن استدلال کرده، همین است.

ص:۲۰۴

اگرچه جزایری اعتقاد به کفر همهٔ صحابه، به‌جز عدّهٔ کمی را به شیعه منسوب کرده است، اما ظاهر حدیث بخاری که پیامبر (ص) فرمود: «کسی از آنها را نمی‌بینم که نجات و رهایی یابد، مگر به اندازهٔ شتران راه گم‌گشته» همین معنایی است که او می‌خواهد با روایات شیعه بر آن دلیل پیدا کند؛ به عبارت دیگر، آنچه را جزایری به شیعه نسبت داده است (ارتداد بیشتر صحابه پس از رحلت پیامبر (ص)) صحیح نبوده و شیعه چنین اعتقادی ندارد. احادیثی هم که از طریق شیعه روایت شده است، بر این سخن جزایری دلالت نمی‌کند. بلکه احادیث صحیحی از اهل سنّت بر آن دلالت می‌کند که بعضی از آنها را بیان کردیم.

با این توضیحات روشن می‌شود که تمام لوازم فاسدی که جزایری برای این عقیده آورده، از درجه اعتبار ساقط می‌شوند؛ زیرا آن لوازم، بر اساس اعتقاد به ارتداد همهٔ صحابه از دین، بنا شده‌اند. درحالی‌که شیعه چنین عقیده‌ای ندارد.

همچنین، این گفته جزایری که «هدف از این تکفیر و لعن و بیزاری‌جویی از اصحاب پیامبر (ص) ، نابودی اسلامی است که دشمن دین یهود و آیین زرتشتی است» ، باطل و بی‌معناست و لیاقت پاسخ‌گویی را ندارد؛ ولی با این حال می‌گوییم:

اگر مرادش از اصحاب پیامبر (ص) ، همهٔ آنها باشد، ما همهٔ آنها را تکفیر و لعن نمی‌کنیم. ولی اگر مرادش ارتداد و نفاق بعضی از آنهاست، مطلب درستی است و شیعه و سنی بر آن اتفاق‌نظر دارند و احادیث صحیح اهل سنّت نیز بر آن دلالت دارد که به مواردی از آنها اشاره شد.

از مباحث گذشته این نتیجه به دست می‌آید که شیعه و اهل سنّت، در این مسئله (تکفیر صحابه) مساوی هستند و به آنچه ما را به آن ملزم می‌کند، خودشان نیز باید ملزم شوند. اکنون این سؤال مطرح است که چگونه اعتقاد به نفاق یا ارتداد برخی صحابهٔ پیامبر (ص) ، سبب نابودی اسلام می‌شود؟ ! حال آنکه شیعه و اهل سنّت، هر دو چنین اعتقادی دارند و بحمدالله اسلام باقی مانده و ان‌شاءالله تا قیامت نیز باقی خواهد ماند.

ص:۲۰۵

البته پوشیده نماند که مقصود جزایری از اسلام – در اینجا و در همهٔ کتابچهٔ خود – مذهب اهل سنّت است که قائل به عدالت همهٔ اصحاب پیامبر (ص) هستند. حال آنکه نظریه عدالت همه صحابه، به دلیل کتاب و سنّت و اجماع و عقل، باطل است و اسلام نیز در انحصار مذهبی نیست که بطلان آن با دلایل صحیح به اثبات رسیده است.

اینکه هدف از اعتقاد به ارتداد برخی از صحابه پیامبر (ص) ، نابودی اسلامی است که دشمن دین یهود و آیین زرتشتی است، باطل و بی‌معناست. بلکه گفتن چنین سخنی جایز نیست؛ زیرا سبب ردکردن برخی آیات قرآن و احادیث نبوی می‌شود که بر ارتداد و نفاق بعضی از آنها دلالت دارد.

به‌راستی چگونه چنین اعتقادی باعث نابودی اسلام می‌شود؟ ! حال آنکه ارتداد، یک حقیقت و واقعیت تاریخی است که کسی توان انکار آن را ندارد. تنها مطلبی که آنها می‌توانند بگویند این است که ارتداد در همه شهرهای اسلامی به جز حرمین و طایف واقع شده است. اگر این حرف را بپذیریم، باید این را نیز پذیرفت که صحابهٔ پیامبر (ص) در تمام شهرهای عرب‌نشین وجود داشتند و منحصر به این سه شهر نبودند.

اما هدف شیعه از بیان ارتداد برخی از صحابه پیامبر (ص) که پس از ایشان مرتد شدند، همان چیزی است که رسول خدا (ص) خواستار بیان آن برای امّت بود؛ اینکه مردم به صِرف ادعای صحابه پیامبر (ص) بودن، فریب نخورند و کسی هم آن را وسیلهٔ گمراهی و تحریف سنّت نبوی قرار ندهد.

***

جزایری می‌گوید: هدف [شیعه] همان بازگشت دولت زرتشتی کسرایی است که اسلام پایه‌های آن را درهم شکسته و کاخ‌های آن را ویران کرده و آثار آن را از بین برده است و ان‌شاءالله تا ابد همین‌طور باشد و ما به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم: مگر دومین خلیفهٔ مسلمانان به دست بردهٔ مجوسی کشته نشد؟ ! مگر عبدالله بن سبأ یهودی، پرچم

ص:۲۰۶

فتنه و آشوب را ضـد خلیفه عثمان بلند نکرد و به همین جهت، عثمان قربانی نشد؟ ! مگر با قتل او، نخستین هستهٔ شر و فتنه در دیار مسلمانان کاشته نشد؟ !

پاسخ به جزایری: بـازگشت به آیین زرتشت از اهـداف شیعه نیست که اگر این بود، بی‌شـک برای بـازگشت آن آیین و بازسـازی بناهـای آن می‌کوشـید؛ زیرا دولت‌های شـیعه در طول تاریـخ، هیچ‌کـدام آیین زرتشت و دین یهود را بازنگردانـده و برای آنها تبلیغ نکرده‌اند.

اما کشـته‌شدن عمر بن خطاب به دست یک بردهٔ زرتشتی، ارتباطی با شـیعه ندارد؛ زیرا او نه شـیعه بوده و نه بردهٔ یکی از شیعیان؛ او بردهٔ مغیرهٔ بن شـعبه بوده که از مخـالفین امیرالمؤمنین علیه السـلام بود. این برده، آهنگر و نقـاش و نجـار ماهری بود و مغیره برای او ماهـانه صـد درهم یـا روزانه چهـار درهم مالیـات گذاشـته بود. او از این مالیات سـنگین، به عمر شـکایت کرد. عمر نیز در جواب او گفت: «مالیات تو زیاد نیست» . او هم با ناراحتی و سرزنش برگشت و کینهٔ عمر را در دل گرفت و در کمین او نشست و سرانجام او را کُشت.(۱)

بسـیاری از علمای تاریخ، او را برده‌ای مسیحی می‌دانند، نه زرتشتی.(۲)حـداقل چیزی که می‌توان گفت این است که روایات دربارهٔ دین او مختلف است؛ چه بسا مسـلمان بوده است، ولی وقتی که عمر را کُشت، وی را به آیین زرتشت نسـبت دادنـد و خدا به حقایق امور داناتر است.

دربارهٔ عبدالله بن سبأ نیز باید بگوییم: مذهب شیعهٔ امامیه به چند دلیل هیچ‌گونه علاقه و ارتباطی با این شخصیت ندارد که عبارت‌اند از:

۱. در کتاب‌های امامیه، یک حدیث هم از او روایت نشده است؛ حتی در آنها

۱- الطبقـات الکـبری، ج ۳، ص ۳۴۵؛ مسـتدرک، ج ۳، ص ۹۱؛ تاریـخ الاسـلام، ج ۳، ص ۲۷۷؛ تاریـخ الخلفاء، ص۱۰۶؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۴۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۹.

۲- المستدرک، ج ۳، ص ۹۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۹.

ص:۲۰۷

سخنی از وی نقل نشده است و برای او شیوهٔ خاصی که از آن پیروی شود و فتوایی که به آن عمل شده باشد، وجود ندارد. خلاصه آنکه در مذهب شیعه چیزی یافت نمی‌شود که کمترین ارتباطی با او داشته باشد. اگر مذهب شیعه ساخته و پرداختهٔ عبدالله بن سبأ بود، باید آثارش در این مذهب، روشن و آشکار می‌بود و سخنانش حکایت می‌شد و فتواهای او مکتوب می‌گردید و نظریاتش در زمینهٔ فروع و اصول دین، در کتاب‌های شیعه پخش می‌شد. پس درحالی‌که هیچ‌یک از این امور وجود ندارد، چگونه می‌توان مذهب شیعه را به عبدالله بن سبأ نسبت داد؟

نسبت‌دادن بعضی از عقاید امامیه، توسط دشمنان شیعه به عبدالله بن سبأ، از جمله اعتقاد به جانشینی حضرت علی علیه السلام برای رسول خدا (ص) و «دابهٔ‌الارض» (جنبندهٔ زمین) بودن ایشان و نیز اعتقاد به رجعت، دروغ‌هایی است که به او بسته‌اند تا با دروغ بزرگ‌تر آنها تناسب داشته باشد. همهٔ این موارد، در روایات سیف بن عمر دروغ‌پرداز که اصلاً به روایات او اعتناء نمی‌شود، یا در کلام بعضی از علمای اهل سنّت، آمده است که تنها مستند و دلیل آنها نیز همان روایات سیف بن عمر است.

بعضی از روایات می‌گویند که عبدالله بن سبأ، حضرت علی علیه السلام را خدا می‌دانسته است. بسیار روشن است که چنین کسی، اعتقادی به اینکه حضرت علی علیه السلام جنبندهٔ زمین و وصی رسول خدا (ص) است، نخواهد داشت.

همچنین قول به وصایت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام مختص به شیعهٔ امامیه نیست، بلکه تعدادی از صحابه نیز چنین نظریه‌ای داشته‌اند و سخنان و اشعار زیادی که از آنها حکایت شده، دلیل بر این مطلب است.(۱)دربارهٔ قول به جنبندهٔ زمین‌بودن حضرت علی علیه السلام نیز اهل سنت روایاتی آورده‌اند که از آنها می‌توان این معنا را ثابت کرد. البته جای نقل و بیان آنها در اینجا نیست؛ چون خارج از موضوع

۱- ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۸، چاپ تحقیق‌شدهٔ آن، ج ۱، ص ۱۴۷.

ص:۲۰۸

کتاب است.(۱)

۲. در بعضی از کتاب‌های امامیه، روایاتی از اهل بیت علیهم السلام در نکوهش و لعن و بیزاری از عبدالله بن سبأ آمده است:

الف) کشّی در کتاب رجالش به سند خود از هشام بن سالم چنین روایت کرده است:

امام صادق علیه السلام درحالی‌که با یاران خود دربارهٔ عبدالله بن سبأ و عقیدهٔ او در پروردگاری حضرت علی علیه السلام صحبت می‌کرد، از او شنیدم که می‌فرمود: «هنگامی که وی (عبدالله بن سبأ) چنین ادعایی دربارهٔ او (حضرت علی علیه السلام) کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام از او خواست تا توبه کند. ولی او از توبه سر باز زد؛ آن‌گاه حضرت او را به آتش سوزاند» .

ب) کشّی باز هم در کتاب رجال خویش، به سند خود از ابان بن عثمان چنین نقل کرده است:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خدا لعنت کند عبدالله بن سبأ را. او دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای ربوبیت کرد و به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علیه السلام بندهٔ مطیع خدا بود؛ وای بر کسی که بر ما دروغ بندد و همانا گروهی دربارهٔ ما چیزی می‌گویند که ما آن را دربارهٔ خود نمی‌گوییم؛ از آنها به‌سوی خدا بیزاری می‌جوییم، از آنها به‌سوی خدا بیزاری می‌جوییم» .

ج) و نیز کشی به سند خودش از ابوحمزه ثمالی چنین روایت کرده است:

علی بن حسین علیه السلام فرمود: «خدا لعنت کند آن کسی را که بر ما دروغ ببندد! همانا به یاد عبدالله بن سبأ افتادم و تمام موهای بدنم سیخ شد. همانا چیز بزرگی ادعا نمود. او را چه به این کارها؟ ! خدا لعنتش کند! علی علیه السلام همواره

۱- ر. ک: کتاب «عبدالله بن سبأ» ، صص ۲۴۱ – ۲۸۹.

ص:۲۰۹

بندۀ شایستۀ خدا و برادر رسول خدا (ص) بود و با اطاعت خدا و رسول او به کرامت (و شرافت) رسید و رسول خدا (ص) هم جز به اطاعت خدا به کرامت نرسید»(۱)

هیچ طایفه‌ای از مسلمانان یافت نمی‌شود که در کتاب‌های خود روایاتی هرچند ضعیف بیاورند که به عیب‌جویی و لعنت پایه‌گذار آن طایفه پرداخته باشد؛ چه رسد به اینکه روایات صحیحی در این‌باره بیاورد.

۳. علمای امامیه بر کفر عبدالله بن سبأ و فساد او تصریح و تأکید کرده‌اند؛ شیخ طوسی در رجالش می‌گوید: «عبدالله بن سبأ کسی است که به کفر بازگشت و غلوّ را آشکار ساخت» . (۲)و علامه حلّی در کتاب «خلاصة الأقوال» می‌نویسد: «عبدالله بن سبأ اهل غلوّ و نفرین شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام او را با آتش سوزاند. وی معتقد بود که علی علیه السلام خدا و خودش پیامبر است»(۳) و این عبارت عین همان عبارت سید احمد بن طاووس در کتاب «حلّ الإشکال فی معرفة الرجال» است که در کتاب تحریر طاووسی نقل شده است(۴)

ابوعمرو کشّی نیز می‌گوید:

او ادعای نبوت می‌کرد و علی علیه السلام را خدا می‌دانست. حضرت علی علیه السلام سه روز پی‌درپی از او درخواست توبه کرد، ولی او [از ادعای خود] برنگشت. سپس حضرت او را به همراه هفتاد مرد دیگری که چنین ادعایی دربارۀ او داشتند، در آتش سوزاند.(۵)

۱- اختیار معرفة الرجال، صص ۱۰۶ - ۱۰۸.

۲- رجال طوسی، ص ۵۱.

۳- رجال علامه حلّی، ص ۲۳۷.

۴- تحریر طاووسی، ص ۱۷۳.

۵- رجال ابن داوود، ص ۳۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۸۴.

ص:۲۱۰

شیخ یوسف بحرانی می‌نویسد: «این ابن سبأ همان است که معتقد بود حضرت علی علیه السلام خداست و حضرت سه روز از او درخواست توبه نمود و او توبه نکرد، سپس او را سوزاند»(۱)

این سخنان و مانند اینها، مضمون همان روایاتی است که کشّی در رجال خودش آورده است و شاید سخنان این بزرگواران با اعتماد بر آن روایات بوده است. هیچ‌یک از علمای شیعهٔ امامیه، نه در گذشته و نه در عصر حاضر، از ابن سبأ دفاع نکرده و او را از اتهامات منزه نکرده‌اند. همچنین او را مدح و ستایش نکرده و به صفات پسندیده نستوده‌اند. درحالی‌که اگر مذهب شیعهٔ امامیه ساختهٔ او بود، اثری از مدح و ستایش او در کتاب‌های علمای شیعه یافت می‌شد و از او دفاع می‌کردند.

۴. مذهب شیعهٔ امامیه در اصول و عبادات و معاملات و احکام، مذهب کاملی است که تمام این موارد با احادیث صحیح از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت شده است و کتاب‌های کلامی و حدیثی آنها گواه بر این است. هر کسی که به بررسی این کتاب‌ها بپردازد، یقین پیدا می‌کند که هیچ‌یک از آن اصول و فروع، از عبدالله بن سبأ گرفته نشده است.

اگر چه مواردی که در روایت سیف بن عمر آمده است «که ابن سبأ نخستین کسی است که به وصایت حضرت علی علیه السلام و جانشینی او برای رسول خدا (ص) معتقد شده و او را همان جنبندهٔ زمین و برترین صحابهٔ پیامبر (ص) می‌دانسته؛ او (ابن سبأ) نخستین کسی است که قول به رجعت را بیان کرده است» همگی به دروغ به عبدالله بن سبأ نسبت داده شده است؛ اما اینها فقط چهار مسئله از میان هزاران مسئلهٔ دیگری است که مذهب شیعه در اصول و فروع خود دارد. بنابراین، چگونه تمام مذهب شیعه را به مردی نسبت می‌دهیم که تنها چهار مسئله از او بیان شده است؟! درحالی‌که این چهار

۱- حدائق الناظرة، ج ۸، ص ۵۱۱.

ص:۲۱۱

مسئله نیز قبل از او بوده است و روایات صحیحی این مطلب را تأیید می کنند.

اکنون بایـد پرسـید که چرا بر همین اساس، انتساب مـذهب اهل سـنّت به یهود درست نباشد؟ ! با اینکه اهل سـنّت بسیاری از مسائل اصول و فروع خود را از برخی یهودیان، مانند کعب‌الأحبار و دیگران، به‌طور مستقیم یا با واسطه گرفته‌اند.

خلاصهٔ آنچه بیان شد این است که مذهب شیعهٔ امامیه، از نسبت با عبدالله بن سبأ مبرّا بوده و ارتباطی با او ندارد و هیچ‌یک از اصول و فروع این مذهب از او گرفته نشده است؛ بلکه شیعیان از عبدالله بن سبأ بیزاری می‌جویند و او و کسانی را که اعتقادات او را قبول دارند، لعن می کنند و هرکس چیزی غیر از این را به شیعه نسبت دهد، دروغ گفته و تهمت زده است.

محمد کُردعلی در کتابش «خطط الشام» چه نیکو گفته است:

امـا نظر برخی از نویسـندگان که اصل مـذهب تشـیع را از ابتکارات عبـدالله بن سـبأ، معروف به ابن سوداء می‌داننـد، گویای توهم و کمی دانش آنها دربارهٔ حقیقت این مـذهب است. هرکس موقعیت این مرد را نزد شـیعه و بیزاری آنها از گفتار و رفتار او را بداند و بر سخنان علمای آنها - بدون اختلاف - در طعن و عیب‌جویی او آگاه شود، بی‌تردید مقدار صحت این نظریه را خواهد فهمید.(۱)

علاوه بر این، برخی نویسندگان و محققان اهل سنّت معتقدند که عبدالله بن سبأ یک شخصیت ساختگی است که دشمنان شیعه برای نیرنگ و عیب‌جویی و ملامت آنها، آن را ساخته‌اند. دکتر طه حسین دراین‌باره می‌نویسد:

ماجرای «سبئیه» و سرکردهٔ آن «ابن سوداء» ماجرایی دروغین و ساختگی است که در همین اواخر و در زمانی که میان شـیعه و دیگر فرق اسلامی

۱- خطط الشام، ج ۶، ص ۲۴۶.

ص:۲۱۲

کشمکش بود، درست شد و دشمنان شیعه در پی آن بودند که یک عنصر یهودی در اساس و پایه‌های این مذهب وارد کنند تا کید و حیله خود را در آنها عمیق کرده و از ایشان انتقام‌جویی کنند.(۱)

دکتر عبدالعزیز هلابی، استاد تاریخ در دانشکدهٔ آداب دانشگاه ملک سعود در ریاض می‌نویسد:

به هر حال، سیف - راوی داستان ابن سبأ، چنان‌که به زودی می‌آید - در حقیقت می‌خواست به شیعه طعنه وارد کرده و عیب‌جویی کند؛ بدین‌گونه که مذهب تشیع را به یک یهودی نسبت داده که بر اسلام کینه‌توز بوده است. سیف با این کارش خواسته شیعه را از درون درهم بکوبد و وانمود کند که افکار شیعه، خواه میانه‌رو و خواه تندرو، چیزی جز افکار این یهودی نیست(۲)

احمد عباس صالح، نویسندهٔ مصری، در کتابش «الیمین و الیسار فی الاسلام» می‌گوید:

بدون شک عبدالله بن سبأ یک شخص ساختگی است. اگر غیر از این است، وی در این همه حوادث و درگیری‌ها و کشمکش‌های موجود در این جهان پهناور کجاست. . . ؟ یک نفر، هرچند هم بزرگ و مهم باشد، در میان این همه گروه‌های درگیر جنگ و جدال، چه می‌تواند بکند؟ حوادث تند و سخت و پی‌درپی، محتاج به کسی نیست. حتی اگر آن‌کس، خود شیطان باشد (یک نفر حوادث را نمی‌سازد) ؛ زیرا ریشه‌های آن حوادث، بسیار پیچیده و (چون طوفان) آن‌چنان تند می‌آیند که کسی توان مهارکردن آنها یا توجیه آنها را ندارد؛ به‌ویژه وقتی تعداد آن حوادث، زیاد و داخل و درهم شوند، چنان سخت و پیچیده می‌شوند که هیچ قدرتی دیگر نمی‌تواند آنها را پیچیده‌تر کند. بدون

۱- علی و بنوه، ص ۵۱۸.

۲- عبدالله بن سبأ، ص ۲۶.

ص:۲۱۳

شک، چقدر ساده‌اندیش است کسی که شخصیتی ساختگی درست می‌کند تا در حوادث پیش‌آمده، به آن نقش مهمی بدهد و از او ساده‌اندیش‌تر کسی است که گمان می‌کند این مرد ساختگی، بر بزرگان صحابه تأثیرگذار بوده است. افرادی همچون ابوذر غفاری که هیچ حرفی را از ابوهریره، (محدّث معروف) قبول نمی‌کرد و او را چنان زد که سرش شکافت و در ملاقاتش با او گفت: «ای پسر یهودیه! آیا تو دین خودمان را به ما آموزش می‌دهی؟» پس هر داستانی که پیرامون عبدالله بن سبأ به تو می‌رسد، از ساخته‌های متأخرین است و دلیلی بر وجود او در منابع قدیمی در دست نداریم و تفکر دربارهٔ احتمال وجود او، از کم عقلی است. (۱)

ما دربارهٔ این موضوع به‌طور مفصل در کتاب «عبدالله بن سبأ» بحث کرده‌ایم و تمام دشواری‌ها و پیچیدگی‌های مربوط به این شخص را روشن نموده‌ایم. علاقه‌مندان به بررسی بیشتر، می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

***

جزایری می‌نویسد: و در این رحِم نامبارک، شیطان شیعه خلق شد و در همان ساعت به دنیا آمد. درحالی‌که پرچم بدعت «ولایت» و «امامت» را همچون دو شمشیر برهنه بر سر اسلام و مسلمین کشیده است.

پاسخ به جزایری: شیعه، شیطان ندارد و برای هیچ‌یک از ائمهٔ آنها نیز شیطانی وجود ندارد. داستان این شیطان مخلوق هم که جزایری بیان می‌کند، به افسانه‌های یونان باستان بیشتر شبیه است و واقعیت و دلیلی برای آن وجود ندارد.

اگر ما مضمون احادیث صحیحی را که اهل سنّت به آنها معتقدند، به دقت بررسی کنیم، خواهیم یافت که آنها معتقدند برای هر یک از انسان‌ها شیطانی است که او را

۱- الیمین و الیسار فی الاسلام، ص ۹۵.

ص:۲۱۴

مضطرب و گمراه می‌کند. از جملهٔ آن روایات، روایتی است که مسلم، نسائی، أحمد و عده‌ای دیگر، از عروه چنین نقل کرده‌اند: عایشه همسر پیامبر [(ص)] برایم چنین بازگو کرد: رسول خدا [(ص)] شبی از نزد من بیرون آمد؛ غیرت زنانه مرا گرفت [گمان کردم به نزد همسر دیگری رفته] پس برگشت و دید که چه می‌کنم. فرمود: «ای عایشه! تو را چه شده؟ آیا غیرت تو را گرفته؟» گفتم: «چرا مانند منی، برای کسی مانند تو غیرت نورزد؟» رسول خدا [(ص)] فرمود: «آیا شیطان تو به سراغت آمده؟» گفتم: «ای رسول خدا! آیا با من شیطانی هست؟» فرمود: «آری» . گفتم: «و با هر انسانی؟» فرمود: «آری» . گفتم: «ای رسول خدا (ص) ! آیا با تو هم هست؟» فرمود: «آری، اما پروردگارم مرا بر او یاری نمود تا اینکه [به دست من] اسلام آورد»(۱)

احمد، هیثمی، ابن حبان، ابن خزیمه و عده‌ای دیگر، از ابن عباس و غیر او روایت کرده‌اند که رسول خدا [(ص)] فرمود: «هیچ‌کس از شما نیست مگر اینکه شیطانی همنشین او، عهده‌دار وی است» . گفتند: «و تو هم ای رسول خدا؟ !» فرمود: «آری، ولی خداوند مرا بر او یاری نمود و او اسلام آورد»(۲)

در همین‌باره از ابوبکر روایت شده که در نخستین خطبهٔ پس از خلافت خود چنین گفت:

اما بعد، من برای این امر (خلافت) انتخاب شدم، درحالی‌که از آن کراهت

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۶۸؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۷۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۵؛ البانی در صحیح سنن نسائی، ج ۳، ص ۸۳۱ آن را صحیح دانسته است.

۲- مسنداحمد، ج ۱، ص ۲۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۵ می‌گوید: «طبرانی و بزار آن را روایت کرده‌اند و سند بزار صحیح است» . الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۱۰۰؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۳۳۰؛ المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۹.

ص:۲۱۵

داشتم و سوگند به خدا، دوست داشتم که یکی از شماها آن را عهده‌دار می‌شد. . . . آگاه باشید که همانا من بشر هستم و از شماها بهتر نیستم. پس در کار من بنگرید؛ اگر مرا [در انجام کاری] درست یافتید، از من تبعیت و پیروی کنید و اگر ببینید اشتباه و خطا کردم مرا راهنمایی کنید و بدانید که برای من شیطانی است که [گاه‌گاهی] دچار آن می‌شوم. اگر دیدید که خشمناک شدم، از من دوری کنید تا بر احساسات و خوش‌رویی شماها تأثیر نگذارم.(۱)

این در حالی است که خداوند متعال در کتاب عزیزش در شأن کسانی که شیطان بر آنان چیره می‌شود، می‌فرماید: وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ(۲)و نیز می‌فرماید: أ لَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّياطينَ عَلَى الْكافِرينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا(۳)و فرمود: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيم (۴)و همچنین می‌فرماید: وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطانُ لَهُ قَريناً فَساءَ قَريناً(۵)

این گفته جزایری که «شیعه پرچم بدعت ولایت و امامت را همچون دو شمشیر برهنه بر سر اسلام و مسلمین کشیده است» بسیار عجیب است؛ زیرا ولایت و امامت، از آموزه‌های سفارش‌شدهٔ اسلام است و اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست. اگر مراد او از ولایت، امیری و حکومت‌داری باشد، لزوم آن را نمی‌تواند انکار کند؛ چون مسلمانان اتفاق نظر دارند که باید برای آنها امیر و حاکمی باشد تا مرزها را نگهداری و راه‌ها را

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۰؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۰۷؛ مجمع الزوائد، ج۵، ص ۱۸۳.

۲- و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست. زخرف: ۳۶

۳- آیا ندیدی که ما شیطان‌ها را به‌سوی کافران فرستادیم تا آنان را شدیداً تحریک کنند؟ مریم: ۸۳

۴- آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند. شعراء: ۲۲۱ و ۲۲

۵- و کسی که شیطان قرین او باشد، بد همنشین و قرینی است. نساء: ۳۸

ص:۲۱۶

امن و حدود و قوانین را اجرا و به شکایات رسیدگی کند و حق مظلوم را از ظالم بستاند. در این‌باره مسلم و احمد و عده‌ای دیگر، در حدیثی از پیامبر (ص) آورده‌اند که ایشان فرمود: «برخی از شماها بر برخی دیگر امیر [و حاکم] هستید و این کرامت [و هدیهٔ] خدا بر این امّت است»(۱)

بنابراین، امارت و حکومت برخی از مسلمانان بر برخی دیگر، علاوه بر لزوم و ضرورت آن، نوعی کرامت و شرافت است که خداوند متعال، این امّت را به آن تکریم نموده است؛ چنان‌که این حدیث بر آن دلالت دارد.

اما اگر مراد جزایری از ولایت، «یاری و دوستی است» ، آیهٔ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاء(۲)بر ثبوت آن دلالت می‌کند.

اگر هم مراد او از ولایت، «اولویت در تصرف باشد» ، این همان معنای امامت و خلافت بلندمرتبه است که این آیات بر آن دلالت می‌کنند: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَٔ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَٔ وَ هُمْ راکِعُونَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ .(۳)همچنین سخن پیامبر (ص) که در غدیر خم فرمود: «ای مردم، آیا من از خودتان به شما مقدّم‌تر نیستم؟» گفتند: «آری، ای رسول خدا!» فرمود: «پس هرکس من مولای اویم، این علی [نیز]مولای اوست، بار خدایا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن‌بدار دشمن او را» ، بر این معنا دلالت می‌کند.

دربارهٔ «امامت» نیز که یکی از معانی ولایت است (آخرین معنای ولایت که در بالا گذشت) باید گفت: خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن، آن را اثبات نموده و خبر

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۷؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۱۷.

۲- و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند. . . توبه: ۷۱

۳- سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، پیروزند [زیرا] حزب و جمعیت خدا پیروز است. مائده: ۵۵ و ۵۶

ص:۲۱۷

داده که بعضـی از پیغمبران را برای مردم امـام قرار داده است، آنجا که می‌فرمایـد: قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ .(۱)و می‌فرمایـد: وَ وَهَبْنـا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَـهً وَ کُلّاً جَعَلْنـا صالِحِینَ. وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِٔ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِٔ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ. (۲)

همچنین خداونـد فرموده است که برای مردم امامـانی قرار دادیم که مردم را به‌سوی حق دعوت می کننـد: وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُون.(۳)

و فرمود: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ.(۴)

احادیث پیامبر (ص) نیز دربارهٔ امامت بیش از آن است که به شـماره آیـد. در روایتی احمد، هیثمی، طیالسـی، ابونعیم، ابن‌حجر، ابن ابی‌عاصم، طبرانی، بیهقی، سیوطی و عده‌ای دیگر، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که می‌فرماید: «امامان از قریش هستند»(۵)

***

۱- خداونـد به او فرمـود: من تو را امـام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد از دودمـان من [نیز امامـانی قرار بـده] خـداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. بقره: ۱۲۴

۲- و اسـحاق و علاوه بر او یعقوب را به وی بخشـیدیم و همه آنان را مردانی صالـح قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمـان مـا [مردم را] هـدایت می‌کردنـد و انجـام کارهـای نیـک و برپـا داشـتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند. انبیاء: ۷۲ و ۷۳

۳- و از آنـان امامـان و پیشوایـانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هـدایت می‌کردنـد چون شـکیبایی کردنـد و به آیات ما یقین داشتند. سجده: ۲۴

۴- ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. قصص: ۵

۵- مسند احمد، ج ۳، صص ۱۲۹، ۱۸۳؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، صص ۲۸۴ و ۱۲۵؛ حلیهٔ الأولیاء، ج ۳، ص ۱۷۱ و ج ۵، ص ۸ و ج ۷، ص ۲۴۲ و ج ۸، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۲؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۲۱؛ کتاب السنهٔ، صص ۵۱۷ و ۵۱۸؛ المعجم الصغیر تألیف طبرانی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۸۰؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۳۴؛ إرواء الغلیل، ج ۲، ص ۲۹۸؛ و سـیوطی در «قطف الأزهـار المتناثره» ، ص۲۴۸ به تواترِ این حـدیث تصـریح کرده است؛ همچنین کتـانی در «نظم المتناثرهٔ» ، ص ۱۶۹.

ص:۲۱۸

جزایری می‌گوید: با دعوت به ولایت، اصحاب رسول خدا (ص) تکفیر و لعنت شدند و هر مسلمانی که از آنها (اصحاب) راضی باشد یا از خدا برای آنها طلب رضایت نماید (مثلاً بگوید: رضی الله عنهم) تکفیر و لعنت شده‌است.

پاسخ به جزایری: عقیدهٔ شیعه دربارهٔ اصحاب رسول خدا (ص) ، تکفیر نکردن آنهاست، مگر منافقانی که علیه اسلام نیرنگ و دسیسه کردند. علمای امامیه در طول تاریخ بر این نکته تأکید کرده‌اند که هرکس شهادتین را بگوید، مسلمان است و امتیازات و حقوق یک مسلمان برای او و علیه او خواهد بود. مگر کسی که دلیلی بر کفر او اقامه شود؛ مانند ناصبی‌ها و اهل غلوّ و کسانی که منکر ضروریات دین شده‌اند.

به علاوه، چه تلازمی میان دعوت به ولایت - ولایت علی علیه السلام به‌طور خاص و ولایت اهل بیت علیهم السلام به‌طور عام - و تکفیر اصحاب رسول خدا (ص) وجود دارد؟ درحالی‌که پیامبر (ص) نخستین کسی بود که مردم را به ولایت دعوت کرد، آنجا که فرمود: «هرکس من مولای اویم پس علی مولای اوست» و فرمود: «همانا علی از من است و من از اویم و او پس از من ولی [و امام] هر مؤمنی است»(۱)

همچنین فرمود:

همانا من چیزی میان شما گذاشتم که اگر به آن تمسک و چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید؛ یکی از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا که [همچون] ریسمانی از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت و اهل‌بیت من. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر سر حوض بر من وارد آیند. پس بنگرید که پس از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲؛ مسند احمد، ج ۴، صص ۴۳۷ و ۴۳۸ و ج ۵، ص ۳۵۶؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۰، که آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافقت کرده است. سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۵، صص ۲۶۱ و ۲۶۳.

ص:۲۱۹

این همان معنای ولایتی است که شیعه به آن اعتقاد دارد و از آن معنای دیگری قصد نمی کند.

***

جزایری می گوید: و با بدعت گذاری «امامت» ، توطئه‌ها ضد خلافت مسلمین شکل گرفت و جنگ‌های خانمان‌سوز میان مسلمانان رخ داد، [و در این راه] خون‌ها ریخته و شهرها ویران و اسلام تکه‌تکه شده، پایه‌های آن سست گشت. دشمنان مسلمانِ اسلام، مانند دشمنان غیرمسلمان و کافران به اسلام‌اند.

پاسخ به جزایری: امامت و خلافت یک چیز است. ازاین‌رو تعبیر «اولی‌الامر» گاه با لفظ «ائمه» می‌آید، چنان‌که در حدیث «ائمه از قریش هستند» آمده است، و گاه با لفظ «خلفا» ؛ مانند این سخن رسول خدا (ص) که فرمود: «پیوسته این دین به وسیلهٔ دوازده خلیفه شکست‌ناپذیر و بلندمرتبه است. . . همهٔ آنها از قریش‌اند» . بنابراین چگونه ممکن است که امامت بدعت باشد، ولی خلافت بدعت نباشد؟ ! و نیز چگونه می‌توان با امامت، ضد خلافت توطئه کرد؟ !

همچنین با بررسی حوادث عصر نخستینِ اسلام تا امروز، هیچ اثری از چنین توطئه‌هایی که شیعه ضد خلافت مسلمانان کرده باشد یا جنگ‌های خانمان‌سوزی که شیعه آنها را بین مسلمانان به راه انداخته باشد، نمی‌یابیم.

اما علت تکه‌تکه‌شدن و سست‌شدن پایه‌های اسلام، دوری مسلمانان از عمل به شعائر و آموزه‌های مهم اسلامی است که در رأس این امور، پیروی از اهل بیت علیهم السلام و مقدم داشتن آنها و چنگ‌زدن به ریسمان آنهاست. وقتی که مردم، اهل‌بیت علیهم السلام را رها کردند و به سراغ غیر آنها رفتند و سبب شدند که خلافت بزرگ الهی در دست آزادشدگان (طلقاء) و فرزندان آنها، دست به دست شود و امور مسلمانان به دست هر طمع‌کار زورگو و حیله‌گری بیفتد، نباید انتظاری بهتر از اوضاع کنونی برای جهان اسلام داشت.

ص:۲۲۰

جزایری می‌گوید: ای شیعه! بر همین اساس، عقاید شیعه پایه‌گذاری شد و این مذهب تشکیل یافت و دینی جدا از دین مسلمانان شد که برای آن، اصول و اولیات و کتاب و سنّت و علوم و معارف پیدا شد و مصداق و شاهد بر این سخن، پیش‌تر در همین جزوه گذشت و اگر در این‌باره از اهل شک هستی به آن مراجعه کن و در آن خوب دقت نما.

پاسخ به جزایری: شیعهٔ امامیه عقاید خود را از ائمه اهل بیت علیهم السلام گرفته است که پیامبر (ص) به پیروی از آنها و چنگ‌زدن به ریسمان ولایتشان امر فرموده و در احادیث بسیاری فقط آنان را پیروز و نجات‌یافته معرفی کرده است که ما دلایل آن را در گذشته بیان کردیم.

اما اثبات اینکه شیعه، دینی جدا و مستقل از دین دیگر مسلمانان دارد، ناممکن است. احادیث اهل سنّت نیز این جدایی را دروغ می‌شمارند. بلکه به‌طور قطعی ثابت می‌کنند که شیعه، مسلمان، مؤمن و نیکوکار است. این احادیث دلالت دارند که اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ چنان‌که در روایتی از ابن عمر چنین نقل شده که رسول‌خدا [(ص)] فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: گواهی به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد [(ص)] و برپایی نماز و دادن زکات و روزهٔ ماه رمضان و حج»(۱)

همچنین این روایات می‌گویند، ایمان، یعنی اینکه به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیغمبران و به قَدَر - خیر باشد یا شر - ایمان داشته باشیم و احسان، یعنی خدا را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. که قبلاً هم این مطلب در حدیث سؤال جبرئیل علیه السلام ذکر گردید و شیعه به همه اینها پایبند است.

دربارهٔ اصول و اولیات و علوم و معارف شیعه نیز باید گفت که اینها، معلوم و

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵؛ سنن نسائی، ج ۸، ص۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۲۶، ۹۳، ۱۲۰، ۱۴۳ و ج ۴، ص ۳۶۳؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۱۵۹؛ ج۳، ص ۱۸۷؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۹۹؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۸۸ و ج ۳، ص ۳؛ صحیح سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۰۲۹؛ إرواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۴۸.

ص:۲۲۱

آشکار هستند و علمای مذهب – قدس الله اسرارهم – آنها را به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند. پس بر جزایری و امثال او که ضد شیعه قلم‌فرسایی می کنند، این مطلب پوشیده نیست. ازاین‌رو شایسته بود که جزایری، مقداری از این اصول و اولیات و علوم مذهب امامیه که به گمان او در تضاد با قواعد اسلامی هستند، نقل می‌نمود تا آسان‌تر به هدفش می‌رسید. در این صورت نیازی نبود که به احادیث ضعیف تمسک کند و توهمات و خیالات خود را در قالب معنای حدیث بر آنها بار کند و لوازم فاسدی نیز برای آن معانی درست کرده و آنها را به شیعه نسبت دهد و در نتیجه آنها را تکفیر نماید!

***

جزایری می گوید: اگر سوءنیت و هدف پلیدی در کار نبود، هیچ‌وقت برای «ولایت» معنایی نمی‌ساختند که موجب تفرقهٔ مسلمانان گردد تا بذر شر و فتنه و دشمنی را میان آنها بکارد.

پاسخ به جزایری: ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام، علاوه بر وجود دلایل صحیح بر لزوم و وجوب آن، موجب یکپارچگی امّت شده و جامعه را از جدال و تفرقه در امان می‌دارد؛ چنان‌که روایات و آثار بر این ادعا دلالت می کنند؛ برای مثال، در روایتی، حاکم و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «ستارگان مایه ایمنی اهل زمین از غرق‌شدن هستند و اهل بیت من برای امتم مایهٔ ایمنی از اختلاف و کشمکش هستند. پس هنگامی که قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کنند، جدایی و اختلاف در بین امت می‌افتد و از حزب ابلیس می گردند»(۱)

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹ که گفته است: «این حدیث بر اساس شرط مسلم، صحیح است. ولی آن را نیاورده است» ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیهٔالاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱؛ سیوطی آن را در الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۳۳ آورده و آن را حسن دانسته است.

ص:۲۲۲

همچنین ایشان (ص) در جای دیگری فرمود: «ستارگان مایهٔ ایمنی اهل آسمان و اهل‌بیت من مایهٔ ایمنی برای اُمتم هستند»(۱)

***

جزایری می‌گوید: زیرا مسلمانان اهل سنّت و جماعت، کسانی که به حق واژهٔ مسلمان بر آنان اطلاق می‌شود، در بین آنها یک نفر هم نیست که از اهل بیت رسول خدا [(ص)] روی‌گردان باشد.

پاسخ به جزایری: اطلاق کلمه «مسلمین» فقط بر اهل سنّت، ادعایی بیش نیست؛ زیرا لفظ «مسلم» دربارهٔ هر کسی که شهادتین را بگوید و شعائر اسلامی را رعایت کند و ضرورتی از ضروریات دین را منکر نشود، به کار می‌رود. این سخن مطابق احادیث اهل سنّت و کلام بزرگان آنهاست؛ از جمله، در حدیثی آمده است که بخاری و نسائی و عده‌ای دیگر، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که ایشان فرمود:

هرکس که به «لا اله الا الله» گواهی دهد و رو به قبلهٔ ما بایستد و نماز ما را بخواند و از گوشت ذبح‌شدهٔ ما بخورد، مسلمان است؛ آنچه برای یک مسلمان است، برای او نیز هست و بر اوست آنچه بر یک مسلمان است.(۲)

سندی در حاشیه‌اش بر سنن نسائی می‌نویسد: «منظور از فرمودهٔ ایشان که: «هرکس نماز ما را بخواند» ؛ یعنی کسی که شعائر اسلامی را انجام دهد»(۳)

بخاری به نقل از انس بن مالک می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «هرکس به نماز ما، نماز بخواند و رو به قبلهٔ ما بایستد

۱- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۸۰ و علامت حسن برای آن به کار برده است؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴، المطالب العالیهٔ، ج ۴، صص ۷۴ و ۳۴۷؛ احیاء المیت، صص ۳۷ و ۴۵؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ فضائل الصحابه، ج۲، ص ۶۷۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص۱۰۳؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۷۵ و ج ۸، صص ۱۰۵ و ۱۰۹.

۳- سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۰۵.

ص:۲۲۳

و از ذبح ما بخورد، مسلمان است؛ برای او امان خدا و امان رسول خداست. پس امان خدا را از بین نبرید» . (۱)

بنابراین هرکس شعائر اسلام را انجام دهد، حکم به اسلام او می‌شود و آزاردادن او حرام است. خداوند متعال می‌فرماید: وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا(۲)؛ زیرا ایمان، امری پنهان و درونی است و با جزم و یقین نمی‌شود آن را از کسی نفی کرد.

این سخن جزایری که می‌نویسد: «میان اهل سنّت یک نفر هم بغض اهل بیت را ندارد» درست نیست؛ زیرا بسیاری از علمای آنها، هرچند به گمان خودشان دوستدار اهل بیت علیهم السلام هستند، کارهایی انجام داده‌اند که خلاف این مطلب را ثابت می‌کند. در تأیید این نکته کافی است بدانیم که در باب علم رجال، علمای اهل سنّت حکم کرده‌اند که تشیعِ راوی، به وثاقت او ضرر می‌زند؛ یعنی راوی را به‌سبب دوستی با اهل بیت علیهم السلام ضعیف می‌شمارند و روایات او را کنار می‌گذارند؛ هرچند بسیار راستگو و در نقل حدیث دقیق باشد. حتی به او تهمت «رفض» می‌زنند و عناوین زشتی دربارهٔ او به کار می‌برند. بنابراین هرکس که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته و فضائل و احادیث آنها را روایت کند یا آنها را بر دیگران برتری دهد، نزد اهل سنت، شیعهٔ مذموم یا رافضی خبیث، محسوب می‌شود که هیچ‌گونه ارزش و احترامی ندارد. حتی امام شافعی که از پرچم‌داران و بزرگان اهل سنّت و یکی از رهبران آنهاست، متهم به تشیع شده است؛ چون به محبت اهل بیت علیهم السلام زبان گشوده است. وقتی به شافعی گفته شد: «کسانی هستند که طاقت شنیدن مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام را ندارند و در صورت شنیدن،

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- و به‌خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا و غنایمی به دست آورید به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: مسلمان نیستی. نساء: ۹۴

ص:۲۲۴

گوینده سخن را متهم به رافضی‌بودن می‌کنند» ، در جواب چنین سرود:

إذا فی مجلسٍ نذکرُ علیاً

و ابنَیه و فاطمةَ الزکیة

یقال: تجاوزوا یا قومُ هذا

فهذا من حدیث الرافضیة

برئتُ إلی المهیمن من أناسٍ

یرون الرفضَ حبُّ الفاطمیة(۱)

اگر در مجلسی از علی و دو فرزندش و فاطمه زکیه دم بزنیم، گفته می‌شود: ای جماعت! او را رها کنید؛ زیرا این سخن، از رافضیان است. از مردمی به‌سوی ایمن‌کننده (خدا) بیزاری می‌جویم که رفض را در محبت فاطمه می‌بینند.

به شافعی گفتند: «مقداری تشیع در تو هست!» گفت: «چگونه؟» گفتند: «زیرا تو اظهار محبت به آل محمد (ص) می‌کنی» . گفت: «ای جماعت. . . ! مگر محبت خویشان رسول خدا (ص) در صورتی که با تقوا باشند، جزء دین نیست؟ زیرا او خویشان خود را دوست می‌داشت» . آن‌گاه شافعی چنین سرود:

یا راکباً قفْ بالمحصَّب من مِنی

واهتفْ بساکنِ خیفها و الناهضِ

سحراً إذا فاض الحجیج إلی مِنی

فیضاً کملتطم الفراتِ الفائضِ

إن کان رفضاً حبُّ آل محمدٍ

فلیشهدِ الثقلانِ أنّی رافضی(۲)

ای سواررونده به‌سوی مکه معظمه! در جای بلندی از ریگزار مِنا بایست و هنگام سحر که حجاج به‌سوی منا می‌آیند، همچون امواج متلاطم فرات، به ساکنین مسجد خیف ندا بده و بگو: «اگر رافضی‌بودن، دوستی آل محمد است، پس شهادت بدهند جن و انس که من رافضی هستم» .

در میان محدثین و علمای برجستهٔ اهل سنّت، گروهی به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شناخته شده‌اند. برای نمونه می‌توان «ابراهیم بن یعقوب جوزجانی» را نام برد که

۱- نور الأبصار، ص ۲۰۰؛ این ابیات در دیوان شعر وی، ص ۹۰ نیز موجود است.

۲- الانتفاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء، ص ۹۱.

ص:۲۲۵

ذهبی(۱)و سیوطی(۲)او را از حافظان حدیث شمرده‌اند و نزد آنها، از رجال جرح و تعدیل محسوب می گردد که ابوداوود و ترمذی و نسائی برای او روایت می‌کردنـد و نسائی و دارقطنی و ابن‌حبان او را توثیق کرده‌اند. او به دشـنام گویی و کینه‌ورزی نسـبت به علی علیه السلام مشهور است(۳)

از دیگر افراد این گروه، «حریز بن عثمـان حافـظ ابوعثمـان رحـبی» است، که ذهـبی(۴)و سیوطی(۵)و ابن عمـاد حنبلی(۶)، او را از حفّاظ حدیث شـمرده‌اند. او ناصبی معروفی است؛ بخاری و ائمهٔ چهارگانه اهل سنّت، روایات او را نقل کرده‌اند. دربارهٔ او از احمد بن حنبـل سؤال شـد، گفت: «ثقه است، ثقه است» ؛ و نیز گفت: «در شام دقیق‌تر از حُریز در نقل روایات نیست» . ابن معین و دحیم و احمـد بن یحیی و مفضـل بن غسـان و عجلی و ابوحاتم و ابن عـدی و قطان او را توثیق کرده‌انـد. ابن مـدینی می‌نویسـد: «عـده‌ای از اصـحاب مـا که محضـر آنها را درک کردیم، همواره او را توثیق می‌کردنـد. او نیز همواره امیرالمؤمنین علیه السـلام را عیب‌جویی و لعن می‌کرد» . ابن حبان می‌نویسد: «او در صبحگاهان هفتاد مرتبه و در شامگاهان نیز هفتاد بار علی علیه السلام را لعنت می‌کرد»(۷)

در میان راویان حدیث اهل سنّت، افراد ناصبی بسیاری وجود دارند که برخی از آنها عبارت‌اند از: عبدالله بن شقیق عقیلی، اسماعیل بن سمیع کوفی حنفی، حصین بن نمیر واسطی، زیاد بن جبیر بن حیهٔ ثقفی بصری، زیاد بن علاقهٔ بن مالک ثعلبی، عبیدالله بن

۱- تذکرهٔ الحفاظ، ج ۲، ص ۵۴۹؛ العبر، ج ۱، ص ۳۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۵.

۲- طبقات الحفاظ، ص ۲۴۴.

۳- ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۵۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۵.

۴- تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۷۹.

۵- طبقات الحفاظ، ص ۷۸.

۶- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۵۷.

۷- ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۷؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷۵؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۷۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۶۵.

ص:۲۲۶

زید بن قلابه جرمی، محمد بن زیاد الهانی، نعیم بن ابی‌هند اشجعی، خالد بن سلمهٔ بن عاص معروف به فأفأ و. . . .

علمای ناصبی اهل سنت نیز بسیارند. از جملهٔ آنهاست: ابن تیمیه، ابن کثیر دمشقی، ابن جوزی، شمس‌الدین ذهبی، ابن حزم اندلسی و. . . اگرچه این افراد منکر ناصبی‌بودن خود شده‌اند، اما مراجعه به کتاب‌های آنان ما را به این یقین می‌رساند. اگر ترس از زیاده‌گویی و خروج از موضوع کتاب نبود، بی‌تردید، دلایل روشنی از کتاب‌ها و سخنان آنها و همچنین اقوال دیگران دربارهٔ آنان در موضوع دشمنی آنها با اهل‌بیت علیهم السلام می‌آوردیم.(۱)

***

جزایری می‌گوید: چرا شیعه با وصف ولایت، خود را از دیگر مسلمانان جدا کرده و آن را هدف و غایت قرار داده است و به‌سبب آن با دیگر مسلمانان دشمنی می‌ورزد، بلکه آنان را تکفیر و لعن می‌کند؟ ! چنان‌که پیش‌تر آن را بیان کردیم.

پاسخ به جزایری: هرچند «ولایت» از شعائر تأکیدشدهٔ اسلام است و قرآن کریم و سنّت نبوی بر آن دلالت می‌کند. ولی برخلاف گمان جزایری، شیعه آن را هدف و غایت قرار نداده که به‌خاطر آن با مسلمانان دشمنی یا آنها را تکفیر یا لعنت کند. بلکه ائمه اهل بیت علیهم السلام همواره شیعیان و دوستداران خود را تشویق می‌کردند تا با اهل سنّت به نیکی همسایگی کنند و در معاشرت با آنها مدارا نمایند.(۲)احادیث بسیاری دراین‌باره

۱- ر. ک: دلیل المتحیرین، صص ۳۵۸ و ۳۵۹.

۲- هرکس که با شیعهٔ امامیه در تماس باشد یا همسایهٔ آنها گردد، برای او روشن می‌شود که آنها به اهل سنّت محبت می‌ورزند و در دلشان کینه‌ای نسبت به آنها نیست. شیخ محمد ابوزهره در کتابش «تاریخ المذاهب الاسلامیه» ، ج۱، ص ۵۰ می‌گوید: «دوازده‌امامی‌ها اکنون در عراق موجود هستند. . . و تقریباً نصف جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند که در عقاید و نظام امور فردی و مسائل ارث و وصیت و اوقاف و زکات و تمام عبادات، بر مبنا و مقتضای مذهب خود عمل می‌کنند، و بیشتر اهل ایران نیز این‌چنین هستند و بعضی از آنها در جاهایی از سوریه و لبنان و بیشتر شهرهای اسلامی زندگی می‌کنند و آنها به همسایگان سنّی خود محبت می‌ورزند و آنها را از خود نمی‌رنجانند» .

ص:۲۲۷

وجود دارد که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱. در صحیحهٔ معاویهٔ بن وهب آمده:

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «ما با مردمی در ارتباط و رفت و آمدیم که مذهب و مرام ما را ندارند (شیعه نیستند) . رفتار شایسته و مناسب با آنان چگونه است؟» حضرت فرمود: «به امامان خویش بنگرید و آنان را الگوی خود قرار دهید و به مانند آنان عمل کنید. به خدا سوگند، آنها بیماران ایشان را عیادت می کنند و در تشییع جنازه‌هایشان حاضر می‌شوند و (هنگام نیاز) گواهی بر سود و زیانشان می‌دادند و امانت ایشان را بازمی گرداندند» (۱)

در صحیحهٔ زید شحام نیز چنین آمده است:

حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «به هر کسی دیدی که از من پیروی می کند و به گفتار من عمل می کند، سلام مرا برسان. شما را به تقوای الهی سفارش می کنم؛ در دین خود پارسا باشید و در راه خدا کوشش کنید. شما را به راستگویی و بازگرداندن امانت و طول‌دادن سجده و نیکی با همسایه سفارش می کنم؛ زیرا محمد (ص) همین دستورات را آورده است. هرکه به شما امانت سپرد، به او پس بدهید؛ نیک‌رفتار باشد یا بدکردار. بیمارانشان را عیادت کنید و حقوقشان را بپردازید؛ زیرا هرکس از شما که در دینش پارسا و راستگو باشد و امانت را به صاحبش برگرداند و اخلاقش با مردم خوب باشد، می گویند این جعفری است. آن گاه من شاد می‌شوم و از جانب او شادی در من می‌آید؛ چون می گویند: این، ادبِ جعفر است. ولی اگر خلاف آن بود، بلا و سرزنش آن بر من وارد می‌شود و می گویند، این ادبِ جعفر است. به خدا سوگند، پدرم

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۳۶.

ص:۲۲۸

برایم گفت که مردی از شیعیان علی علیه السلام در قبیله‌ای بود و زینت آن قبیله به شمار می‌رفت. از همهٔ آنها در پرداخت امانت بهتر بود و حقوق دیگران را بهتر مراعات می‌کرد و در گفتار راستگوتر بود و سفارشات و همهٔ وصیت‌های اهل قبیله و امانت‌هایشان را به او می‌سپردند. وقتی از اهل آن قبیله دربارهٔ او می‌پرسیدیم، می‌گفتند: کیست مثل فلان کس؟ او در پرداخت امانت و راستگویی از همهٔ ما بهتر است»(۱)

در خبر ابی‌علی آمده است:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «برای ما امام جماعتی است که در دین با ما مخالف است و بر همهٔ یاران ما دشمنی می‌ورزد» . حضرت فرمود: «کاری به گفته او نداشته باش. به خدا سوگند اگر راست می‌گویی، پس تو به مسجد از او سزاوارتری. پس نخستین واردشونده (به مسجد) و آخرین خارج‌شونده باش و با مردم خوش‌اخلاق باش و نیکو سخن بگو» .(۲)

اگر با دیدهٔ انصاف بنگریم، می‌بینیم که اهل سنّت، دوستی صحابه را وسیله‌ای برای تکفیر هرکس که چنین نظری ندارد، قرار داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که جمعی از بزرگانشان فتوا داده‌اند که هرکس نسبت به یکی از اصحاب اکراه داشته باشد یا در روایت او عیب‌جویی کند، کافر است.

ابن حجر پس از بیان آیهٔ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ. . . لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ (۳)می‌نویسد:

امام مالک، کفر رافضیانی را که نسبت به صحابه بغض و کراهت دارند، از

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۳۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۲.

۳- محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند. . . تا از انبوهی آنان کافران را به خشم دراندازد. . . فتح: ۲۹

ص:۲۲۹

همین آیه چنین استنباط کرده است: «زیرا صحابه به رافضیان غیظ و غضب دارند و هرکس که مورد غیظ و غضب صحابه واقع شود، کافر است» .

ابن حجر می‌نویسد:

این استنباط خوبی است و ظاهر آیه گواه بر آن است و به همین جهت، امام‌شافعی نیز با مالک در قول به تکفیر رافضیان هم‌نظر شده است و جماعتی از امامان اهل سنت نیز با او هم‌نظر شده‌اند.(۱)

قرطبی می‌نویسد:

مالک، نیکو سخن گفته و دُرست استنباط کرده است. پس هرکس که به یکی از اصحاب نقص و عیبی وارد کند یا به روایت او خرده گرفته و آن را رد کند، در حقیقت خدا را رد و دستورات اسلام را باطل نموده است. (۲)

انصاف در مسئله

انصاف در این ماجرا آن است که ضد کسی حکم کنیم که همهٔ صحابه را عادل می‌داند؛ زیرا به یقین، چنین کسی آیات روشن قرآن را که گویای وجود نفاق در زمان رسول خدا (ص) می‌باشد، نپذیرفته است. در آن زمان دایرهٔ نفاق چنان گسترش یافت که آیات زیادی، بلکه یک سورهٔ کامل دربارهٔ منافقان نازل شد که به اسم آنها (منافقین) نیز نامگذاری گردید. شیعه دلیلی بر عدالت همه صحابه پیدا نکرده است؛ ادله‌ای هم که اهل سنّت به آنهاستدلال کرده‌اند، تنها خیالات بیهوده و توهمات فاسد و بی‌اساس است و این مطلب برای هر بیننده‌ای که دلایل ایشان را دیده باشد، روشن و آشکار است.

در مورد آیه ذکرشده نیز باید گفت که این آیه هیچ دلالتی ندارد بر اینکه هرکس از

۱- صواعق المحرقهٔ، ص ۲۴۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲- الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۹۶.

ص:۲۳۰

یک صحابی خشمگین و ناراحت باشد، کافر است؛ در غیر این صورت باید حکم به کفر بعضی از اصحاب کنیم که بغض و کینهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل داشته‌اند؛ مانند معاویه، عمرو بن عاص، مغیرهٔ بن شعبه، بسر بن أرطاهٔ و دیگرانی که نیازی به ذکر نام آنها نیست. آنها نتوانستند این بغض را حتی در محضر رسول خدا (ص) پنهان نمایند تا اینکه پیامبر (ص) فرمود: «از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم و او پس از من ولی هر مؤمنی است» .

در واقع، ظاهر آیه نشان می‌دهد که خدای متعال به وسیلهٔ اصحاب پیامبر (ص) و به صورت «عام مجموعی» ، کفار را خشمگین می‌کند، نه به صورت «عام افرادی» ؛ یعنی خداوند سبحان توسط اصحاب پیامبر (ص) از آن جهت که مجموع هستند، نه با تک تک آنها، کفار را خشمگین کرده است؛ زیرا چنان‌که معلوم است، برخی از اصحاب، به‌ویژه کسانی که پس از فتح مکه جزء صحابه شدند، هرگز کافری را خشمگین نکرده‌اند. بر فرض پذیرش این معنا نیز، آیه دلالت نمی‌کند بر اینکه هر کسی که صحابه از او خشمگین شوند یا او از صحابه خشمگین گردد، کافر است و این مطلب چنان روشن است که نیازی به توضیح ندارد.

***

جزایری می‌گوید: امامت نیز همین‌گونه است (که دربارهٔ ولایت گفتیم) . آیا این مسخره و بیهوده نیست با اینکه اسلام اختیار را به دست مسلمانان سپرده تا حاکمی انتخاب کنند که شریعت پروردگار و هدایت‌های پیامبرشان را برای آنها اجرا کند و کسی را انتخاب کنند که صلاحیت و توانایی لازم برای امامت و رهبری را در او ببینند، جماعت شیعه بگوید: نه، نه، واجب است آن شخصِ حاکم، کسی باشد که به ولایت و حاکمیت او توصیه شده و نص (از آیات یا روایات) بر تعیین او آمده و معصوم بوده و به او وحی می‌شود؟ ! مسلمانان کی چنین امامی را پیدا می‌کنند؟ آیا

ص:۲۳۱

شیعه برای همین [از دیگران] کناره‌گیری کرده و با مسلمانان دشمن شده و آنها را لعن می‌کند؟ !

پاسخ به جزایری: خداوند متعال، تعیین خلافت را به صورت شورا قرار نداده و اختیار انتخاب حاکم برای مسلمانان را به دست خودشان نداده است. بلکه خداوند برای آنها در امور دینی و دنیوی، بهترین و شایسته‌ترین فرد را انتخاب کرده است. در بطلان تعیین خلافت از راه شورا می‌توان به چند دلیل اشاره کرد:

۱. شورا سبب اختلاف و درگیری و نزاع می‌شود. این مسئله میان مسلمانان و در سقیفهٔ بنی‌ساعده اتفاق افتاد و باعث اختلاف و شکاف، از آن زمان تا به امروز گردید؛ در صورتی که یکی از اهداف شارع مقدس، بستن هر روزنه‌ای است که منجر به اختلاف و درگیری شود. بنابراین امکان ندارد که خداوند دری را به روی مسلمانان باز کند که موجب تفرقهٔ آنها شود؛ با اینکه برای خداوند متعال این امکان وجود دارد که خلیفه‌ای را مشخص کند تا امّت به دور او جمع شوند و بدین وسیله، سبب اتحاد آنها گردد.

۲. مقام والای امامت و خلافت، از مهم‌ترین مقامات دینی است که بزرگ‌ترین مصالح و مفاسد به آن وابسته است. پس درست نیست که چنین منصبی به مردمی واگذار شود که از اسرار درونی دل‌ها بی‌خبرند؛ زیرا در این صورت از انتخاب‌شدن اهل نفاق و شقاوت، به‌عنوان خلیفهٔ مسلمانان و امام مؤمنان ایمن نخواهیم بود. انتخاب چنین خلیفه‌ای سبب می‌شود که کتاب خدا تحریف شده و سنّت نبوی تغییر یابد و حلال خدا، حرام و حرام خدا، حلال گردد و بندگان خدا، بَردهٔ حاکمان شده و مال مسلمانان نیز در بین چنین حاکمانی دست به دست شود.

۳. شورا بر انتخاب اکثر، استوار است؛ درحالی‌که خداوند متعال، اکثریت را نشانهٔ حق نمی‌داند. بلکه در بسیاری از آیات، کثرت را سرزنش کرده است؛ چنان‌که می‌فرماید: وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ

ص:۲۳۲

إِلَّا یَخْرُصُونَ(۱)و می‌فرماید: لَقَدْ جِئْناکُمْ بِالْحَقِّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ(۲)و نیز می‌فرماید: وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ(۳)و همچنین می‌فرماید: وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ.(۴)

دربارهٔ این فرمودهٔ خدا: وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ(۵)نیز: وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُم(۶)باید گفت که مراد از این دو مشورت، تعیین خلیفه نیست. وگرنه بر پیامبر (ص) لازم بود که دربارهٔ تعیین خلیفهٔ پس از خود، با اصحابش مشورت می‌کرد. در صورتی که همه اتفاق‌نظر دارند که پیامبر (ص) چنین کاری نکرده است و فقط در مسائل نظامی و جنگ‌ها و مانند اینها با اصحاب خود مشورت می‌کرد.

ابن کثیر می‌نویسد: «او [(ص)] در جنگ‌ها و مانند آن، با اصحاب مشورت می‌کرد»(۷)

فخر رازی نیز می‌گوید: «کلبی و بسیاری از علما می‌گویند که این امر در آیهٔ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ مخصوص مشورت در جنگ‌هاست» .(۸)

قرطبی می‌نویسد: «او [(ص)] دربارهٔ دیدگاه‌های مربوط به مسائل جنگی با اصحاب خود مشورت می‌کرد» . (۹)

اهل سنّت، خلافت عمر را درست می‌دانند، درحالی‌که با مشورت مسلمانان نبوده و ابوبکر به تنهایی او را تعیین کرده است. در نتیجه می‌توان گفت، هیچ دلیل صحیحی

۱- اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. آنان تنها از گمان پیروی می‌کنند و جز تخمین و حدس واهی نمی‌زنند. انعام: ۱۱۶

۲- ما حق را برای شما آوردیم، ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید. زخرف: ۷۸

۳- و بیشتر مردم هرچند اصرار داشته باشی ایمان نمی‌آورند. یوسف: ۱۰۳

۴- ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. اعراف: ۱۷۸؛ یوسف: ۲۱؛ نحل: ۳۸؛ روم: ۶؛ سبأ:۳۶ .

۵- و در کار [ها]با آنان مشورت کن. . . آل عمران: ۱۵۹

۶- و کارشان به صورت مشورت در میان آنهاست. شوری: ۳۸

۷- تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۲۰.

۸- التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۶۷.

۹- الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۷.

ص:۲۳۳

وجود نـدارد که شورا را از دسـتورات و قواعد اسـلام بدانند. اگر شورا جزء دین بود، می‌بایست احکام و حدود آن مشـخص و بیان می‌شـد؛ زیرا از پایه‌هـای مهم این امر، آن است که چه کسـانی بایـد در شورا داخل، و چه کسانی نبایـد داخل شونـد. با این وصف، علمـای اهل سـنّت که در همین مسـئله نیز اختلاف کرده و دیـدگاه‌های زیادی در این‌باره ارائه کرده‌اند(۱)، در احکام دیگر چگونه هستند؟ !

ایـن مطلـب دلیـل روشـنی اسـت بر اینکه راهکـار شـورا برای تعیین خلیفه، سـاخته و پرداختـهٔ خـود آنهـاست؛ به همین‌جهت قرطـبی می‌نویسد: «همانا عمر، خلافت –بزرگ‌ترین نعمت الهی – را شورایی قرار داد» .(۲)

امـا دلیـل لازم‌بودن عصـمت برای امـام این است که غیرمعصـوم بـا ارتکـاب گناهـان به خود ظلم می‌کنـد؛ زیرا هرکس که گنـاه و معصـیتی انجـام دهـد، حـداقل به خودش ظلم کرده است؛ در نتیجه شایسـتگی مقـام والاـی امامت را نـدارد. علّت این امر نیز فرمودهٔ خدای عزّوجلّ است که می‌فرماید: قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لایَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ.(۳)

دلیل دیگر بر لزوم معصوم‌بودن امام آن است که اطمینان به‌درستی سـخن غیر معصوم حاصل نمی‌شود و در انجام‌دادن دسـتورات او ایجاد تردیـد می‌شود؛ زیرا احتمال خطا، فراموشـی، غفلت، جهل و دروغگویی در او وجود دارد. ازاین‌رو امر به اطاعت که در آیهٔ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ

۱- گفته می‌شود: «به جز اهل مدینه کسـی در شورا داخل نمی‌شود» و نیز گفته شده: «فقط صـحابه» و گفته شده: «کسانی که مسائل را حل و فصل می‌کنند اهل حل و عقد» ، و گفته شده: «همه مسلمانان» ، و غیر اینها نیز گفته شده است.

۲- الجامع لأحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۱.

۳- خـدا فرمود: من تو را پیشوای مردم قراردادم. ابراهیم پرسـید: از دودمـانم چطور؟ فرمود: پیمان من به بیـدادگران نمی‌رسـد. بقره: ۱۲۴

ص:۲۳۴

مِنْکُم(۱)آمـده است، به هیـچ وجه غیر معصوم را در بر نمی گیرد. اینکه خداونـد در این آیه میـان اطاعت خود و اطاعت پیغمبرش و اطاعت اولی الامر – ائمه علیهم السلام – تساوی برقرار نموده، بدان جهت است که در همهٔ آنها احتمال خطا منتفی است که بیان آن به تفصیل گذشت.

علاوه بر این، نمی‌توان مقام والای امامت و خلافت را که بقای دین و پایداری امور مسلمین به آن وابسته است، به دست کسی سپرد که گاهی درست و گاهی اشـتباه می‌رود و درباره یک مسئله، حکمی صادر و سپس آن را نقض می کند یا در مسئله‌ای، فتوایی داده و سـپس آن را تغییر می‌دهـد. اگر در طول زمـان، چنین رهبرانی حاکم شونـد، به تدریـج دین نابود و احکام و قوانین شـریعت تغییر خواهد کرد. به این جهت، واجب است که امام مسلمانان، معصوم بوده و نص بر تعیین او وجود داشته باشد.

دربارهٔ این سؤال که مسلمانان کِی چنین امامی را می‌یابند؟ جواب آن است که او موجود است. پیامبر (ص) ، ائمهٔ علیهم السلام پس از خویش را معرفی کرده و تأکیـد نموده که آنهـا از اهـل بیت او هسـتند، آنجـا که فرموده است: «من دو چیز گرانبهـا را میـان شـما می گـذارم: کتاب خـدا و عترت و اهل بیتم. تا هنگامی که به آن دو تمسک کنیـد، هرگز پس از من گمراه نخواهیـد شد» . همچنین پیامبر (ص) مقصود خود را از «اهل بیت» نیز مشخص کرده است. در روایتی که مسلم از عایشه نقل کرده، می‌نویسد:

پیـامبر [(ص)] بیرون آمـد، درحـالی که عبـای یمنی از موی سـیاه بر تن داشت. ناگهـان حسن بن علی [علیه السـلام نزد او] آمـد و [حضـرت] او را زیر عبا داخل نمود. سـپس حسـین [علیه السلام] آمد و با او داخل عبا شد. سپس فاطمه [علیها السلام] آمد و او را [هم] داخل نمود. سپس علی [علیه السلام] آمد و او را داخل نمود.

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید. نساء: ۵۹

ص:۲۳۵

سپس فرمود: إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.(۱)

پیامبر (ص) امامان پس از خود را دوازده نفر معرفی کرده و فرموده است: «پیوسته اسلام با دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. . . همهٔ آنها از قریش هستند» . ایشان همچنین روشن فرموده که ائمه علیهم السلام کسانی هستند که امّت بر صلاحیت و شیوهٔ نیکوی آنها و سیرت پاکشان اتفاق‌نظر دارد(۲)

از تمام این روایات معلوم می‌شود که پیامبر (ص) ، امامان پس از خود را معین فرموده و تعداد و اوصاف آنها را بیان کرده است که جز بر ائمهٔ دوازده‌گانهٔ اهل بیت علیهم السلام بر کسی دیگر منطبق نمی‌شوند.

به علاوه می‌دانیم که پیامبر (ص) قبل از وفات خود می‌خواست چیزی بنویسد که در آن، خلفای پس از خود را مشخص کند. ازاین‌رو دستور داد قلم و کاغذ بیاورند. ولی جماعت حاضر که هدف ایشان را فهمیده بودند، از نوشتن آن مانع شدند که پیش‌تر بیان آن گذشت. وقتی آن عده چنین جسارت و جرئتی بر پیامبر (ص) کردند و ایشان را از نوشتن نام خلفا بازداشتند، به‌طور حتم جرئت آنها بر انکار روایات و دلایل شفاهی پس از وفات پیامبر (ص) بیشتر خواهد بود.

روایاتی که در این زمینه وجود دارد برای کسی که دل روشن و گوش شنوایی دارد، کافی است.

***

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳. در روایت دیگری نیز فرمود: «پروردگارا! اینها اهل بیت من هستند» ؛ مستدرک، ج۳، صص ۱۰۸ و ۱۰۹. او و ذهبی آن را صحیح می‌دانند. و در روایت دیگری فرمود: «بارخدایا! اینان اهل من هستند» ؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۶. او و ذهبی نیز آن را صحیح می‌دانند. به روایات این باب در کتاب دلیل المتحیرین، صص ۲۰۶ - ۲۰۹ مراجعه شود.

۲- سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۱۰۶؛ البانی در صحیح سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۸۰۷ آن را صحیح دانسته است.

ص:۲۳۶

جزایری می‌نویسد: ای شیعه! بدان که تو مسئول نجات خویش و خانواده‌ات هستی. پس شروع کن و آنها را از عذاب الهی نجات بده و بدان‌که این خواسته حاصل نمی‌شود، مگر به ایمان درست و عمل صالح؛ و ایمان درست و عمل صالح را فقط در کتاب خدا و سنّت پیغمبرش (ص) پیدا می‌کنی و همانا تو، درحالی‌که در زندان تاریک مذهب تشیع گرفتار آمده‌ای، نمی‌توانی به آن ایمان درست و عمل صالح شناخت پیدا کنی. مگر اینکه به‌سوی میدان اهل سنّت و جماعت فرار کنی. در آن هنگام، کتاب خدا را خالی از آن تأویلات باطل و مسمومی می‌بینی که برخی بدخواهان از سردمداران شیعه، آنها را برای گمراهی و فساد و تباهی درست کرده‌اند.

پاسخ به جزایری: این سخن جزایری که «کسی نمی‌تواند به ایمان درست و عمل صالح دسترسی پیدا کند، مگر اینکه به میدان اهل سنّت و جماعت پناه ببرد» ، فقط ادعایی است که هم اهل‌سنّت و هم غیر آنها مدعی آن شده‌اند؛ زیرا کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ ۱؛ و هرکس به آنچه دارد، خشنود است.

دربارهٔ «میدانِ اهل سنّت» نیز باید گفت، پس از تحقیق و بررسی، آن را خشک و تاریک و خالی از سکنه یافتیم. این ادعا زمانی مطرح می‌شود که خود اهل سنّت نیز با هم اختلاف کرده و به چندین مذهب تقسیم شده‌اند که هر کدام به دیگری طعنه و اشکال وارد می‌کند. این اشکالات به قدری زیاد است که اگر می‌خواستیم آنها را جمع‌آوری کنیم، کتاب‌ها و طومارها نوشته می‌شد. ولی در اینجا به اندکی از این موارد اشاره می‌کنیم که دقت در آنها ما را از بررسی بیشتر این اشکالات بی‌نیاز می‌کند:

(۱). خطیب بغدادی در تاریخ بغداد از ابی‌بکر بن ابی‌داوود سجستانی نقل کرده که وی روزی به یاران خود گفت: «دربارهٔ مسئله‌ای که مالک و شافعی و اوزاعی و حسن ابن صالح و سفیان ثوری و احمد بن حنبل و یاران ایشان بر حکم آن اتفاق دارند، چه

۱- هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل، خوش کردند. روم: ۳۲

ص:۲۳۷

می گویید؟» گفتند: «ای ابابکر! مسئله‌ای صحیح‌تر از این مسئله نخواهد بود» . گفت: «همهٔ آنها بر گمراه‌بودن ابوحنیفه موافق‌اند» (۱)

۲. اوزاعی و حماد و سفیان ثوری و ابن عون نیز گفته‌اند: «فرزندی در اسلام به دنیا نیامد که ضررش بر اسلام از ابی‌حنیفه بیشتر باشد»(۲)

۳. ابن حجر در تهذیب التهذیب و در شرح حال سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان ابن عوف گفته است که ابن معین می‌نویسد: «مالك بر ضد سعد، (یکی از بزرگان قریش) سخن می گفت» و نیز می گوید: «مالك به این دلیل از او روایت نمی کند که سعد، در نَسب مالك اشکال کرده، با اینکه سعد بدون تردید در بیان روایت دقیق بود» .

۴. ابن حجر می‌نویسد: «گفته می‌شود که سعد، مالك را موعظه کرد و به این جهت مالك بر او کینه گرفته و از او روایت نقل نکرد» (۳)

۵. ابن عبدالبرّ در «جامع بیان العلم و فضله» می‌نویسد که سلمهٔ بن سلیمان به ابن‌مبارك گفت: «تو از نظریات ابوحنیفه چیزی نیاوردی. ولی از نظریات مالك استفاده کردی» . گفت: «آن را علم نمی‌بینم»(۴)

۶. همچنین می‌نویسد:

ابن ابی‌ذؤیب دربارهٔ مالك بن انس حرفی تند و خشن گفته که مشهور است. ولی من از بیان آن کراهت دارم. . . و ابراهیم بن سعد ضد او حرف می‌زد و نفرین می کرد. طبق گفتهٔ ساجی در کتاب «العلل» هریك از عبدالعزیز بن ابی‌سلمهٔ، عبدالرحمان بن زید بن اسلم، ابن اسحاق، ابن ابی‌یحیی و ابن ابی‌زناد،

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۴۹.

۲- ر. ك: نوشته‌های خطیب بغدادی دربارهٔ ابوحنیفه در تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۳۶۹ - ۴۵۱ و آنچه ابن حاتم در الجرح و التعدیل، ج ۸، ص ۴۴۹ نوشته است.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۰۳.

۴- جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۵۷.

ص:۲۳۸

ضد مالک سخن گفته و چیزهایی از مذهب او را مسخره کرده‌اند؛ غیر از اینها نیز هستند کسانی که به ضرر او سخن گفته‌اند. . . و شافعی و بعضی از اصحاب ابوحنیفه، به‌خاطر بعضی از نظریات و از روی حسادت به جایگاه امامتِ او (در میان اهل سنّت) ، کینهٔ او را به دل گرفتند و گروهی مالک را به‌خاطر انکار مسئله «مسح بر کفش در حضر و سفر» و سخنانش درباره علی [علیه السلام] و عثمان، سرزنش کردند و به‌خاطر آن، وی را به چیزی نسبت دادند که بیان آن خوب نیست.(۱)

ابن عبدالبّر در همان کتاب می‌نویسد:

چیزی که باعث سرزنش و انتقام بر ابن‌معین شد، سخن او دربارهٔ شافعی بود که گفت: «او ثقه (و مورد اعتماد) نیست» . و می‌نویسد: «خبر صحیحی داریم که می‌نویسد ابن‌معین ضد شافعی حرف می‌زد» .

موارد دیگری نیز وجود دارد که بیان آنها به طول می‌انجامد و هرکه خواهان بررسی بیشتر است، به کتاب «جامع بیان العلم و فضله» نوشتهٔ ابن عبدالبرّ مراجعه کند(۲)که موارد زیادی بیان کرده است.

پس از بیان همهٔ این مطالب، از جزایری می‌پرسیم: در کدام میدان از این میدان‌ها می‌توان به شناختِ ایمان صحیح و عمل صالح دست یافت؟ ! دلایل صحیح و محکم (کتاب و سنّت متواتر) ، ما را فقط به پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام فرا می‌خواند و خدا و پیغمبرش (ص) ما را به پیروی از مذهب اهل سنّت و عمل به آن وادار نکرده‌اند. شاعر در این‌باره چه نیک سروده است:

گفت شریف فاطمی احمد: آغاز می‌کنم به نام خدا و سپس احمد. درود

۱- جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- همان، صص ۱۵۰ - ۱۶۳.

ص:۲۳۹

می‌فرستم بر نبی مرسل شهر علم و بر دروازهٔ آن، علی و بر اهل بیت وحی و تنزیل و معدن حکمت و تأویل قرآن. پس از این بگیر آنچه از نبی مختار رسیده، همان مضمون اخباری که مشهور گشته، امّت پس از اینکه سایهٔ پیامبر مخفی شود، پیوسته به فرقه‌هایی جدا می‌گردد، یکی از آنها نجات یافته و بقیه، در دوزخ سوزان به هلاکت می‌رسند. پس ای عمرو! بشنو آنچه را که می‌گویم، تو دربارهٔ خاندان مکرّم پیامبر چه نظری داری؟ آیا هلاکت یافتند؟ ! استغفار می‌کنم، درحالی‌که خیمهٔ هدایت بر پایهٔ آنهاستوار است. نه، بلکه نجات یافتند و دشمنانشان هلاک شدند و ما از آن کسانیم که به ایشان تمسک جُستند و به‌درستی سخن آنها را گرفتیم و رستگار شدیم و از غیر خاندان پیامبر کناره گرفتیم. ما پیروی کردیم از مذهب پاکان، از خاندان پیامبر، نه از دیگر مذاهب. پس مذهب صادق علیه السلام بهترین مذهب است و او و بیت خدا به پیامبر (ص) سزاوارترند و شما از آنها پیروی نکرده و چیزی نگرفتید. بلکه از غیرآنها که پایین‌تر از ایشانند، پیروی کردید تا اینکه کار به تقلید کشید. در احکام و قوانین دین راست و استوار از نعمان یا محمد تقلید کردید و یا مالک بن انس و یا احمد.(۱)

آیا به‌راستی قرآنی بر تقلید از آنان نازل شده یا پیامبر (ص) به این امر وصیت نموده است یا اینکه شما روایتی بر آن یافتید؟ !(۲)

اما این گمان جزایری که «ما قرآن را نزد اهل سنّت بدون تأویلات مسموم و باطل می‌بینیم» ، سخن درستی نیست؛ زیرا هر کسی که کتاب‌های تفسیری علمای اهل سنّت را بررسی کند، درمی‌یابد که آنها بیشتر آیاتی را که دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام به‌ویژه حضرت علی علیه السلام نازل شده، به دیگران نسبت می‌دهند و طوری آنها را تأویل می‌کنند که فضیلتی

۱- مراد از نعمان، ابوحنیفه و از محمد، شافعی و از احمد، ابن حنبل است.

۲- منظومهٔ الشهاب الثاقب، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

ص:۲۴۰

مخصوص برای اهل بیت علیهم السلام شمرده نشود. به همین جهت، آیهٔ تطهیر إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً را از اصحاب کساء برگرداندند و گمان کردند که ویژهٔ زنان پیامبر (ص) است یا علاوه بر این زنان، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نیز فرا می‌گیرد. درحالی‌که احادیث بسیاری وجود دارد که منظور از اهل بیت در این آیه، علی و فاطمه و دو فرزند آنهاست علیهم السلام.(۱)از جملهٔ آنها، روایتی است که ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم که همگی آن را صحیح می‌دانند، و ابن‌مردویه و بیهقی در سنن خویش به چند سند، از ام‌سلمه چنین نقل می‌کنند:

آیهٔ إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً در خانهٔ من نازل شد، درحالی‌که فاطمه و علی و حسن و حسین [علیهم السلام] در خانه بودند. رسول خدا [(ص)] آنها را زیر عبای خود گرفت، سپس فرمود: «اینان اهل‌بیت من هستند. پس [خدایا!] آلودگی را از آنها بزدا و ایشان را پاک و پاکیزه بگردان» .

پیامبر (ص) با زیرعبابردن آنها می‌خواست به دیگران بفهماند آن کسانی که خداوند پلیدی را از آنها دور نموده، همان پنج تن هستند، نه زنان ایشان (ص) و حتی شامل ام‌سلمه هم نمی‌شود که ماجرا در خانهٔ او رخ داده یا آیه در خانه‌اش نازل شده بود. به همین جهت، وقتی ام‌سلمه عبا را کنار زد تا داخل شود، پیامبر (ص) عبا را از دست او کشید و مانع داخل‌شدن او شد و فرمود: «عاقبت تو بر خیر است، عاقبت تو بر خیر است» .(۲)

حال اگر بگوییم زیرعباگرفتن چنین دلالتی ندارد، نتیجه‌این می‌شود که کار

۱- در این زمینه به آنچه در کتاب خودمان «دلیل المتحیرین» ، ص ۲۰۶ - ۲۱۵ گفتیم، مراجعه شود.

۲- فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱؛ مسند احمد، ج ۶، صص ۲۹۲ و ۳۰۴؛ مستدرک، ج۲، ص ۴۱۶ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده است؛ تفسیر قرآن عظیم، ج ۳، صص ۴۸۴ و ۴۸۵؛ الدرالمنثور، ج ۶، صص ۶۰۳ و ۶۴؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

ص:۲۴۱

بیهوده‌ای انجام گرفته است که ارتکاب آن حتی از آدم‌های معمولی شایسته نیست؛ تا چه رسد به اینکه از سرور پیغمبران چنین کاری سر بزند.

آنها همچنین انطباق آیهٔ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ (۱)بر امیرالمؤمنین علیه السلام را تحریف کرده و مقصود از « الَّذینَ آمَنُوا» را، همهٔ مؤمنین دانسته‌اند. درحالی‌که احادیث فراوانی دلالت می‌کنند که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شد؛ آن هنگام که در مسجد رسول خدا (ص) انگشتر خود را صدقه داد.(۲)

تعبیر کردن واژهٔ «ولی» در این آیه به معنای یاور و دوستدار، سخن درستی نیست. بلکه معنای صحیح آن «اولی بالتصرف» است؛ زیرا اولاً، اگر ولایت به معنای یاری و دوستی بود، شامل همهٔ مؤمنین می‌شد؛ به دلیل این کلام خداوند که می‌فرماید: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ(۳)؛ ثانیاً، روایات زیادی دلالت می‌کنند که این آیه دربارهٔ حضرت علی علیه السلام نازل شده است؛ ثالثاً، آیهٔ ولایت، اولیا را در سه مورد منحصر کرده است: خدا، پیغمبرش و مؤمنینی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می‌دهند. روشن است که همهٔ مؤمنین چنین ویژگی‌ای ندارند. پس مراد از «الذین آمنوا» در این آیه، بعضی از مؤمنین است، نه همهٔ آنها.

از بیان فوق روشن می‌شود که معنای آیه همان معنای این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «هرکس من مولای اویم، پس علی مولای اوست» ؛ زیرا پیامبر (ص) پیش از آن معنای «مولا» را بیان نمود، آنجا که فرمود: «ای مردم! آیا من از خود شما به شما

۱- ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. مائده: ۵۵

۲- تفسیر قرآن العظیم، ج ۲، ص ۷۱؛ الدر المنثور، ج ۳، صص ۱۰۴ - ۱۰۶؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۱۸۶؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۶، صص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۳؛ کشاف، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۶.

۳- و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند. . . توبه: ۷۱

ص:۲۴۲

سزاوارتر نیستم؟»

اهل سنت، انطباق و تفسیر آیهٔ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی(۱)را نیز از اهل بیت علیهم السلام برگردانده‌اند و چنین تعبیر کرده‌اند که پیامبر (ص) از قریش درخواست کرده است که به‌خاطر نزدیکی و رابطهٔ خویشاوندی، او را دوست بدارند یا اینکه پیامبر (ص) از همهٔ مردم خواسته تا خویشان خود را دوست بدارند. این در حالی است که احادیث بسیاری بر لزوم دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام تأکید می‌کنند و از جملهٔ آنها روایتی است که مسلم از پیامبر (ص) نقل کرده که ایشان در روز غدیر خم فرمود: «خدا را به یاد شما می‌آورم دربارهٔ اهل بیتم»(۲)

ترمذی، ابن ماجه، احمد، حاکم، هیثمی و عده‌ای دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین روایت کرده‌اند: «ایمان در قلب هیچ مسلمانی وارد نمی‌شود، مگر اینکه شما (اهل‌بیت) را به‌خاطر خدا و خویشی من، دوست بدارد» . (۳)

ترمذی به نقل از ابن‌عباس می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: خدا را دوست بدارید به‌خاطر آنکه به شما از نعمت‌هایش غذا می‌دهد، و مرا دوست بدارید به‌خاطر دوستی خدا، و اهل بیت مرا دوست بدارید به‌خاطر دوستی من.(۴)

اینها نمونه‌ای از تأویلات علمای اهل سنّت است که آیات قرآن را از معانی و

۱- بگو: به ازای آن [رسالت]پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی با خویشاوندانم را. شوری: ۲۳

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۴ علامت صحیح برای آن به‌کار برده است و البانی در صحیح جامع صغیر، ج ۱، ص ۲۸۷ آن را صحیح دانسته است؛ شرح العقیده طحاویه، ص ۴۹۰؛ کتاب السنهٔ، ص۶۲۹.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۵ و گفته: «این حدیث حسن و صحیح است» ؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۰۷، ۲۰۸ و ج ۴، ص ۱۶۵؛ مستدرک، ج ۴، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج۱، ص ۸۸ و ج ۹، ص ۱۷۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۶۱.

۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴ و گفته: «این حدیث صحیح حسن است» .

ص:۲۴۳

مصادیق حقیقی آن، به آنچه موافق عقیدهٔ آنهاست، تحریف کرده‌اند؛ اگرچه با روایات صحیحی که در کتاب‌های مورد اعتمادشان آمده، مخالفت نمایند.

شاید مراد جزایری از تأویل باطلی که از آن بیزاری می‌جوید، تأویل برخی از آیات قرآن باشد که الفاظی چون «ید» و «وجه» و «أعین» و «ساق» و مانند اینها را به خدا نسبت می‌دهند؛ زیرا شیعهٔ امامیه آیات را به معانی مناسبی تأویل می‌کند که ساحت مقدس خدا را از داشتن اجزا و اعضای مانند انسان‌ها منزه می‌کند. اما اهل سنّت و به‌ویژه فرقهٔ حنبلی، این آیات را بر همان معانی حقیقی [ظاهری] آنها تفسیر نموده‌اند و در نتیجه برای خدا دست و صورت و ساق و چشمی که به گمان خودشان شایسته مقام کبریایی اوست، ثابت کرده‌اند.

سفارینی دراین‌باره می‌گوید: «دربارهٔ خدا واجب است صورت را که در آیه آمده، به صورتی که شایسته مقام او باشد، تفسیر کنیم و آن صفتی زائد بر ذات است» .(۱)

ابوالحسن اشعری می‌گوید:

اگر کسی از ما سؤال کند و بگوید: آیا شما برای خدا صورتی قائل هستید؟ به او می‌گوییم: بله، برخلاف آنچه اهل بدعت می‌گویند و دلیل ما فرمودهٔ خدای عزّوجلّ است: وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرام (۲)و اگر از ما پرسیده شود: آیا شما می‌گویید که خدا دو دست دارد؟ می‌گوییم: [بله] و دلیل ما فرمودهٔ خدای عزّوجلّ است: یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدیهِم(۳)و این فرمودهٔ او: لِما خَلَقْتُ بِیَدَی(۴).(۵)

۱- لوامع الانوار البهیهٔ، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲- الرحمن: ۲۷.

۳- فتح: ۱۰.

۴- ص: ۷۵.

۵- الإبانهٔ عن اصول الدیانهٔ، ص ۷۸.

ص:۲۴۴

و نیز می‌نویسد:

معنای این گفتهٔ خدا: «بِیدَی» ، اثبات دو دست است. ولی مانند عضو انسان یا دو قدرت یا دو نعمت نیستند و فقط می‌گوییم آنها دو دست هستند و مانند دیگر دست‌ها نیستند و از دایرهٔ سه صورت گفته‌شده بیرون هستند.(۱)

سفارینی نیز می‌نویسد:

مذهب گذشتگان و ائمهٔ اربعه و نظر حنفیه و حنبلیان و بسیاری از شافعیه و غیر اینها این است که آیاتِ صفات و احادیث آنها، حمل بر ظاهر معانی آنها می‌شود. البته با نفی کیفیت و تشبیه از آنها.(۲)[مثلاً بگوییم خدا دست دارد، ولی شبیه دست انسان نیست].

ما می‌گوییم، اثبات دست و صورت و ساق و مانند اینها برای خدای متعال، همان تشبیه و بیان حالت و کیفیت است؛ زیرا دست، هرچند شکل آن متفاوت باشد، حقیقت آن یکی است و اگر این چنین نبود به آن دست نمی‌گفتند. دربارهٔ صورت و ساق و چشم و مانند اینها نیز مطلب همین است. پس اهل سنّت، خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده‌اند و او را جسم قرار داده‌اند؛ هرچند در سخن، جسمانیت را از او نفی کنند. بنابراین آنها اسم یک چیز را انکار کرده، ماهیت آن را برای خدا اثبات می‌کنند.

در اینجا کلامی مناسب از «تاج‌الدین سُبکی» یافتم که جوابیه و ردّی بر استادش، «حافظ شمس‌الدین ذهبی» است که در کتابش «تاریخ الاسلام» ، ضمن شرح حال ابوالحسن اشعری سعی کرده از مقام اشعری بکاهد. سبکی به استادش ذهبی چنین می‌نویسد:

تو با این گفتهٔ خود «خدایا! از دشمنانت بیزاریم» اشاره داشتی به اینکه شیخ (ابوالحسن اشعری) از دشمنان خداست و تو از او بیزاری، درحالی که به‌زودی

۱- الإبانهٔ عن اصول الدیانهٔ، ص ۸۲.

۲- لوامع الانوار البهیهٔ، ج ۱، ص ۲۲۵.

ص:۲۴۵

به همراه او در محضر خدای متعال می‌ایستید، روزی که گروه‌هایی از علمای مذاهب اربعه و نیکوکاران صوفیه و حافظان زبردست حدیث پیشاپیش او هستند و تو در حالی می‌آیی که در ظلمتکدهٔ «تجسیم» حیرانی. درحالی‌که گمان می‌کنی از آن (تجسیم) به دور هستی؛ حال آنکه تو بزرگ‌ترین مبلّغ آن هستی و گمان می‌کنی که به این فن (علم کلام) شناخت داری. درحالی‌که تو هِرَّ را از بِرَّ تشخص نمی‌دهی. ای‌کاش می‌دانستی چه کسی خدا را به آن چیزی توصیف می‌کند که او خودش را به آن توصیف کرده است! ؟ کسی که او را به مخلوقاتش تشبیه کرده یا کسی که می‌گوید: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ(۱).(۲)

***

جزایری می‌گوید: و سنت نبوی را خالی از دروغ و تشیع می‌یابی، و به این طریق می‌توانی به دست آوری ایمان صحیح و عقیدهٔ اسلامی درست، و عمل صالحی را که خدای متعال برای تزکیه و پاکی دل‌های بندگانش تشریع کرده و با عمل به آن وعدهٔ نجات و رستگاری داده است.

پاسخ به جزایری: صحاح اهل سنّت و کتاب‌های روایی و کلامی آنها، مملو از احادیثی است که بر پیامبر (ص) دروغ بسته‌اند و مضمونشان مخالف با قرآن کریم است و نسبت‌دادن آن معانی به دین اسلام درست نیست. در اینجا فقط به بیان دو دسته از این احادیث بسنده می‌کنیم، که گویای سخن باطل و گمان فاسد جزایری می‌باشند.

دستهٔ نخست: روایاتی هستند که به خداوند نسبت‌هایی داده‌اند که شایستهٔ مقام ربوبی او نیست. این روایات در موضوعات مختلفی است که عبارت‌اند از:

۱- شوری: ۱۱.

۲- طبقات الشافعیهٔ، ج ۳، ص ۳۵۳.

ص:۲۴۶

۱. روایاتی که گویای وجود صورت برای خدا به مانند صورت حضرت آدم علیه السلام است؛ برای مثال، در روایتی، بخاری و مسلم از ابوهریره آورده‌اند: «خداوند آدم را به شکل صورت خودش آفرید، طول او شصت ذراع است. . .» .(۱)

مسلم نیز از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «اگر کسی از شما با برادر [دینی‌اش] زد و خورد پیدا کرد، از [زدن به] صورت او خودداری کند؛ زیرا خداوند آدم را به شکل صورت خودش آفریده است» (۲)

عبدالحسین شرف الدین (ره) می‌نویسد:

چنین گفته‌هایی، نه از رسول خدا (ص) و نه از دیگر انبیا و نه از اوصیای آنها علیهم السلام جایز است. شاید ابوهریره آنها را به‌واسطه دوستش کعب الأحبار یا یهودی دیگری گرفته باشد؛ زیرا مضمون این حدیث عین جمله‌ای است که در کتاب عهد قدیم (کتاب یهود) قسمت إصحاحات تکوین، اصحاح نخست، فقرهٔ ۲۷ است و عین آن عبارت چنین است: گفت: «پس خدا انسان را بر صورت (شکل) خود آفرید، بر صورت خدا او را آفرید، مذکر و مونث آنها را آفرید» .(۳)

۲. روایاتی که می‌گویند برای خدا انگشتانی وجود دارد؛ بخاری و مسلم به نقل از عبدالله می‌گویند:

عالمی از علمای یهود نزد رسول خدا [(ص)] آمد و گفت: «ای محمد! ما چنان [در کتب خود] یافتیم که خداوند آسمان ما را بر [یک] انگشت و زمین‌ها را بر انگشتی [دیگر] و درختان را بر انگشت [دیگر] و آب و خاک را بر انگشتی [دیگر] و سایر مخلوقات دیگر را بر انگشتی [دیگر] قرار داده و

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۳.

۳- ابوهریره، ص ۶۰.

ص:۲۴۷

می‌نویسد: من پادشاهم» . پس پیامبر [(ص)] در تصدیق سخن این خبر طوری خندیدند که دندان‌های [مبارکش] نمایان گشت. سپس رسول خدا [(ص) این آیه را] تلاوت کرد: وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ(۱).(۲)

۳. روایاتی که می‌گویند خدا پا دارد؛ بخاری و مسلم از انس، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود:

پیوسته در جهنم [کسانی] انداخته می‌شوند و [جهنم] می‌گوید: آیا بیشتر هم هست؟ تا اینکه پروردگار عزیز، پای خود را در آن می‌گذارد، آن‌گاه بعضی از جهنم بر بعض دیگر آن جمع می‌شود و می‌گوید: قَط قَط، به عزت و کرم تو [مرا دیگر بس است].(۳)

در روایت دیگری نیز چنین آمده است:

و اما آتش پُر (و سیر) نمی‌شود تا اینکه [خدا] پای خود را [در آن] می‌گذارد، پس [آتش] می‌گوید: قَط، قَط، مرا بس است، مرا بس است، پس در آن هنگام پُر می‌شود و بعضی از آن بر بعض دیگر جمع می‌گردد.(۴)

۴. روایاتی که می‌گویند خداوند به شکل چهرهٔ آدمیان است و صورت او تبدیل و تغییر می‌یابد. بخاری و مسلم از ابوهریره از پیامبر (ص) روایتی طولانی نقل کرده‌اند که حضرت در ضمن آن روایت فرموده است:

خداوند مردم را جمع می‌کند و می‌گوید: «هرکه هر چیزی را می‌پرستیده، به

۱- آنها خدا را آن‌گونه که شایسته است نشناختند درحالی‌که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست او. خداوند منزّه و بلندمقام است از شریک‌هایی که برای او می‌پندارند. زمر: ۶۷

۲- ابوهریره، ص ۶۰.

۳- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۶۸ و ج ۹، ص ۱۴۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۸.

۴- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۲۱۸۷ و ۲۱۸۸.

ص:۲۴۸

دنبال آن برود» . پس خورشیدپرستان به دنبال خورشید و ماه‌پرستان به دنبال ماه و طاغوت‌پرستان به دنبال طاغوت می‌رونـد و این امّت، به همراه منافقین خود باقی می‌مانـد و خداونـد به‌سوی آنها به غیر آن صورتی که او را با آن می‌شناسـند، می‌آیـد و می گویـد: «من پروردگـار شـما هسـتم» . می گوینـد: «از تو به خـدا پنـاه می‌بریم، در جای خود می‌مانیم تا پروردگار ما بیایـد؛ اگر پروردگار ما بیایـد او را می‌شناسـیم» . پس خـدا به آن صورتی که او را با آن می‌شناسـند، می‌آیـد و می گوید: «من پروردگار شـما هسـتم» . پس می گویند: «تو پروردگار ما هستی و در پی او می‌روند»(۱)

دسته دوم: روایاتی هستند به پیامبر (ص) ، چیزهایی نسبت داده‌اند که شایستهٔ او نیست که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱. پیامبر (ص) گوشتی را به دیگری داد که به شیوهٔ بت‌پرستان ذبح شده بود؛ بخاری به نقل از سالم می گوید:

از عبدالله شـنیدم که از قول رسول خدا [(ص)] می گفت: «پیامبر، زید بن عمرو ابن نفیل را در جایی به نام بلدح ملاقات کرد و این جریـان پیش از آن بود که بر رسول خـدا [(ص)] وحی نـازل شود. پس رسول خـدا [(ص)] برای او سـفره‌ای گسترانـد که در آن گوشت بود و [زیـد] از خوردن آن خودداری کرد و گفت: من از [گوشتی] که به شـیوهٔ بت‌پرسـتان ذبـح شود، نمی‌خورم و تنها [از گوشتی] می‌خورم که اسم خدا بر آن برده شده باشد»(۲)

۲. پیامبر (ص) می‌خواست با جنابت نماز بخواند؛ بخاری و مسلم از ابوهریره چنین روایت کرده‌اند:

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۷ و ج ۹، ص ۱۵۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۱۸.

ص:۲۴۹

ندای «قد قامت الصلاهْ» را سردادند و صف‌های نماز مرتب گشت. پس رسول‌خدا [(ص)] به‌سوی ما بیرون آمد و وقتی در مصلای خود ایستاد، یادش آمد که جُنب است؛ به ما گفت: «همین جا باشید» . سپس رفت و غسل کرد. سپس به‌سوی ما بیرون آمد، درحالی‌که قطرات آب از سرش می‌چکید. پس تکبیر [نماز] را گفت و با او نماز خواندیم.(۱)

۳. پیامبر (ص) ، بی‌جهت خشمگین می‌شد و دشنام و نفرین می‌کرد؛ مسلم به نقل از عایشه می‌نویسد:

دو مرد بر رسول خدا [(ص)] وارد شدند و با او دربارهٔ چیزی صحبت کردند که نمی‌دانم چه بود. پس او را خشمگین کردند و [پیامبر (ص) هم] ایشان را نفرین و دشنام داد و وقتی که بیرون رفتند، گفتم: «ای رسول خدا [(ص)]! هرکس از خیر بهره‌ای برده، [اما] این دو بهره‌ای نبرده‌اند» . فرمود: «برای چه؟» گفتم: «زیرا آنها را نفرین و دشنام دادی» . فرمود: «و آیا تو نمی‌دانستی چه شرطی بر پروردگار خود کرده‌ام؟ به خدای خود گفتم: بار خدایا! همانا من بشر هستم. پس هر مسلمانی را که من نفرین کرده یا دشنام بدهم، تو آن را برای او زکات و ثواب قرار بده» .

ابوهریره می‌نویسد:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «بار خدایا! همانا من بشر هستم. پس هر مردی از مسلمانان را که دشنام داده یا نفرین کرده یا شلاق زدم، تو آن را برای او زکات و رحمت قرار بده»(۲)

۴. پیامبر (ص) ایستاده بول می‌کرد؛ بخاری و مسلم از حذیفه چنین نقل کرده‌اند:

۱- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۷۴ و ۱۵۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، صص ۴۲۲ و ۴۲۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۷؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۶.

ص:۲۵۰

«پیامبر [(ص)] به [محل] زبالهٔ قومی آمد و [در آنجا] ایستاده بول کرد. سپس آبی طلب کرد وآبی برای او آوردم و وضو گرفت»(۱)

۵. پیامبر (ص) عورت خود را در برابر مردم نمایان کرد؛ بخاری و مسلم - لفظ روایت از مسلم است - از عبدالله بن جابر چنین نقل کرده‌اند:

رسول خدا [(ص)] سنگ برای کعبه بلند می‌کرد و لنگی برای او بود و عمویش عباس به او گفت: «ای پسر برادرم! اگر لُنگ خود را باز کرده، بر کتف خود ببندی، [بهتر] می‌توانی سنگ را برداری» . او [نیز] آن را باز کرده، بر کتف خود قرار داد و ناگهان غش کرد و بر زمین افتاد. گوید: «از آن روز تا به حال دیگر برهنه دیده نشد»(۲)

۶. پیامبر [(ص)] آوای ترانه گوش می‌داد؛ بخاری و مسلم از عایشه چنین روایت کرده‌اند:

در روزهای مِنا، ابوبکر بر او وارد شد، درحالی‌که نزد او دو کنیز بودند که ترانه می‌خواندند و دف و طبل می‌زدند و پیامبر [(ص)] نیز پارچه‌ای بر صورت خود کشیده بود. پس ابوبکر آن دو کنیز را [از خانه بیرون] راند.

پیامبر [(ص)] پارچه را از صورت خود برداشت و گفت: «ای ابابکر! کاری به آنها نداشته باش؛ زیرا این روزها روزهای عید [قربان] و آن روزها روزهای منا است»(۳)

۷. در سر پیامبر (ص) چرک وجود داشته است و زن اجنبی [موهای] سر او را وارسی می‌کرد؛ بخاری و مسلم از انس چنین روایت کرده‌اند:

همواره پیامبر [(ص)] به [خانه] ام‌حَرَام، بنت مِلحان داخل می‌شد و او به

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۶۸؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰ و ج ۴، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، صص ۶۰۷ - ۶۰۹.

ص:۲۵۱

پیامبر [(ص)] غـذا می‌داد درحالی‌که ام‌حرام زن عبادهٔ بن صامت بود. [روزی] رسول خـدا [(ص)] بر آن [زن] داخل شـد. آن زن به او غذا داد و مشغول وارسی [موهای] سر او شد. . . .(۱)

۸. پیامبر (ص) لباس‌های خود را از [آب] مَنی نمی‌شُست؛ مسلم در باب مَنی، از عایشه چنین نقل می‌کند: «همواره لباس رسول خدا [(ص)] را به‌خاطر وجود مَنی در آن می‌مالیدم (و پاک می‌کردم)»(۲)

در روایت دیگری می‌نویسـد: «و مرا می‌بینی که مَنی را از لبـاس رسول خـدا [(ص)] به شـدت می‌زدودم، درحالی‌که او با آن نماز می‌خواند»(۳)

در روایت دیگری می‌نویسد: «مرا می‌بینی که با ناخن خود مَنی خشک‌شده را از لباس رسول خدا [(ص)] می‌خراشیدم»(۴)

۹. هر زمـان که وحی، به تـأخیر می‌افتـاد، پیـامبر (ص) قصـد خودکشـی می‌کرد؛ بخـاری و احمـد و عـده‌ای دیگر، از عـایشه روایت می‌کنند که وی در ضمن حدیثی طولانی چنین گفته است:

برای مـدتی وحی از پیـامبر [(ص)] به تأخیر افتاد. وی چنان انـدوهگین شـد که چنـدبار صـبح زود از خانه بیرون رفت تا خود را از بلندی کوه‌ها پایین بیندازد؛ هر بار که به قلهٔ کوهی می‌رسید تا خود را از آن پرتاب کند، جبرئیل برای او آشکار می‌شد و می‌گفت: «ای محمـد! همانـا تو رسول بر حق خـدایی» . با این سـخن، قلب او آرام می‌گرفت و چشم او روشن می‌شـد و برمی‌گشت. پس اگر [دوباره] مدت [انقطاع] وحی بر او طولانی می‌شد، دوباره صبح زود [برای

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۱۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳- همان؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۲۱۷.

۴- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص:۲۵۲

خودکشی] بیرون می‌رفت؛ وقتی به بالای کوه می‌رسید، جبرئیل برای او آشکار می‌شد و مثل آن سخن را به او می‌گفت.(۱)

تمام این روایاتی که آوردیم، قطره‌ای است از دریا. اگر می‌خواستیم این گونه روایات را از کتاب‌های اهل سنّت در اینجا بیان کنیم، سخن بسیار طولانی می‌شد و از موضوع کتاب خارج می‌شدیم و همین مقدار ذکرشده برای رسیدن به هدف، کافی است.(۲)

چگونه سنّت صحیح نبوی را نزد اهل سنّت بیابیم؟ درحالی‌که آنها عقیده دارند که آنچه در زمان رسول خدا (ص) بوده، از بین رفته است، حتی نماز. دراین‌باره بخاری و غیر او، از زهری چنین نقل می‌کنند:

بر انس بن مالک در دمشق وارد شدم، درحالی‌که او گریه می‌کرد؛ گفتم: «چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟» گفت: «چیزی نمی‌شناسم از آنچه [پیش‌تر] دیده و درک کرده بودم (همه‌چیز عوض شده است) مگر همین نماز و این نماز هم از بین رفته است» .

در روایت دیگری نیز می‌گوید: «از آن چیزهایی که در زمان رسول خدا (ص) بوده [الآن] چیزی نمی‌شناسم» . گفته شد: «[حتی] نماز؟» گفت: «آیا مگر آنچه را در آن است (از احکام و شرایط آن) از بین نبرده‌اید؟ !»(۳)

چگونه این سنّت صحیح نبوی را خالی از دروغ بیابیم، با اینکه ابوحنیفه فقط هفده حدیث یا کمی بیشتر را صحیح می‌داند. امام مالک بن انس نیز فقط احادیث کتاب موطأ را که خودش نوشته است، صحیح می‌شمرد که تعداد احادیث آن حداکثر سیصد

۱- صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲- برای آگاهی بیشتر ر. ک: کتاب «ابوهریره» تألیف سیدعبدالحسین شرف‌الدین ره و کتاب «تأملات فی الصحیحین» تألیف محمدصادق نجمی و کتاب «فأسألوا أهل الذکر» تألیف دکتر محمد تیجانی سماوی.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۳.

ص:۲۵۳

حدیث می‌رسد (با کمی اختلاف) (۱)

علاوه بر تمامی مطالب ذکرشده، توجه به این نکته لازم است که خود اهل سنّت به مذاهب زیادی تقسیم شده و در بیشتر مسائل نیز با یکدیگر اختلاف دارند و نظریات زیادی در بین ایشان سر برآورده است. اینجاست که باید پرسید، این سنّت صحیح، خالی از دروغ، در کجاست که ما را ملزم به برگشت به آن می‌کنند تا بدین وسیله اختلاف پیش آمده از میان برداشته شود؟ !

همهٔ امامان اهل سنت، دارای فتواها و سخنان عجیب و شگفت‌آوری هستند که با کتاب خدا و سنّت پیغمبرش (ص) در تعارض است. زمخشری در این‌باره چه نیکو سروده است:

اگر از مذهبم سؤال کنند آن را بیان نمی‌کنم و پنهان می‌کنم آن را که پنهان‌کردن آن برایم بهتر است؛ زیرا اگر بگویم حنفی هستم، می‌گویند که تو طلا (از نام‌های شراب) را که شرابی حرام است، جایز می‌دانی؛ و اگر بگویم مالکی هستم، می‌گویند که تو خوردن سگ و شیر بیشه را برای آنها جایز می‌دانی؛ و اگر بگویم شافعی هستم، می‌گویند که تو ازدواج پدر با دختر را جایز می‌دانی، درحالی‌که حرام است؛ و اگر بگویم حنبلی هستم، می‌گویند که تو بر دل سنگینی و قائل به حلول و اهل تجسیم هستی؛ و اگر بگویم از اهل حدیث و گروه آنها هستم، می‌گویند بُز نری است که نمی‌داند و نمی‌فهمد.(۲)

ابن حجاج نیز چنین سروده است:

از میان امامان (اهل سنّت) شافعی گوید بازی با شطرنج حرام نیست؛ و ابوحنیفه گوید - درحالی‌که هر حکمی که او بیان می‌کند، صحیح است -:

۱- مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۴۴۴، و احادیث موطّأ که چاپ شده، هزار و هشتصد و چند حدیث است که بیشتر آنها مرسل است و شاید احادیث مسند آن حدود سیصد حدیث باشد.

۲- تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۳۱۰.

ص:۲۵۴

نوشیدن شراب ناب و معمولی جایز است. پس در روزهای شاد و خوش آن را بنوش؛ و مالك نوشیدن فُقاع را جایز می‌داند و قوام و استواری دین و اسلام به آن است. و احمدِ دانشمند، استمنا را جایز دانسته و با این عمل از [ازدواج با] خویشاوندان بی‌نیازی حاصل می‌شود(۱)؛ پس خمر و لواط و زنا و قمار بکن و دربارهٔ هریك از این مسائل، نظر امامی را دستاویز قرار ده.

***

جزایری می‌گوید: و در پایان بدان‌که این نصیحت را به‌خاطر طمع به آنچه نزد توست یا نزد دیگر مردم است یا به‌خاطر ترس از تو یا دیگری، برای تو نگفتم؛ به خدا سوگند که هرگز برای اینها نبوده؛ فقط به‌خاطر برادری اسلامی و سفارشی که خدا و قرآن و پیغمبر و امامان همهٔ مسلمین (امامان اهل سنّت) آن را واجب کرده‌اند؛ همین‌ها باعث شد که این نصیحت را پیشکش تو کنم. از خدا می‌خواهم برای قبولی آن شرح صدری به تو بدهد و به وسیلهٔ آن، تو را به چیزی هدایت کند که سعادت دنیوی و اخروی تو در گرو آن باشد و سلام و درود بر پیغمبران خدا، والحمدلله رب العالمین.

پاسخ به جزایری: به تحقیق برای خوانندهٔ محترم روشن شده است که آنچه آقای جزایری به‌عنوان حقیقت در این کتابچهٔ خود آورده، چیزی جز اتهامات باطل و ادعاهای فاسد و بی‌اساس نیست.

گویا این کتابچه، اشتیاق درونی جزایری برای تکفیر شیعهٔ امامیه را - در شکل بیان نصیحت‌های آراسته‌شده - آشکار ساخته است. این در حالی است که او خود را دلسوز هدایت‌یافتن شیعه نشان داده است. ولی عدم کنترل زبانش وی را رسوا کرده و ماهیت او را برای هر بیننده‌ای آشکار نموده است و بدین ترتیب خود را خوار و ذلیل و زیانکار کرده است.

۱- و بعضی این بیت را چنین نقل کردند: «و مالك از باب کرامت، لواط را با دختر و پسر جایز دانسته است»

ص:۲۵۵

بسیار جای شگفتی دارد که جزایری همان زمان که شیعه را تکفیر و از دایرهٔ مسلمانان خارج می‌کند، در همان وقت می‌نویسد که انگیزهٔ من از بیان این نصیحت، برادری اسلامی و وجوب نصیحت برای مسلمانان است. به‌راستی چقدر فاصله است میان این دو گفته وی که در یکی شیعه را کافر می‌داند و در دیگری آنها را برادران مسلمان می‌داند که بر او واجب است آنها را نصیحت کند. البته شیعه، نصیحتی را که صادقانه باشد، رد نکرده و از شنیدن و گرفتن حقیقت خودداری نمی‌کند و برادری اسلامی را نیز رها نمی‌نماید؛ ولی اتهامات باطل و دروغ‌گویی را پاسخ می‌دهد و از آراستن باطل و دروغ به لباس حق و راستی و از نام‌گذاری تهمت به نام حقیقت و غش به نام نصیحت و باطل به نام هدایت، بسیار خشمگین و ناراحت می‌شود.

در خاتمه باید بگویم، تمام آنچه در پاسخ و رد نظریات ابوبکر جزایری - که در کتابچهٔ خود نوشته و آن را به نام «هذه نصیحتی الی کل شیعی» نام‌گذاری کرده است - برایم میسّر شده بود، آوردم. اگر ترس از زیاده‌گویی نبود برای جواب هر مسئله‌ای که او مطرح می‌کرد، بیشتر توضیح می‌دادم. ولی آنچه بیان شد برای دوستدار و جویندهٔ حق کفایت می‌کند.

ص:۲۵۶

ص:۲۵۷

نصیحت من این است

نصیحت من به جزایری این است که این کتاب را با دقت و انصاف بخواند، تا ببیند که پایه‌های حقایقش درهم شکسته و سُست و ویران گشته است. او باید بداند آن حقایق، چیزی جز سراب نبوده که آدم تشنه، آن را از دور، آب می‌پندارد و چون نزدیک آید، چیزی نمی‌یابد.

وی با نوشتن این کتابچه، گناه بزرگی مرتکب شده است؛ زیرا او باطل را لباس حق پوشانده و آن را یاری کرده و در مقابل، حق را بی‌یاور و خوار کرده است. او بدون دلیل طایفهٔ بزرگی از مسلمانان را تکفیر نموده و چیزهایی به آنها نسبت داده که از آن مبرّا هستند. جزایری شیعیان اهل بیت علیهم السلام را متهم کرده است که می‌خواهند اسلامی را از بین ببرند که دشمن آیین زرتشت و یهودیت است و گمان کرده مذهب اهل بیت علیهم السلام یک مذهب تاریک و ویرانگر است. ازاین‌رو به اهل بیت علیهم السلام، ناجوانمردانه ظلم کرده است و به شیعیان و دوستان آنها ستم و جفا روا داشته است.

پس باید از این گناه کبیرهٔ خود استغفار و طلب آمرزش کند و کفاره آن را بپردازد و در بطلان و رد آنچه نوشته است، قلم بگیرد و مطالبی بنویسد که در آنها رضایت خدا و مصلحت و سود مردم باشد. آرزو می‌کنم که حتی یک نفر از جهان شیعه، به وسیله

ص:۲۵۸

تاب او گمراه نشده باشد یا مؤمنی در ایمان خود به شک نیفتاده باشد یا اهل باطلی به‌سبب آن کتاب، یقین به باطل خود نکرده باشد، که اگر چنین چیزهایی اتفاق افتاده باشد، جزایری از هلاک‌شوندگان خواهد بود. از او انتظار دارم، چنان‌که از هر نویسندهٔ سنّی چنین انتظاری دارم، کتاب‌هایی در جهت وحدت کلمه و یکپارچگی امّت اسلام و نزدیکی دل‌ها و بهبودی زخم‌ها و از بین‌رفتن بغض و کینه‌ها بنویسد؛ زیرا امروز جهان اسلام به الفت و دوستی و دورانداختن اختلاف و تفرقه بیشتر نیازمند است. دشمنان دین در کمین اسلام و مسلمانان نشسته‌اند و تعداد آنها نیز بسیار است. درحالی‌که مسلمانان، به جنگ و دعواهای درونی و مذهبی گرفتار شده و از خطراتی که در انتظار آنهاست، غافل شده‌اند. در نتیجه بعضی از آنها بعضی دیگر را تکفیر یا مذمت می‌کنند و گروهی نیز مشغول جنگ با گروه دیگر هستند.

مطالب نویسنده باید که به سود مردم باشد، به طوری که خودش نیز علاقه‌مند به ثبت آنها در صحیفهٔ اعمالش باشد و نیز باید از نوشتن آنچه موجب سرزنش او در دنیا و سختی او در آخرت می‌شود، پرهیز نماید. به‌راستی چه نیکو سروده است شاعر:

وما مِن کاتب إلّا و تبقی

کتابته و إن فنیتْ یداهُ

فلاتکتبْ بخطّکَ غیرَ شیءٍ

یسرُّکَ فی القیامهٔ أن تراهُ

و هیچ نویسنده‌ای نیست، مگر باقی می‌ماند نوشته‌های او هرچند که دستان او از بین برود. پس با دست‌خط خود ننویس، مگر چیزی که تو را در قیامت خوشحال کند، وقتی آن را ببینی.

یک نویسندهٔ متعهد لازم است مردم را به چیزی دعوت کند که آن را حق می‌داند و خدا به آن امر فرموده است؛ چون خدا می‌فرماید: ادْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِٔ وَ الْمَوْعِظَهِٔ الْحَسَنَهِٔ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَن.(۱)

۱- نحل: ۱۲۵.

ص:۲۵۹

با توجه به این آیهٔ شریفه، نویسنده باید شیوهٔ نرم و ملایمی را در پیش بگیرد و به بیان حق و سخن راست پایبند باشد و بدون بررسی، از تکفیر و تهمت‌های باطل و ناروا زدن دوری بجوید تا هدف و فایدهٔ مورد نظر تحقق یابد.

***

نصیحت من به برادران ایمانی خودم (شیعیان بزرگوار) این است که به این‌گونه کتاب‌های ویرانگر بها ندهند؛ چرا که مملو از بیهوده‌گویی‌های آراسته‌شده و تهمت‌های پوچ و ساختگی و دروغ‌های تزیین‌شده است که نه تنها فایده‌ای نداشته، بلکه ضرر بسیاری هم دارند؛ زیرا اگر در دل خواننده، شک و تردیدی هم وارد نکنند، لااقل با خواندن آنها دل انسان پر از غصه و ناراحتی می‌شود.

بهتر است دراین‌باره (عقاید اسلامی) ، به کتاب‌هایی که علمای بزرگ شیعه نوشته‌اند، مراجعه کرده و آنها را مطالعه کنند؛ زیرا آنها مذهب را بیان نموده و سُستی شبهات مخالفان را نشان داده و تشکیک و استدلال‌های آنها را به بهترین وجه باطل کرده‌اند و حق را نیز به صورت آشکار و بدون هیچ شک و تردیدی روشن نموده‌اند. کمترین فایده‌ای که خواننده از مطالعهٔ این کتاب‌ها به دست می‌آورد این است که ایمان او در دین بیشتر و عقیدهٔ او محکم‌تر می‌گردد؛ گذشته از اینکه آن کتاب‌ها، علوم بسیار و سودمندی دارند و شناخت ما را به آنچه در دین جایز یا ممنوع است، بیشتر می‌کنند.

نصیحت من به برادران بزرگوار اهل سنّت نیز این است که آنچه را نویسندگان آنها در انکار عقائد شیعه نوشته‌اند، از مسلّمات قلمداد نکنند و همچنان‌که در آنها احتمال درستی می‌دهند، احتمال خطا و اشتباه نیز بدهند. بر آنها لازم است که پاسخ‌های شیعه به این نوشته‌ها را نیز بخوانند تا برایشان یقین حاصل شود که این عقاید صحیح است یا باطل. در غیر این صورت (عدم اعتنا به پاسخ‌های شیعه) ، در حکم و قضاوت خود ستم روا داشته و نسبت به غیر خود ظلم کرده و در حق خودشان مقصر خواهند بود؛ زیرا

ص:۲۶۰

تنها سخن یکی از دو طرف دعوا را شنیده‌اند و سخن طرف دیگر را نشنیده‌اند؛ در نتیجه، تنها حکم به صحت ادعای آن طرفی داده‌اند که سخن او را شنیده‌اند.

اهل سنت که خداوند آنها را به اطاعتش موفق گرداند، باید بدانند که علمای شیعه، طلایه‌دار حق و صدق و درستی هستند؛ با حکمت و پند نیکو به‌سوی خدا دعوت می‌کنند و با دیگران به‌خاطر اشتیاق و طمع در کسب ثواب، به حُسن و نیکی مجادله می‌کنند. آنها هیچ اعتقادی به تکفیر اهل سنّت یا دیگر مسلمانان ندارند و اگر می‌خواستند پرده‌دری کنند و قبایح و زشتی‌های دیگران را بیان کنند، بی‌تردید می‌توانستند چنین کاری بکنند؛ اما راه درست را در آن دیدند که تمام گروه‌های مسلمانان را به وحدت و یکپارچگی فرابخوانند و از آنها بخواهند که با هم برادری و دوستی و الفت داشته باشند تا همگی به مثابه یک دیوار سخت و محکم شوند و نیز به مانند یک پیکری باشند که اگر عضوی را به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار.

در پایان از خداوند می‌خواهم که مسلمانان را یکپارچه و متحد نموده صف‌های آنها را یکی کند و دل‌های آنها را با همدیگر مهربان نماید و کلمهٔ آنها را بالا و برتر و کلمه کسانی که کفر ورزیدند، پایین و پست‌تر قرار بدهد.

و آخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».